

نحو

تعریف نحو: نحو علمی است که در آن: از کیفیت ارتباط کلمات با یکدیگر و چگونگی ساختن جمله و تغییر یا عدم تغییر حرکت آخر کلمات، از نظر اعراب و بناء بحث می شود.

تعریف دیگر: نحو علمی است که با آن حرکتها (---) یا سکون حرف آخر معمول (کلمه دوم) که با عامل (کلمه اول) ترکیب شده فهمیده می شود؛ مانند: رفع کلمه «اللَّهُ» و جرّ کلمه «قُلُوبِهِمْ» در آیه «خَتَمَ اللَّهُ عَلَى قُلُوبِهِمْ».

نکته: اعراب (حرکات و سکون) از ترکیب دو کلمه به وجود می آید کلمه اول را **عامل** و دوم را کلمه **معمول** می نامند و اعراب بر حرف آخر کلمه دوم که معمول است ظاهر می شود چنانکه در آیه، فعل «خَتَمَ» با «اللَّهُ» ترکیب شده و اعراب بر کلمه «اللَّهُ» ظاهر گردیده «خَتَمَ» عامل و «اللَّهُ» معمول است و نیز «عَلَى» با «قُلُوبِهِمْ» ترکیب شده «عَلَى» عامل و «قُلُوبِ» معمول است و اعراب کسره بر «قُلُوبِ» ظاهر گردیده است.

جمله اسمیه و فعلیه:

هرگاه کلمه اول جمله ای اسم باشد آن جمله را **اسمیّه** می گویند مانند: «اللَّهُ يَرْزُقُ مَنْ يَشَاءُ بِغَيْرِ حِسَابٍ» و اگر فعل باشد **فعلیه** می گویند مانند: «يَخْلُقُ اللَّهُ مَا يَشَاءُ» و اگر حرف باشد کلمه بعد از آن را منظور می کنند، زیرا حرف به حساب نمی آید. کلمه بعد از حرف اگر اسم باشد اسمیه است مانند: «إِلَهُ مَعَ اللَّهِ» و اگر فعل باشد فعلیه است مانند: «قَدْ أَفْلَحَ مَنْ تَزَكَّى» و نیز منظور از اول جمله کلمه ای است که در اصل اول بوده پس «كَيْفَ جَاءَ زَيْدٌ» فعلیه است، زیرا کلمه «كَيْفَ» در اصل مؤخر بوده و چون صدارت طلب است مقدم شده و نیز «يَا عَبْدَ اللَّهِ» جمله فعلیه است، زیرا کلمه «يا» به جای «أَدْعُو» می باشد و در اصل «أَدْعُو عَبْدَ اللَّهِ» بوده است.

فصل اول

مباحث فعل

چنانکه گذشت در علم نحو از «تغییر یا عدم تغییر» حرکت آخر کلمات از نظر اعراب و بناء بحث می شود و از آنجا که «فعل مضارع» تنها فعلی است که آخر آن تغییر می پذیرد، لذا در علم نحو تنها از مضارع سخن به میان می آید.

فعل مضارع به (۱) مضارع مرفوع، (۲) مضارع منصوب، (۳) مضارع مجزوم تقسیم می شود.



درس اول

(۱) مضارع مرفوع:

به فعل مضارعی گفته می شود که هیچ یک از عوامل نصب و جزم و عوامل مبنی شدن با آن نباشد.

(۲) مضارع منصوب:

به فعل مضارعی گفته می شود که یکی از حروف «أَنْ، لَنْ، كَيْ» و «إِذَنْ» قبل از آن بیایند:

۱- «أَنْ»؛ مانند: «وَالَّذِي أَطْمَعُ أَنْ يَغْفِرَ لِي» (الشعراء: ۸۲).

نکته ها:

۱- اگر «أَنْ» بعد از فعلی که بر یقین دلالت کند بیاید، «أَنْ» ناصبه نیست بلکه مخففه از ثقیله است و فعل بعدش مرفوع

می شود نه منصوب، مانند: «عَلِمَ أَنْ سَيَكُونُ مِنْكُمْ مَرْضًى» (المزمل: ۲۰) و اگر فعل قبل از «أَنْ» معنای گمان و ظن داشته باشد

جایز است «أَنْ»؛ ناصبه یا مخففه از ثقیله باشد و در فعل بعدش نیز رفع و نصب جایز است، مانند: «أَحْسِبَ النَّاسُ أَنْ

يُتْرَكُوا» (العنكبوت: ۲)، «ظَنَنْتُ أَنْ لَا يَرْجِعُونَ»؛ «أَنْ» در جمله اول «ناصبه» و در جمله دوم: «مخففه از ثقیله» می باشد.

۲- هر گاه فعل مضارعی با «أَنْ» بیاید، تأویل به مصدر برده می شود؛ برای تأویل به مصدر، مصدر فعل را به فاعل آن فعل

اضافه می کنیم؛

مانند: «أَنْ تَصُومُوا خَيْرٌ لَكُمْ» فعل مضارع را تأویل به مصدر برده می شود و تقدیر آن: «صِيَامُكُمْ خَيْرٌ لَكُمْ» است؛ «صِيَامٌ»: مبتدا

می باشد.

و مانند: «يُرِيدُ أَنْ يُخْرِجَكُمْ مِنْ أَرْضِكُمْ» فعل مضارع تأویل به مصدر برده می شود و تقدیر آن «يُرِيدُ اخْرَاجَكُمْ» می شود؛

«اخْرَاجَكُمْ»: مفعول به است.

۲- «لَنْ»؛ مانند: «لَنْ نَبْرَحَ عَلَيْهِ عَاكِفِينَ حَتَّىٰ يَرْجِعَ إِلَيْنَا مُوسَىٰ»، «لَنْ أَكَلَمَ الْيَوْمَ إِنْسِيًّا».

۳- «إِذَنْ»؛ برای عمل کردن «إِذَنْ» سه شرط لازم است:

۱- فعلی بعد از آن مستقبل باشد. ۲- «إِذَنْ» در صدر کلام بیاید. ۳- بین «إِذَنْ» و فعل مضارع غیر از نفی و قسم کلمه

دیگری فاصله نشود.

پس اگر مضارع به معنای حال باشد مانند: «إِذَنْ أَطُنَّكَ صَادِقًا» و یا «إِذَنْ» در ابتدای کلام نباشد مانند: «زَيْدٌ إِذَنْ يُكْرِمُكَ»، یا

بین اذن و فعل مضارع غیر از «نفی» و «قسم» باشد، مانند: «إِذَنْ زَيْدٌ يُكْرِمُكَ» رفع مضارع واجب است.

چنانکه گذشت در صورتی که نفی مانند: «إِذَنْ لَا يَلْبَثُوا خَلْفَكَ» و قسم مانند: «إِذَنْ وَاللَّهِ أَكْرَمُكَ» فاصله بین «إِذَنْ» و فعل مضارع باشد، منصوب شدن فعل مضارع جایز خواهد بود (به دلیل جایز بودن در مثال اول فعل منصوب شده و در مثال دوم فل در حالت رفع خود باقی مانده است).

۴- «كَيْ» یا «لَيْكِي»؛ مانند: «كَيْ تُسَبِّحَكَ كَثِيرًا» و «لَيْكِي لَا يَعْلَمَ بَعْدَ عِلْمٍ شَيْئًا».

فعل مضارع در موارد زیر با تقدیر «أَنْ» منصوب می شود:

۱- بعد از لام تعلیل، مانند: «وَأَمْرُنَا لِنُسَلِّمَ لِرَبِّ الْعَالَمِينَ».

نکته: اگر فعل مضارع مقرون به «لا» باشد، «أَنْ» محذوف ظاهر می گردد؛ مانند: «لَيْلًا يَعْلَمُ أَهْلُ الْكِتَابِ إِلَّا يَقْدِرُونَ عَلَى شَيْءٍ مِنْ فَضْلِ اللَّهِ».

۲- لام تاکید که به آن لام جحود نیز گفته می شود؛ این لام باید بعد از فعل کان منفی به «ما» یا «لَمْ» قرار گرفته باشد؛

منفی به «ما»، مانند: «وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُعَذِّبَهُمْ» و منفی به «لَمْ»، مانند: «لَمْ يَكُنِ اللَّهُ لِيُغْفِرَ لَهُمْ».

۳- «حَتَّى»؛ بعد از «حَتَّى»ی جارّه به شرط آنکه فعل مضارع نسبت به زمان تکلم، استقبالی باشد؛ مانند: «فَقَاتِلُوا آلِي تَبِعِي حَتَّى تَفِيءَ»؛ اگر به معنای حال باشد، مرفوع خواهد بود؛ مانند: «سَرْتُ حَتَّى أَدْخُلَ الْمَدِينَةَ».

۴- بعد از «أَوْ» عاطفه، مشروط به آن که بتوان به جای «أَوْ»؛ «إِلَّا»ی استثنائیّه یا «إِلَى»ی انتهائیّه قرار داد:

مانند: «وَوَكُنْتُ إِذَا عَمَزْتُ قَنَاءَ قَوْمٍ كَسَرْتُ كُعُوبَهَا أَوْ تَسْتَقِيمًا»

به تقدیر «إِلَّا أَنْ تَسْتَقِيمَ» است و مانند: «لَتُخْرِجَنَّكُمْ مِنْ أَرْضِنَا أَوْ لَتَعُوذُنَّ فِي مِلَّتِنَا» که به معنای «إِلَّا أَنْ تَعُوذُوا» است.

و مانند: «لَأَسْتَسْهِلَنَّ الصَّعْبَ أَوْ أُدْرِكَ الْمُنَى فَمَا انْقَادَتِ الْأُمَالُ إِلَّا لِصَابِرٍ»

به تقدیر «إِلَى أَنْ أُدْرِكَ الْمُنَى» می باشد.

۵ و ۶- «فَاء» سببیه و «واو» به معنای «مَعَ» (معیت): هرگاه فعل مضارع بعد از فاء سببیه یا بعد از واو به معنای «مَعَ» بیاید،

مشروط بر اینکه قبل از «واو» یا «فَاء»، نفی محض یا طلب محض واقع شود.

منظور از نفی محض این است که بعد از نفی، کلمه «نفی» یا «إِلَّا» نیاید، زیرا در این دو حالت، نفی محض (خالص) نخواهد بود

و رفع مضارع واجب است؛ مانند: «مَا تَرَالُ تَأْتِينَا فَتُحَدِّثُنَا» و «مَا تَأْتِينَا إِلَّا وَتُحَدِّثُنَا».

و منظور از طلب محض این است که طلب به وسیله «اسم فعل» یا «مصدر» یا «جمله خبریه» نباشد؛

«اسم فعل»؛ مانند: «صَهْ فَأَحْسِنُ إِلَيْكَ»؛ «صَهْ» اسم فعل امر است؛ بنابراین «أَحْسِنُ» منصوب نشده است.

«مصدر»؛ مانند: «سَكُوتًا فِينَامُ النَّاسِ»؛ «سَكُوتًا» مصدر است لذا «فِينَامُ» منصوب نشده است.

«جمله خبریه»؛ مانند: «رزقنی الله مالاً فَأَتَصَدَّقُ بِهِ»؛ چون جمله «رزقنی الله مالاً» خبری است لذا «أَتَصَدَّقُ» منصوب نشده است.

طلب محض عبارت است از: امر، نهی، استفهام، عرض، تحضیض، تمنی و ترجی.

مثال برای نفی محض:

- مضارع منصوب بعد از فاء و نفی مانند: «لَا يُفْضَى عَلَيْهِمْ فَيَمُوتُوا».
- مضارع منصوب بعد از واو و نفی «أَمْ حَسِبْتُمْ أَنْ تَدْخُلُوا الْجَنَّةَ وَلَمَّا يَعْلَمِ اللَّهُ الَّذِينَ جَاهَدُوا مِنْكُمْ وَيَعْلَمَ الصَّابِرِينَ».

مثال برای طلب محض:

- مضارع منصوب بعد از فاء و نهی، مانند: «لَا تَطْعَمُوا فِيهِ فَيَجِلَّ عَلَيْكُمْ غَضَبِي».
- مضارع منصوب بعد از واو و نهی مانند: «لَا تَأْكُلِ السَّمَكِ وَتَشْرِبِ اللَّبَنَ» که واو به معنای مع است
- مضارع منصوب بعد از فاء و استفهام، مانند: «فَهَلْ لَنَا مِنْ شُفَعَاءَ فَيَشْفَعُوا لَنَا».
- مضارع منصوب بعد از فاء و تحضیض، مانند: «لَوْلَا أَخَّرْتَنِي إِلَىٰ أَجَلٍ قَرِيبٍ فَأَصَّدَّقَ».
- مضارع منصوب بعد از فاء و تمنی ، مانند: «يَا لَيْتَنِي كُنْتُ مَعَهُمْ فَأَفُوزَ».
- مضارع منصوب بعد از واو و تمنی ، مانند: «يَا لَيْتَنَا نُرَدُّ وَلَا نُكَذَّبُ».

۷ و ۸ و ۹ و ۱۰- «واو، فاء، ثم، أو»: هرگاه فعل مضارع بعد از حروف «واو، فاء، ثم و أو» عاطفه قرار بگیرد و به وسیله این

حروف بر اسم جامد یعنی غیر قابل تأویل به فعل، عطف شود؛

- بعد از «أو» مانند: «مَا كَانَ لِشَرِّ أَنْ يُكَلِّمَهُ اللَّهُ إِلَّا وَحْيًا أَوْ مِنْ وَرَاءِ حِجَابٍ أَوْ يُرْسِلَ رَسُولًا» کلمه «يُرْسِلَ» به وسیله «أو» بر اسم جامد «وَحْيًا» عطف شده و منصوب به تقدیر «أَنْ» می باشد؛

- بعد از «واو» مانند: «وَلَبَسُ عِبَاءَةً وَتَقَرَّ عَيْنِي أَحَبُّ إِلَيَّ مِنْ لَبَسِ الشُّقُوفِ»

فعل «تَقَرَّ» مضارع منصوب به «أَنْ» است و بعد از «واو» واقع شده که فعل مضارع را بر اسم جامد «لَبَسُ» عطف کرده است.

- بعد از «فاء» مانند: «لَوْلَا مَشَاغِلِي فَتَمَنَعَنِي لَزُرْتُكَ»؛ فعل «تَمَنَعَ» مضارع منصوب به «أَنْ» است و بعد از «فاء» واقع شده که فعل مضارع را بر اسم جامد «مَشَاغِلِ» عطف کرده است.

تمرین: فعل های مضارع مرفوع و منصوب را مشخص کنید و علت نصب فعل های مضارع را بیان کنید:

۱- وَ لَوْ لَا أَنْ تُصِيبَهُمْ مُصِيبَةٌ بِمَا قَدَّمَتْ أَيْدِيهِمْ فَيَقُولُوا رَبَّنَا لَوْ لَا أَرْسَلْتَ إِلَيْنَا رَسُولًا فَنَتَّبِعَ آيَاتِكَ وَ نَكُونَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ

۲- وَ مَا كَانَ لِبَشَرٍ أَنْ يُكَلِّمَهُ اللَّهُ إِلَّا وَحْيًا أَوْ مِنْ وَرَاءِ حِجَابٍ أَوْ يُرْسِلَ رَسُولًا فَيُوحِيَ بِإِذْنِهِ مَا يَشَاءُ إِنَّهُ عَلَىٰ حَكِيمٍ (الشورى: ۵۱)

۳- الرسول الاعظم (ص): أَمَّا عَلَامَةُ الْكَسَلَانِ فَأَرْبَعَةٌ يَتَوَانَى حَتَّى يُفْرَطَ وَ يُفْرَطُ حَتَّى يُضَيِّعَ وَ يُضَيِّعُ حَتَّى يَضْجَرَ وَ يَضْجُرُ حَتَّى

يَأْتُمَ (تحف العقول)

۴- الامام على (ع): مَا كَانَ اللَّهُ [عَزَّ وَ جَلَّ] لِيَفْتَحَ عَلَى عَبْدٍ بَابَ الشُّكْرِ وَ يُغْلِقَ عَنْهُ بَابَ الزِّيَادَةِ وَ لَا لِيَفْتَحَ عَلَى عَبْدٍ بَابَ الدُّعَاءِ وَ

يُغْلِقَ عَنْهُ بَابَ الْإِجَابَةِ وَ لَا لِيَفْتَحَ [عَلَيْهِ] لِعَبْدٍ بَابَ التَّوْبَةِ وَ يُغْلِقَ عَنْهُ بَابَ الْمَغْفِرَةِ (نهج البلاغه)

تست ها:

۱ - ماهو الصحيح عن العبارة التالية؟ «علمنا أن لايفلح الكاذب» (سراسرى ۷۶)

(الف) أن: من الحروف الناصبة و عاملة
(ب) لا: حرف ناهية و جازمة للفعل المضارع
(ج) يفلح: فعل مضارع منصوب بأن، والجملة مصدر مؤول
(د) يفلح: فعل مضارع مرفوع و الجملة خبر أن المخففة

۲ - ماهو نوع اللام فى الآية الكريمة «مَا كَانَ اللَّهُ لِيَغْفِرَ لَهُمْ». (سراسرى ۷۷)

(الف) جحد (ب) فارقة (ج) مضارعة (د) نافية

۳ - ماهو الصحيح عن «أن» فى الآية الكريمة «عَلِمَ أَنْ سَيَكُونُ مِنْكُمْ مَرَضٌ». (سراسرى ۷۹)

(الف) حرف مصدرى
(ب) حرف ناصب
(ج) مخففة و اسمها ضمير شأن محذوف
(د) مخففة و اسمها مرضى منصوب تقديرأ

۴ - عيّن إعراب فعل «أخشى»: «ما أنا ضعيف فأخشى الشدائد». (سراسرى ۸۰)

(الف) منصوب به فتحه ظاهرة
(ب) منصوب به فتحه مقدرة
(ج) مرفوع بضمه مقدرة
(د) مرفوع بثبوت حرف العلة

۵ - إعراب «أن يقول» در آيه «إِنَّمَا أَمْرُهُ إِذَا أَرَادَ شَيْئًا أَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ» چیست؟ (سراسرى ۸۸)

(الف) رفع، مبتدأ مؤخر
(ب) رفع، خبر مبتدا
(ج) نصب، جمله وصفیه
(د) نصب، جمله مفعولیه

۶ - کدام گزینه در مورد نوع «فاء» صحیح است؟ (آزاد ۸۰)

«يَا لَيْتَنِي كُنْتُ مَعَهُمْ فَأَفُوزَ فَوْزًا عَظِيمًا»

(الف) عاطفة (ب) جوابية (ج) سببية (د) استينافية

۷- عيّن المصدر المؤول مرفوعاً: (سراسرى ۹۲)

(۱) يريد أن يخرجكم من أرضكم فماذا تأمرون؟!
(۲) ما يكون لنا أن نعود فيها إلّا بإذن الله ربنا الكريم!
(۳) أو أمن أهل القرى أن يأتيهم بأسنا ضحى و هم يلعبون!
(۴) هل يخشى الإنسان عباد الله، أليس الله أحق أن يخشاه؟!

- (۱) لا يترك المعلم الصف حتى خروج آخر طالب!
(۲) حضر الطلبة في الصف حتى الذين كانوا غائبين!
(۳) سنقاوم في ساحة المعركة حتى انتصار الحق!
(۴) لم يبادر الوالد بكتابة واجباته حتى ذهب الضيوف!

درس دوم:

(۳) مضارع مجزوم:

زمانی فعل مضارع مجزوم است که یکی از ادوات جازمه قبل از فعل بیابند:

ادوات جزم دو گونه است: (۱) ادواتی که فقط یک فعل را مجزوم می‌کنند (۲) ادواتی که دو فعل را مجزوم می‌کنند.

(۱) ادواتی که فقط یک فعل را مجزوم می‌کنند

«لام، لا، لم، لَمَّا» چهار حرفی هستند که فقط یک فعل را مجزوم می‌کنند؛ مثال‌ها:

- «لام امر»؛ مانند: «لِيُنْفِقْ ذُو سَعَةٍ مِنْ سَعَتِهِ»،

- «لاء نهی»؛ مانند: «لَا تُشْرِكْ بِاللَّهِ»،

- «لَمْ - لَمَّا»؛ مانند: «أَلَمْ تَعْلَمْ أَنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ»، «وَأَخْرَجْنَا مِنْهُمْ لَمَّا يَلْحَقُوا بِهِمْ».

تفاوت‌های «لَمْ» و «لَمَّا»:

الف) ادوات شرط با «لَمْ» می‌آید، مانند: «وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ» ولی با «لَمَّا» نمی‌آید، پس «إِنْ لَمَّا تَفْعَلْ» صحیح نیست.

ب) فعل مضارع منفی به «لَمْ» معنای ماضی ساده (مطلق) را می‌دهد (منظور از ماضی ساده این است که عمل فعل در گذشته

انجام شده و تا حال ادامه ندارد، مانند: «لَمْ يَكْتُبْ زَيْدٌ» (زید ننوشت) به این معنا که نوشتن زید تا زمان حال ادامه نداشته

ولی فعل مضارع منفی به «لَمَّا» معنای ماضی نقلی منفی را دارد به این معنا که تا زمان حال، استمرار و ادامه دارد.

ج) حذف فعل مجزوم به «لَمَّا» جایز است، مانند: «قَارَبْتُ الْمَدِينَةَ وَلَمَّا» یعنی «وَلَمَّا أَدْخَلُهَا»؛ ولی حذف فعل مجزوم به «لَمْ»

جایز نیست.

(۲) ادواتی که دو فعل را جزم می‌کنند

دوازده کلمه هستند که دو فعل را مجزوم می‌کنند و به آنها ادوات شرط گفته می‌شود: «إِنْ»، «مَنْ»، «مَا»، «مَهْمَا»، «أَيُّ»،

«مَتَى»، «أَيَّانَ»، «أَيْنَمَا»، «إِذْمَا»، «حَيْثُمَا»، «أَتَى» و «كَيْفَمَا».

در میان این ادوات؛ «إِنْ» حرف و مابقی اسم هستند.

ادوات شرط دوازده گانه در دو فعل عمل می‌کنند که فعل اول را شرط و فعل دوم را جواب و جزا می‌نامند.

کلمات دوازده گانه از جهت معنا چنین اند:

- «إِنْ» به معنای «اگر»؛ مانند: «إِنْ تَعُودُوا نَعُدُّ»
- «إِذَا» به معنای «هر گاه»؛ مانند: «إِذَا تَقَمَّ أَقَمَّ».
- «مَنْ» به معنای «هر کس»؛ مانند: «مَنْ يَعْمَلْ سُوءً يُجْزِ بِهِ».
- «مَا» و «مَهْمَا» به معنای «هر چه»؛ مانند: «مَا تَفْعَلُوا مِنْ خَيْرٍ يَعْلَمُهُ اللَّهُ» و «مَهْمَا تَأْتِنَا بِهِ مِنْ آيَةٍ لِنَسْحَرَنَّ بِهَا فَمَا نَحْنُ لَكَ بِمُؤْمِنِينَ».
- «مَتَى» و «أَيَّانَ» به معنای «هر وقت»؛ مانند: «مَتَى أَضَعَ الْعِمَامَةَ تَعْرِفُونِي» و «أَيَّانَ تُكْرِمُنَا نُكْرِمُكَ».
- «أَيْنَمَا، أَنَّى، حَيْثُمَا» به معنای «هر کجا»؛ مانند: «أَيْنَمَا تَكُونُوا يُدْرِكُكُمُ الْمَوْتُ» و «أَنَّى تَأْتِيهَا نَسْتَجِرُّ بِهَا» و «حَيْثُمَا كُنْتُمْ فَوَلُّوا وُجُوهَكُمْ شَطْرَهُ».
- «أَيُّ» از جهت معنا تابع مضاف الیه است؛ پس ممکن است به معنای «مَنْ، مَا، مَتَى و أَيْنَمَا» باشد به ترتیب مانند: «أَيُّهُمْ يَقُمْ أَقَمَّ مَعَهُ»، «أَيُّ الدَّوَابِّ تَرَكَبُ أَرَكَبُ»، «أَيُّ يَوْمٍ تَصُمُّ أَصُمُّ»، «أَيُّ مَكَانٍ تَجْلِسُ أَجْلِسُ».
- «کیفما» به معنای «هر طور»؛ مانند: «کیفما تجلسُ اجلسُ». («ما» در «کیفما» زائده می باشد).

احکام شرط و جواب شرط:

- ۱- شرط باید مقدم بر جواب شرط باشد؛
- ۲- جمله شرط لازم است فعلیه (ماضی یا مضارع) خبری و متصرف باشد لکن رعایت این موارد در جواب شرط الزامی نیست؛
- ۳- شرط و جواب شرطی که هر دو فعل می باشند؛ چهار حالت دارند:
 - الف) هر دو مضارع، مانند: «إِنْ تَعُودُوا نَعُدُّ» در این حالت جزم دو فعل واجب است.
 - ب) هر دو ماضی، مانند: «إِنْ عُدْتُمْ عُدْنَا» در این حالت جزم دو فعل محلاً واجب است.
 - ج) شرط، ماضی و جزا مضارع، مانند: «مَنْ كَانَ يُرِيدُ حَرْثَ الْآخِرَةِ نَزِدْ لَهُ فِي حَرْثِهِ»؛ در این حالت ماضی در محلّ جزم است و مضارع، جایز است مجزوم و یا مرفوع باشد، در مثال فوق: «كَانَ» فعل ماضی و شرط، «نَزِدْ» مضارع و جواب شرط که این قسم زیاد است
 - د) شرط، مضارع و جزا ماضی، مانند: «إِنْ تَصْبِرْ ظَفِيرَتِ» در این حالت مضارع مجزوم و ماضی در محلّ جزم است.

اسامی شرط:

از میان ادوات شرط به غیر از «إن» که حرف می باشد، مابقی اسم می باشند. اسامی شرط صدارت طلب هستند در صورتی که قبل از آنها کلمه ای غیر از حرف جر یا مضاف بیاید از عمل شرط ساقط می شوند «إِنَّ مَنْ يُطَلَبُ يَجِدُ»؛ «لیس ما یسرک یعجبنی»؛ (در این مثال ها اسامی شرط عمل نکرده اند).

اعراب اسامی شرط:

۱- اگر بعد از حرف جر بیایند مجرور به حرف جر و اگر بعد از مضاف بیایند، مضاف الیه و محلاً مجرور می باشند؛ مانند: «عَمَّا تَسْأَلُ أَسْأَلُ»؛ «غَلَامٌ مِنْ تَضْرِبِ أَضْرَبُ».

۲- اگر معنای ظرف بدهند محلاً منصوب بنا بر ظرف بودن است؛ مانند: «مَتَى أَضَعَ الْعِمَامَةَ تَعْرِفُونِي» و «أَيْنَمَا تَكُونُوا يُدْرِكُكُمُ الْمَوْتُ»

۳- اگر بر حدثی واقع شود، مفعول مطلق می باشد؛ مانند: «أَيَّ ضَرْبٍ تَضْرِبُ أَضْرَبُ».

۴- اگر بعدش فعل لازم بیاید مبتدا می باشد و فعل و جواب شرط خبرش می باشند؛ مانند: «مَنْ اهْتَدَى فَإِنَّمَا يَهْتَدِي لِنَفْسِهِ»

۵- اگر بعدش فعل متعدی بیاید، مفعول به خواهد بود؛ مانند: «مَنْ تَضْرِبُ أَضْرِبُهُ» و اگر فعل دارای ضمیر منصوبی باشد که به اسم شرط باز گردد، اشتغال یا مبتدا خواهد بود؛ مانند: «مَنْ تَضْرِبُهُ أَضْرِبُهُ».

نکته: هر گاه ضمیر مستتر فعل شرط به اسم شرط بازگردد؛ نقش اسم شرط مبتدا خواهد بود.

فاء در جواب شرط:

۱- وجوبی: هر جمله ای که صلاحیت شرط شدن را نداشته باشد، واجب است با «فاء» بیاید و آن در پنج جمله می باشد:

الف) جواب شرط، جمله اسمیه باشد؛ مانند: «إِنْ يَمْسَسْكَ بَخِيرٌ فَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ» جمله «هُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ» اسمیه است و با فاء آمده زیرا «هُوَ» مبتدا «قَدِيرٌ» خبرش «عَلَى كُلِّ» متعلق به «قَدِيرٌ» است.

ب) جواب شرط، منفی به «ما» یا «لَنْ» باشد:

- منفی به «لَنْ» مانند: «وَمَا يَفْعَلُوا مِنْ خَيْرٍ فَلَنْ يُكْفَرُوهُ»

- منفی به «ما» مانند: «فَإِنْ تَوَلَّيْتُمْ فَمَا سَأَلْتُكُمْ مِنْ أَجْرٍ».

ج) سه حرف «قَدْ»، «سَيَنْ»، «سَوْفَ» در اول فعل جواب شرط آمده باشند:

- مقرون به «قَدْ» مانند: «إِنْ يَسْرِقْ فَقَدْ سَرَقَ أَخٌ لَهُ».

- مقرون به «سَيَنْ» مانند: «وَإِنْ تَعَاَسَرْتُمْ فَسْتَزْعِ لَهُ أُخْرَى».

- مقرون به «سَوْفَ» مانند: «وَإِنْ خِفْتُمْ عَيْلَةً فَسَوْفَ يُغْنِيكُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ».

د) جواب شرط ، فعل جامد باشد؛ مانند: «إِنْ تَرَنْ أَنَا أَقَلَّ مِنْكَ مَالاً وَوَلَدًا فَعَسَى رَبِّي أَنْ يُؤْتِيَنِي خَيْرًا مِنْ جَنَّتِكَ».

ه) جواب شرط، فعل طلبی باشد؛ مانند: «إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي»، «اتَّبِعُونِي» جواب شرط و فعل امرست که با فاء آمده است.

۲- جوازی: زمانی که جواب شرط، مضارع مثبت یا منفی باشد آمدن «فاء» جوازی است

مضارع مثبت؛ مانند: «وَمَنْ عَادَ فَيَنْتَقِمِ اللَّهُ مِنْهُ» و «إِنْ تُبْدُوا مَا فِي أَنْفُسِكُمْ أَوْ تُخْفُوهُ يُحَاسِبِكُمْ بِهِ اللَّهُ».

مضارع منفی؛ مانند: «فَمَنْ يُؤْمِنُ بِرَبِّهِ فَلَا يَخَافُ بَخْسًا وَلَا رَهَقًا» و «مَنْ جَاءَ بِالسَّيِّئَةِ فَلَا يُجْزَى إِلَّا مِثْلَهَا»

نکته: در صورتی که فعل مضارع مقرون به «فاء» گردد باید فعل مرفوع باشد و در این صورت خبر برای ضمیری است که این ضمیر مبتدای محذوف می باشد.

۳- امتناعی: در سه مورد وارد شدن «فاء» بر جواب شرط ممنوع است:

الف) جواب شرط، ماضی متصرف و مجرد از «قد» باشد، مانند: «مَنْ صَبَرَ ظَفِرًا».

ب) جواب شرط، مضارع منفی به «لم» باشد، مانند: «مَنْ جَادَ لَمْ يَنْدَمْ».

ج) جواب شرط، مضارع منفی به «لا»یی باشد که صرفاً برای نفی می باشد و نه برای نفی مستقبل «وَإِنْ تَعُدُّوا نِعْمَةَ اللَّهِ لَا تُحْصُوهَا».

نکته: گاهی به جای فاء، رابط جواب شرط «إِذَا»ی فجائییه است مشروط به آن که اولاً ادات شرط، «إِنْ» یا «إِذَا»ی شرطیه

باشد و ثانیاً جواب، جمله اسمیه خبری، موجه و غیر منسوخ باشد ، مانند: «إِنْ» مانند: «إِنْ تُصِيبُهُمْ سَيِّئَةٌ بِمَا قَدَّمَتْ أَيْدِيَهُمْ

إِذَا هُمْ يَقْنَطُونَ» جمله «هُمْ يَقْنَطُونَ» جواب شرط است و رابط آن «إِذَا»ی فجائییه است «إِذَا» مانند: «إِذَا دَعَاكُمْ دَعْوَةً مِنَ

الْأَرْضِ إِذَا أَنْتُمْ تَخْرُجُونَ»، «أَنْتُمْ تَخْرُجُونَ» جواب شرط است، رابط آن «إِذَا»ی فجاییه می باشد.

جزم فعل مضارع با «إِنْ» مقدر:

فعل مضارعی که در جواب طلب (امر، نهی، ترجی، عرض، تحضیض، تمتی و استفهام) واقع می گردد در صورتی که مقرون به

«فاء» سببیه و «واو» معیت نباشد، باید با «إِنْ» مقدر مجزوم گردد؛ مانند: «أَرْسِلُهُ مَعَنَا عَدَايَرْتَعُ وَيَلْعَبُ وَ إِنَّا لَهُ لِحَافِظُونَ».

تمرین: الف) مضارع مرفوع و منصوب و مجزوم را تعیین کنید و سبب نصب و جزم را بیان کنید:

۱- إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا (الأحزاب: ۳۳)

۲- وَ مَنْ يُطِيعِ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ وَ يَخْشِ اللَّهَ وَ يَتَّقِهِ فَأُولَئِكَ هُمُ الْفَائِزُونَ (النور: ۵۲)

۳- قُلْ لِلَّذِينَ آمَنُوا يَغْفِرُوا لِلَّذِينَ لَا يَرْجُونَ أَيَّامَ اللَّهِ لِيَجْزِيَ قَوْمًا بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ (الجاثية: ۱۴)

٤- ما أصاب من مُصيبَةٍ في الأَرْضِ وَ لا في أَنْفُسِكُمْ إِلَّا في كِتَابٍ مِنْ قَبْلِ أَنْ نَبْرَأَهَا إِنَّ ذَليكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرٌ لِكَيْلَا تَأْسَوْا عَلَى ما فَاتَكُمْ وَ لا تَفْرَحُوا بِما آتاكم وَ اللَّهُ لا يُحِبُّ كُلَّ مُخْتالٍ فَخُورٍ (الحديد: ٢٢ و ٢٣)

٥- الامام على (ع): لا يَرْجُونَ أَحَدًا إِلَّا رَبَّهُ وَ لا يَخافَنَّ إِلَّا ذَنْبَهُ وَ لا يَسْتَحِينَنَّ أَنْ يَقُولَ «لَا أَعْلَمُ» إِذا هُوَ لَمْ يَعْلَمْ وَ لا يَسْتَكْبِرَنَّ أَنْ يَتَعَلَّمَ إِذا لَمْ يَعْلَمْ (تحف العقول)

٦- قال أبو عبد الله ع: لا تُشْعِرُوا قُلُوبَكُمْ الاِشْتِغالَ بِما قَدْ فاتَ فَتَشْعَلُوا أَذْهانَكُمْ عَنِ الاِستِعدادِ لِما لَمْ يَأْتِ (الكافي)

ب) در جملات زیر جواب شرط را مشخص کنید و علت وجوب، جواز و امتناع آمدن «فاء» را بر جمله شرط بیان کنید:

١- فَإِنْ تُبْتُمْ فَهُوَ خَيْرٌ لَكُمْ وَ إِنْ تَوَلَّيْتُمْ فَأَعْلَمُوا أَنَّكُمْ غَيْرُ مُعْجِزِي اللَّهِ (التوبة: ٣)

٢- وَ مَنْ يُهاجِرْ في سَبيلِ اللَّهِ يَجِدْ في الأَرْضِ مُراعَماً كَثيراً وَ سَعَةً وَ مَنْ يَخْرُجْ مِنْ بَيْتِهِ مُهاجِراً إِلى اللَّهِ وَ رَسولِهِ ثُمَّ يَدْرِكُهُ المَوْتُ فَقَدْ وَقَعَ أَجرُهُ عَلَى اللَّهِ (النساء: ١٠٠)

٣- يا أَيُّها الَّذِينَ آمَنُوا إِذا نُودِيَ لِلصلاةِ مِنْ يَوْمِ الجُمُعَةِ فَاسْعَوْا إِلى ذِكْرِ اللَّهِ وَ ذَرُوا البَيْعَ ذَليكَ خَيْرٌ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (الجمعة: ٩)

٤- وَ إِنْ يَرَوْا كُلَّ آيَةٍ لا يُؤْمِنُوا بِها وَ إِنْ يَرَوْا سَبيلَ الرُّشْدِ لا يَتَّخِذُوهُ سَبيلاً وَ إِنْ يَرَوْا سَبيلَ الغيِّ يَتَّخِذُوهُ سَبيلاً (الأعراف: ١٤٦)

٥- الامام على (ع): مَنْ ذَمَّ نَفْسَهُ أَصْلَحَها. مَنْ مَدَحَ نَفْسَهُ فَقَدْ ذَبَحَها (غرر الحكم و درر الكلم)

٦- الامام على (ع): مَنْ وَضَعَ نَفْسَهُ مَواضِعَ التَّهْمَةِ فَلَا يَلُومَنَّ مَنْ أَساءَ بِهِ الظَّنَّ (نهج البلاغه)

٧- الامام الرضا (ع): مَنْ لَمْ يَقْدِرْ عَلَى ما يُكْفِّرُ بِهِ ذُنُوبَهُ فَلْيُكْثِرْ مِنَ الصَّلواتِ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ فَإِنَّها تَهْدِمُ الذُّنُوبَ هَدْمًا (بحار)

تست ها:

١ - نوع و وجه اعراب «ما» در آیه شریفه «وَ ما تَفَعَّلُوا مِنْ خَيْرٍ يَعْلَمُهُ اللَّهُ» کدام است؟ (سراسری ٧٤)

الف) شرطیه، منصوب محلاً (ب) شرطیه، مرفوع محلاً

ج) ظرفیه، منصوب محلاً (د) موصوله، مرفوع محلاً

٢ - «أَيْنَمَا تَكُونُوا يُدْرِكُكُمُ الْمَوْتُ» ماهو اعراب «تَكُونُوا»؟ (سراسری ٧٥)

الف) جواب شرط و مجزوم بحذف النون (ب) فعل شرط و مجزوم محلاً

ج) فعل شرط و مجزوم بحذف نون الاعراب (د) فعل مضارع و منصوب بحذف نون الاعراب

٣ - ماهو الخطأ؟ (سراسری ٧٧)

الف) إن تجتهدی تنجحی فی الامتحان (ب) إن عصیت أمری فلن تنال محبتی

ج) من يتعب في غيره فسيستريح في كبره (د) من سعى في الخير سعيه مشكور

٤ - عین العبارة التي ليس من الواجب اقتران الفاء بها: (سراسری ٧٩)

(الف) إن كذبوا فبئس ما عملوا (ب) إن التجأ إلى الضعيف فما أطرده
(ج) اجتهدوا فتنجحوا، ياطالبه (د) إذا سقط شخص فلا تفرح بسقوطه

٥ - عَيْنُ الصَّحِيحِ لِلْفَرَاغِ: «مَنْ يَتَّبِعْ هَدْيَ اللَّهِ...» (سراسرى ٧٩)
(الف) يُجِبُّهُ اللَّهُ (ب) هُوَ الْمَهْتَدَى (ج) فَالْجَنَّةُ مَأْوَاهُ (د) فِيهِتَدِ

٦ - عَيْنُ الصَّحِيحِ: (سراسرى ٨٢)
(الف) إِنَّ مَنْ يَدْرُسُ يَنْجَحُ (ب) إِنْ أَصْرَرْتَ عَلَى الْغَوَايَةِ سَتَنْدَمِي
(ج) كِتَابَ مَنْ تَطَالَعَى أَطَالَعُ (د) لَيْسَ مَا يُبْهَجُكَ يُبْهَجُنِي

٧ - تحليل نحوى «يَأْتُوكَ رِجَالًا» در آيه «وَأَذِّنْ فِي النَّاسِ بِالْحَجِّ يَأْتُوكَ رِجَالًا» چیست؟ (سراسرى ٨٨)
(الف) جمله حالیه (ب) جمله وصفیه (ج) جمله جواب شرط (د) جمله خبر مبتدا

٨ - «أَيُّ عَمَلٍ تَعْمَلُ يَعْمَلُ اخُوكَ» کدام عبارت درست است؟ (سراسرى ٧١)
(الف) أَيُّ عَمَلٍ تَعْمَلُ يَعْمَلُ اخُوكَ (ب) أَيُّ عَمَلٍ تَعْمَلُ يَعْمَلُ اخُوكَ
(ج) أَيُّ عَمَلٍ تَعْمَلُ يَعْمَلُ اخُوكَ (د) أَيُّ عَمَلٍ تَعْمَلُ يَعْمَلُ اخُوكَ

٩ - ماهو الخطأ؟ (سراسرى ٧٦)
(الف) إن درستما نجحتما (ب) إن تدرسا تنجحان
(ج) إن درستما تنجحا (د) إن درستما تنجحان

١٠ - ماهو الصحيح؟ (سراسرى ٧٦)
(الف) لَمَّا تَعُودُ إِلَى الْبَيْتِ تَرَاهُ نَظِيفًا (ب) لَمَّا تَعُودُ إِلَى الْبَيْتِ تَرَاهُ نَظِيفًا
(ج) لَمَّا تَعُودُ إِلَى الْبَيْتِ تَرَاهَا نَظِيفًا (د) لَمَّا تَعُودُ إِلَى الْبَيْتِ تَرَاهَا نَظِيفَةً

١١ - عين الصحيح فيما أشير إليه بخط: «وَأَوْفُوا بِعَهْدِكُمْ وَأَوْفُوا بِعَهْدِكُمْ وَ إِيَّايَ فَارْهَبُونِ» (سراسرى ٨٢)
(الف) ماضٍ و مبنى / فاعله ضمير الواو البارز (ب) مجزوم بحذف حرف العلة / الواو الضمير، و نون للاعراب
(ج) مضارع و مجزوم / امر، و نون وقاية (د) مبنى على حذف حرف العلة / النون الوقاية و مكسورة

١٢ - عَيْنُ الْحَرْفِ الْفَاءِ يَخْتَلِفُ عَنْ غَيْرِهِ. (سراسرى ٨٧)
(الف) اجتمعوا عليه فسموه اماماً (ب) إن قبلتها و إلاً فائذن بحرب
(ج) مَنْ يُضَلِّلِ اللَّهَ فَلَا هَادِيَ لَهُ (د) من يهد الله فلا مضل له

١٣ - «إِعلم أن المتقى إن ضحك لم يعلُ صوته» عَيْنُ الصَّحِيحِ فِي تَبْدِيلِ الْجُمْلَةِ الَّتِي أُسْلُوبُ الشَّرْطِ. (سراسرى ٨٧)
(الف) إذا يضحك لم يعلو صوته (ب) إن ضحك فلا يعلو صوته
(ج) إن يضحك لا يعلو صوته (د) إذا ضحك فلم يعلو صوته

۱۴ - عین المضارع لیس مجزوماً. (سراسری ۹۱)
الف) لتتوكلوا على الله يجب عليكم أن تقووا ايمانكم!
ج) ليخلص لك تعبدك و إليه رغبتك و منه شفقتك!

ب) ليقرووا ما تيسر من الكتب القيّمة التي ترتبط بعلمهم!
د) ليذكر ربه في الاعمال اليوميّة حتّى ينفع نفسه و الآخرين!

فصل دوم

مباحث اسم

درس اول:

اعراب اسم سه نوع می باشد: مرفوع، منصوب و مجرور

مرفوعات:

در دوازده مورد اسم مرفوع است: ۱ - فاعل، ۲- نائب فاعل، ۳- مبتدا، ۴- خبر، ۵ - اسم «کان» و اسم نظائر «کان»، ۶ - خبر «کاد» و خبر نظائر «کاد»، ۷ و ۸ و ۹ و ۱۰- اسم «ما، إن، لا و لات» نفی کننده، ۱۱- خبر «إن»، ۱۲- خبر «لا» نفی جنس.

۱- فاعل:

فاعل، اسمی است مرفوع که بعد از فعل تامّ معلوم یا شبه فعل قرار می گیرد و به آن اسناد داده می شود، مانند: «خَلَقَ اللَّهُ السَّمَوَاتِ» که «اللَّهُ» فاعل «خَلَقَ» است و «خَلَقَ» فعل تامّ معلوم، به «اللَّهُ» اسناد داده شده است و مانند: «وَمِنَ النَّاسِ وَ الدَّوَابِّ وَ الْأَنْعَامِ مُخْتَلِفٌ أَلْوَانُهُ» که «مُخْتَلِفٌ» اسم فاعل (شبه فعل) است و به «أَلْوَانُهُ» اسناد داده شده است.

شرایط فاعل:

از تعریف مذکور دانسته شد که فاعل باید دارای این شرایط باشد:

۱- بعد از فعل بیاید، زیرا اگر قبل از آن بیاید مبتدا می شود.

۲- فعل قبل از آن تامّ باشد، زیرا اگر ناقصه باشد، اسم افعال ناقصه می باشد نه فاعل.

۳- فعل قبل از آن معلوم باشد، زیرا اگر مجهول باشد نائب فاعل نامیده می شود.

۴- فاعل مرفوع است و عاملش فعلی است که به آن اسناد داده شده و در دو مورد لفظاً مجرور و محلاً مرفوع می باشد

الف) زمانی که همراه «مِنْ»، «بَاء» و «لَام» زایده بیاید، مانند: «مَاجَأْنَا مِنْ بَشِيرٍ»، «كَفَى بِاللَّهِ شَهِيداً» و «هَيْهَاتَ هَيْهَاتَ لِمَاتُوعَدُونَ» به معنای «مَاجَأْنَا بَشِيرٍ» و «كَفَى بِاللَّهِ شَهِيداً» و «هَيْهَاتَ مَاتُوعَدُونَ»

ب) به مصدر اضافه شود: مانند: «لَوْلَا دَفَعُ اللَّهُ النَّاسَ»؛ «دَفَعُ» مصدر است و به «اللَّهُ» که فاعل بوده اضافه شده است و تقدیرش «لَوْلَا أَنْ يَدْفَعَ اللَّهُ النَّاسَ» است؛ پس مصدر از «أَنْ» با فعل «يَدْفَعُ» به وجود آمده است.

نکته: اگر عامل فاعل، فعل باشد عامل صریح است و اگر غیر آن باشد، غیر صریح است و سه نوع می باشد:

۱- اسم فاعل؛ مانند: «هَيْهَاتَ مِثْنَا الدَّلَّةُ»؛ «هَيْهَاتَ» به معنای فعل «بَعُدَ» است.

۲- مصدر چنانکه گذشت.

۳- اسم فاعل، صیغه مبالغه، صفت مشبیه و افعَل تفضیل؛

اسم فاعل؛ مانند: «فَوَيْلٌ لِلْقَاسِيَةِ قُلُوبُهُمْ مِنْ ذِكْرِ اللَّهِ»؛ «فَ»: حرف استیناف، «وَيْلٌ»: مبتدا، «لِلْقَاسِيَةِ»: جارو مجرور متعلق به خبر محذوف، «قُلُوبُهُمْ»: فاعل قاسیه

صیغه مبالغه؛ مانند: «فَعَالٌ لِمَا يُرِيدُ»؛ فاعل «هُوَ» مستتر، «لَا» زائده برای تقویت، «مَا»: مفعول به فَعَال

صفت مشبیه؛ مانند: «إِنْ أُذْرِي أَوْ قَرِيبٌ أَمْ بَعِيدٌ مَا تُوعَدُونَ»؛ «قَرِيبٌ»: مبتدا، «مَا تُوعَدُونَ»: مصدر مؤول در محل رفع فاعل صفة مشبیه «قَرِيبٌ»

افعل تفضیل؛ مانند: «وَلَمْ أَرَ تَلْمِيزًا أَجْدَرَ بِه الثَّنَاءُ مِنْ صَاحِبِ الاجْتِهَادِ»؛ «الثَّنَاءُ»: فاعل «أَجْدَرَ»

انواع فاعل:

فاعل دو نوع است:

۱- اسم ظاهر: اگر فاعل، اسم ظاهر باشد، مُسندش (فعل یا شبه فعل) مفرد است و با تشبیه یا جمع بودن فاعل، تغییر نمی کند؛ فعل، مانند: «قَالَ اللَّهُ»، «قَالَ رَجُلَانِ»، «قَالَ نِسْوَةٌ» شبه فعل، مانند: «أَقَائِمٌ أَخُوكَ»، «أَقَائِمٌ أَخَاكَ»، «أَقَائِمٌ إِخْوَتِكَ»، «أَقَائِمٌ نِسْوَتِكَ» (کلمه «نِسْوَةٌ» جمع «مَرَأَةٌ» از غیر لفظش می باشد و به آن اسم جمع می گویند).

۲- ضمیر؛ ضمیر یا بارز است؛ مانند: «الزَّيْدُونَ جَلَسُوا»، «الْهِنْدَانِ جَلَسَتَا» و یا مستتر مانند: «الْصِّدْقُ يُنْجِي» ضمیر مستتر «هُوَ» در فعل «يُنْجِي» فاعل می باشد و مانند: «الذُّنْيَا تَعُو» ضمیر مستتر «هِيَ» در فعل «تَعُو» فاعل می باشد.

نکته: فاعل یا صریح است چنانکه گذشت و یا غیر صریح است؛ فاعل غیر صریح از موصول حرفی و صله آن ساخته می شود؛ مانند: «أَوَلَمْ يَكْفِهِمْ أَنَا أَنْزَلْنَا» به تأویل «أَوَلَمْ يَكْفِهِمْ أَنْزَلْنَا»؛ «انزال»: فاعل «يَكْفِهِمْ» است

احکام تذکیر و تانیث فعل با توجه به فاعل ظاهر:

۱- وجوب تذکیر فعل، ۲- وجوب تانیث فعل، ۳- جواز تانیث و تذکیر فعل

۱- وجوب تذکیر فعل: زمانی که فاعل مذکر باشد اعم از اینکه فاعل مفرد یا مثنی یا جمع باشد؛

- مفرد: «قالَ الْمَسِيحُ يَا بَنِي إِسْرَائِيلَ اغْبُدُوا لِلَّهِ رَبِّي وَرَبَّكُمْ».

- مثنی: «قالَ رَجُلَانِ مِنَ الَّذِينَ يَخَافُونَ».

- جمع: «إِذْ قالَ الْخَوَارِجُونَ يَا عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ هَلْ يَسْتَطِيعُ رَبُّكَ أَنْ يُنْزِلَ عَلَيْنَا مَائِدَةً مِنَ السَّمَاءِ».

نکته: زمانی که فاعل علامت تانیث دارد ولی در معنی مذکر باشد باید فعل مذکر بیاید؛ مانند: «جاء حمزة».

۲- موارد وجوب تانیث فعل:

الف) فاعل، ضمیر متصل غایب مؤنث باشد (بین تانیث حقیقی و مجازی تفاوتی نیست) تانیث حقیقی، مانند: «هِنْدٌ قَامَتْ» و «هِنْدٌ تَقُومُ» و تانیث مجازی، مانند: «الشَّمْسُ طَلَعَتْ» و «الشَّمْسُ تَطْلُعُ» که بخاطر مؤنث بودن فاعل، فعل نیز با علامت تانیث آمده است و مانند: «إِمْرَأَتُ الْعَزِيزِ تُرَاوِدُ» که «تُرَاوِدُ» مضارع و مؤنث آمده بخاطر آن که فاعلش ضمیر مؤنث غیرمنفصل است و به مؤنث حقیقی «إِمْرَأَتُ الْعَزِيزِ» رجوع نموده است و مانند: «عَلِمَتْ نَفْسٌ مَاقَدَمَتُ وَأَخْرَتُ» که «فَدَمَّتُ» و «أَخْرَتُ» مؤنث آمده بخاطر آنکه فاعلش ضمیر مؤنث غیر منفصل است و به مؤنث مجازی «نفس» برگشته است.

ب) فاعل، اسم ظاهر و مؤنث حقیقی باشد و بدون فاصله بعد از فعل بیاید، مانند: «إِمْرَأَتُ عِمْرَانَ» در «إِذْ قَالَتْ إِمْرَأَتُ عِمْرَانَ» که واجب است فعل «قَالَتْ» مؤنث بیاید.

۳- موارد جواز تانیث و تذکیر فعل:

الف) فاعل، مؤنث حقیقی باشد و میان فعل و فاعل فاصله بیفتد؛ مانند: «ماقام(قامت) إِلَّا هِنْدٌ» و «ذَهَبٌ(ذَهَبَتْ) إِلَى الصَّفِّ إِمْرَأَةً» که «هِنْدٌ وَإِمْرَأَةً» مؤنث حقیقی و فاعلند و بین آنها و فعلشان فاصله افتاده است .

ب) فاعل، مؤنث مجازی باشد مانند: کلمه «الشَّمْسُ» در مثال «عَرَبَتِ الشَّمْسُ» که «عَرَبَ الشَّمْسُ» نیز جایز می باشد.

ج) فاعل، شبه جمع (اسم جنس) باشد، مانند: کلمه «الشَّجَرُ» در مثال «أَوْرَقَ الشَّجَرُ»^۱ که «أَوْرَقَتِ الشَّجَرُ» نیز جایز است.

د) فاعل، اسم جمع مذکر باشد، مانند: «قَوْمٌ» یا اسم جمع مؤنث، مانند: «نِسْوَةٌ» و «طَائِفَةٌ» در مثال های «كَذَّبَتْ قَوْمٌ لُوطٍ» با

«تاء» و «كَذَّبَ بِهِ قَوْمَكَ» بدون «تاء»، «قالَ نِسْوَةٌ فِي الْمَدِينَةِ» بدون «تاء» و «قَالَتْ طَائِفَةٌ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ» با «تاء».

ه) فاعل، جمع مکسر مذکر باشد، مانند: «الْأَغْرَابُ» و «الرِّجَالُ» در «قَالَتِ الْأَغْرَابُ آمَنَّا» و «قامَ الرِّجَالُ» و جمع مکسر مؤنث،

مانند: «الْهُنُودُ» در «قامَ الْهُنُودُ» و «قامَتِ الْهُنُودُ».

و) فاعل، مؤنث و فعل «نِعِمَّ، بئسَ و ساءَ» (که برای ذم است) باشد؛ مانند: «نِعْمَ الْجَارِيَةُ» و «نِعِمَّتِ الْجَارِيَةُ».

ز) فاعل، ملحق به جمع سالم باشد؛ مانند: «جاء البَنُونَ» و «جاءت البَنُونَ».

وجوب تقدیم فاعل بر مفعول به:

تقدیم فاعل بر مفعول به در سه مورد واجب است:

۱- آنجا که اعراب فاعل و مفعول، تقدیری باشد در این صورت فقط با تقدیم فاعل، مفعول از فاعل شناخته می‌شود، مانند:

«ضَرَبَ مُوسَىٰ عِيسَىٰ» که «مُوسَىٰ» فاعل و «عِيسَىٰ» مفعول به است.

۲- آنجا که مفعول به محصور شود، زیرا کلمه محصور آخر کلام می‌آید، مانند: «قُلْ إِنَّمَا حَرَّمَ رَبِّيَ الْفَوَاحِشَ مَا ظَهَرَ مِنْهَا وَ مَا بَطَّنَ».

۳- آنجا که فاعل، ضمیر متصل و مفعول نیز ضمیر متصل یا اسم ظاهر باشد؛ ضمیر متصل مانند: «لَرَأَيْتَهُ خَاشِعًا» که «تاءِ

مخاطب» فاعل و ضمیر غایب، مفعول به است؛ اسم ظاهر، مانند: «وَجَعَلْنَا النَّهَارَ مَعَاشًا» که «نا» فاعل و اسم ظاهر «النَّهَارَ» مفعول به است.

- در غیر موارد سه گانه، تقدیم فاعل، واجب نیست، پس جایز است مفعول بر فاعل مقدم شود، مانند: «وَلَقَدْ جَاءَ آلَ فِرْعَوْنَ

النُّذُرُ» که «النُّذُرُ» فاعل و «آلَ فِرْعَوْنَ» که مفعول است بر آن مقدم شده است.

وجوب تقدیم مفعول به بر فاعل:

۱- فاعل محصور باشد؛ «إِنَّمَا يَخْشَى اللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ» و «إِنَّمَا يَعْمُرُ مَسَاجِدَ اللَّهِ مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَ الْيَوْمِ الْآخِرِ»

۲- مفعول، ضمیر متصل و فاعل اسم ظاهر باشد؛ مانند: «وَ إِذَا رَأَى الَّذِينَ كَفَرُوا إِذْ يَتَّخِذُونَكَ إِلَّا هُزُوًا» و «قَاتَلَهُمُ اللَّهُ

أَنَّى يُؤْفَكُونَ»

۳- به فاعل، ضمیر مفعول به متصل شود؛ مانند: «وَ إِذِ ابْتَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ رَبُّهُ بِكَلِمَاتٍ»

وجوب تقدیم مفعول به بر فعل و فاعل:

تقدیم مفعول بر فعل گاهی جایز است، مانند: «فَرِيقًا كَذَّبْتُمْ وَ فَرِيقًا تَقْتُلُونَ» که «فَرِيقًا» مفعول به است و بر فعل های «كَذَّبْتُمْ»

و «تَقْتُلُونَ» مقدم شده است؛ و گاهی واجب است که واجب در سه مورد است:

الف) جایی که مفعول، صدارت طلب است، مانند: اسم استفهام در «فَأَيَّ آيَاتِ اللَّهِ تُنْكِرُونَ» و اسم شرط در «أَتَأْمَأْمَأُ تَدْعُوا فَلَهُ

الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَىٰ» که «أَيَّ» در آیه اول، مفعول «تُنْكِرُونَ» و «أَيَّ» در آیه دوم مفعول «تَدْعُوا» است و بر فعلشان به خاطر

صدارت طلب بودن مقدم شده‌اند.

ب) جایی که عامل مفعول بعد از فاء جزائیه در جواب «أَمَا» بیاید مشروط به آن که برای آن عامل، معمول منصوب دیگری

نباشد؛ کلمه «أَمَا» گاهی ظاهر است، مانند: «فَأَمَّا الْيَتِيمَ فَلَاتَفْهَرُ» و گاهی مقدر است، مانند: «وَرَبِّكَ فَكَبِّرُ» که به تقدیر «وَأَمَّا

رَبَّكَ فَكَبَّرُ» است؛ در هر دو آیه مفعول (أَلَيْتِيهِمْ وَرَبَّكَ) بر فعل و فاعل مقدم شده است؛ دلیل وجوب تقدیم مفعول این است که «آما» بدون فاصله بر «فاء» داخل نمی‌شود.

ج) جایی که مفعول، ضمیر منفصل است، مانند: «إِيَّاكَ نَعْبُدُ» که «نَعْبُدُ» فعل و فاعل و «إِيَّاكَ» مفعول آن است و چون بر فعل مقدم شده به صورت منفصل آمده، زیرا ضمیر متصل، از فعل جدا نمی‌شود.

و در صورتی که ضمیر منفصل بعد از «إِلَّا» بیاید، واجب است مؤخر بیاید؛ مانند: «وَ إِذَا مَسَّكُمُ الضَّرُّ فِي الْبَحْرِ ضَلَّ مَنْ تَدْعُونَ إِلَّا إِيَّاهُ» و «وَ قَضَىٰ رَبُّكَ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ»

تمرین: الف) فاعل را در آیات زیر مشخص کنید و فاعل صریح را از غیر صریح تمییز دهید:

۱- وَ لَتَنْظُرُنَّ نَفْسٌ مَّا قَدَّمَتْ لِغَدٍ (الحشر: ۱۸).

۲- إِنْ تُبْدُوا الصَّدَقَاتِ فَنِعِمَّا هِيَ (البقرة: ۲۷۱)

۳- قَالَتْ رُسُلُهُمْ أَلَمْ يَكُنْ فِي اللَّهِ شَكٌّ فَاطِرِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ (إبراهيم: ۱۰)

۴- وَ اللَّهُ أَعْلَمُ بِأَعْدَائِكُمْ وَ كَفَىٰ بِاللَّهِ وَلِيًّا وَ كَفَىٰ بِاللَّهِ نَصِيرًا (النساء: ۴۵)

۵- مَا أَصَابَ مِنْ مُصِيبَةٍ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ (التغابن: ۱۱)

۶- أَلَمْ يَأْنِ لِلَّذِينَ آمَنُوا أَنْ تَخْشَعَ قُلُوبُهُمْ لِذِكْرِ اللَّهِ (الحديد: ۱۶)

ب) فاعل را در جملات زیر مشخص کنید و مواردی که فعل ممتنع، واجب و یا جایز است همراه تاء باشد، بیان کنید:

۱- مَا دَلَّهُمْ عَلَىٰ مَوْتِهِ إِلَّا دَابَّةُ الْأَرْضِ تَأْكُلُ مِنْسَأَتَهُ (سبأ: ۱۴)

۲- سَلَامٌ عَلَيْكُمْ بِمَا صَبَرْتُمْ فَنِعْمَ عُقْبَى الدَّارِ (الرعد: ۲۴)

۳- إِنْ تَمَسَّكُمُ حَسَنَةٌ تَسُؤْهُمْ وَ إِنْ تُصِيبْكُمْ سَيِّئَةٌ يَفْرَحُوا بِهَا (آل عمران: ۱۲۰)

۴- الامام علی (ع): لَوْ خَلَصَتِ النَّيِّاتُ لَزَكَتِ الْأَعْمَالُ (غرر الحکم)

۵- الامام علی (ع): مَنْ أَتَىٰ غَنِيًّا فَتَوَاضَعَ لَهُ لِغِنَاهُ ذَهَبَ ثُلُثَا دِينِهِ (نهج البلاغه)

ج) موارد وجوب تقدیم فاعل را بر مفعول و تقدیم مفعول را بر فاعل و یا بر فعل و فاعل بیان کنید:

۱- وَ إِذْ أَخَذْنَا مِيثَاقَكُمْ وَ رَفَعْنَا فَوْقَكُمُ الطُّورَ (البقرة: ۶۳)

۲- أَيُّهَا مَا تَدْعُوا فَلَهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَىٰ (الإسراء: ۱۱۰)

۳- إِنَّمَا يَخْشَى اللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ (فاطر: ۲۸)

۴- وَ قَالَ شُرَكَاءُهُمْ مَا كُنْتُمْ إِيانا تَعْبُدُونَ (يونس: ۲۸)

۵- فَأَمَّا الْيَتِيمَ فَلَا تَقْهَرْ الضحى* وَأَمَّا السَّائِلَ فَلَا تَنْهَرْ (الضحى: ۹ و ۱۰)

۶- الرسول الاعظم (ص): مَنْ يَرْعَبُ فِي الذُّنْبِا فَطَالَ فِيهَا أَمَلُهُ أَعْمَى اللَّهُ قَلْبَهُ عَلَى قَدْرِ رَغْبَتِهِ فِيهَا وَ مَنْ زَهَدَ

فِيهَا فَقَصَرَ فِيهَا أَمَلُهُ أَعْطَاهُ اللَّهُ عِلْمًا بَغَيْرِ تَعَلُّمٍ وَ هُدًى بَغَيْرِ هِدَايَةٍ فَأَذْهَبَ عَنْهُ الْعَمَى وَ جَعَلَهُ بَصِيرًا (تحف

العقول)

۷- الامام على (ع): مَنْ كَسَاهُ الْحَيَاءُ ثَوْبَهُ خَفِيَ عَلَى النَّاسِ غَيْبُهُ (نهج البلاغه)

تست ها:

۱ - في أيّ جملة تأنيث الفعل واجب؟ (سراسرى ۷۷)

(الف) ابتسمت أمس البنات (ب) الشمس طلعت صباحاً

(ج) ذهبت اليوم الطالبة (د) نعمت هذه الاخت

۲ - ماهو اعراب «هم» و «الربا» في الآية الكريمة؟ «...وَ أَخَذِهِمُ الرَّبُّوا وَ قَدْ نُهُوا عَنْهُ» (سراسرى ۷۸)

(الف) فاعل - مجرور تقديرأ (ب) فاعل - مفعول به (ج) مضاف - مفعول به (د) مضاف اليه - فاعل

۳ - عین الخطأ. (سراسرى ۸۵)

(الف) زارنى اليوم مريم (ب) لم ينجح إلاً مريم (ج) مريم زارنى اليوم (د) مريم نعم الطالبة

۴ - کدام جمله غلط است؟ (آزاد ۸۲)

(الف) جاءت الجوارى (ب) أثمر الشجرة (ج) قاما المعلمان (د) تكلم الخطباء

۵ - عين الفاعل ليس اسماً ظاهراً. (سراسرى ۹۰)

(الف) لم أر أحداً أعمق في قلبه الإيمان منك (ب) اذا المسلم أصبح مؤمناً فسيفلح لامحالة
(ج) غيرمتكاسله هؤلاء الطالبات في دروسهن (د) إن محسنه أحسنت الى المسيئة فلتتوقع الخير

درس دوم:

۲- نائب فاعل:

نایب فاعل اسم مرفوعی است که فعل مجهول شده بر آن مقدم شده و فعل مجهول به آن اسناد داده می شود، مانند: «ضربَ

عمرو» و مانند: «خُلِقَ الْإِنْسَانُ ضَعِيفًا».

طریقه ساختن جملات مجهول:

۱- فعل معلوم را مجهول می کنیم.

۲- فاعل، حذف و به جای آن مفعول می نشیند.

۳- در صورت نیاز، صیغه فعل مجهول را بر اساس نائب فاعل تغییر می دهیم.

در مثال «ضَرَبَ عَمْرُو» اصل «ضَرَبَ زَيْدٌ عَمْرُو» بوده؛ بعد از مجهول شدن فعل، «زَيْدٌ» (که فاعل است) حذف شده، «عَمْرُو» (که مفعول به می باشد) در جای آن نشسته و از فاعل نیابت کرده و مرفوع شده است.

در مثال «خُلِقَ الْإِنْسَانُ ضَعِيفًا» که در اصل «خَلَقَ اللَّهُ الْإِنْسَانَ ضَعِيفًا» بوده است (کلمه «ضَعِيفًا» در این آیه حال است).

نکات:

۱- تمام احکام فاعل و فعل معلوم در مورد نائب فاعل و فعل مجهول جاری است.

۲- جایز است مجرور به حرف جر نایب فاعل قرار گیرد: مانند: «وَلَمَّا سَقَطَ فِي أَيْدِيهِمْ»، «فِي» به معنای «علی» و «أَيْدِيهِمْ» نایب فاعل است.

نیابت مجرور، به شرطی صحیح است که حرف جرّ معنای تعلیل نداشته باشد، زیرا با نایب فاعل شدن مجرور، معنای علیّت فهمیده نمی شود، مانند: «يُخَافُ مِنْ بَأْسِهِ» کلمات «بَأْسِهِ» نایب فاعل نیست، چون «مِنْ» به معنای تعلیل است.

۳- ظرف در صورتی که وصف یا اضافه و یا علم باشد، می تواند نائب فاعل واقع شود:

وصف: «صِيَمَ يَوْمٌ كَامِلٌ» ؛ اضافه: «صِيَمَ يَوْمَ الْجُمُعَةِ» ؛ علم: «صِيَمَ رَمَضَانٌ»

۴- اسم مفعول نیز مانند: فعل مجهول به نایب فاعل نیاز دارد، زیرا از فعل مجهول ساخته می شود؛ پس قواعد و شرایطی که

برای نیابت فاعل در فعل مجهول گفته شد، برای اسم مفعول نیز موجود است مانند: «بَلْ نَحْنُ مَحْرُومُونَ»

نایب فاعل «مَحْرُومُونَ» کلمه «نَحْنُ» است که در آن مستتر می باشد و مانند: «أَنَّهُمْ كَانُوا قَبْلَ ذَلِكَ مُتْرَفِينَ»، کلمه

«مُتْرَفِينَ» اسم مفعول است و نایب فاعلش ضمیر منفصل مستتر (هُمْ) می باشد و مانند: «لَا مَقْطُوعَةَ وَلَا مَمْنُوعَةَ» نایب فاعل

«مَقْطُوعَةَ» و «مَمْنُوعَةَ» ضمیر «هِيَ» می باشد؛ نیابت جار و مجرور، مانند: «غَيْرِ الْمَغْضُوبِ عَلَيْهِمْ» که «عَلَيْهِمْ» جار و مجرور

در محلّ رفع و نایب فاعل برای «الْمَغْضُوبِ» است.

تمرین: فاعل و نائب فاعل را معین کنید و حکم هر یک را از جهت تذکیر و تأنیث بیان کنید:

۱- إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ إِذَا ذُكِرَ اللَّهُ وَجِلَتْ قُلُوبُهُمْ وَإِذَا تَلَّيْتُمْ عَلَيْهِمْ آيَاتَهُ زَادَتْهُمْ إِيمَانًا وَعَلَىٰ رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ

(الأنفال: ۲)

۲- يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا نُودِيَ لِلصَّلَاةِ مِنْ يَوْمِ الْجُمُعَةِ فَاسْعَوْا إِلَىٰ ذِكْرِ اللَّهِ (الجمعة: ۹)

۳- وَ الَّذِينَ أَوْتُوا الْعِلْمَ دَرَجَاتٍ وَ اللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ (المجادلة: ۱۱)

۴- وَ مِنَ النَّاسِ مَنْ يَقُولُ آمَنَّا بِاللَّهِ فَإِذَا أُوذِيَ فِي اللَّهِ جَعَلَ فِتْنَةَ النَّاسِ كَعَذَابِ اللَّهِ (العنكبوت: ۱۰)

تست ها:

۱ - ماهو الخطأ؟ (سراسری ۷۶)

(الف) المدرسةُ فُتحت (ب) المدرسةُ فُتِح (ج) فُتحت المدرسةُ (د) فُتِح المدرسةُ

۲ - كيف تصبح الجملة التالية مع الفعل المبني للمجهول؟ «المرضى عالجهم الطبيب». (سراسری ۷۶)

(الف) المرضى عولجوا (ب) عولجوا المرضى (ج) المرضى عولجن (د) عولج المرضى

۳ - عين الصحيح للعبارة التالية بأسلوب المبني للمجهول «إن الكتب ذهبتُ بها إلى المكتبة»: إن الكتب..... إلى المكتبة (سراسری ۷۹)

(الف) ذُهبوا بها (ب) ذُهبِتُ بها (ج) ذُهبَ بها (د) ذُهبِتُ بها

۴- عين الجملة الصحيحة إذا بُنى فعلها للمجهول «صمتُ شهرَ رمضان». (سراسری ۸۰)

(الف) صِيمَ شهرٌ.... (ب) صِيمَ شهرٌ.... (ج) صُومَ شهرٌ.... (د) صُومَ شهرٌ....

۵ - عين اعراب «قلوب» في الآية الكريمة «إِنَّمَا الصَّدَقَاتُ لِلْفُقَرَاءِ..... الْمُؤَلَّفَةِ قُلُوبُهُمْ وَ فِي الرِّقَابِ». (سراسری ۸۱)

(الف) بدل (ب) خبر للمبتدأ المحذوف (ج) مبتدأ للخبر المحذوف (د) نائب فاعل

۶ - گزینه صحیح را برای جمله «أنتم يُكرمکم الناس لحسن أخلاقکم» با مفعول مجهول تعیین کنید. (آزاد ۸۰)

(الف) أنتم تُكرمون لحسن أخلاقکم (ب) أنتم تکرمن لحسن أخلاقکم

(ج) يُكرمون لحسن أخلاقهم (د) يُکرمون هم لحسن أخلاقهم

۷ - مجهول صیغه «نصرتُمونی» کدام است؟ (آزاد ۸۱)

(الف) نُصِرْتُ (ب) نُصِرْتُمْ (ج) نُصِرْنَا (د) نُصِرْتَ

۸ - در کلام امام علی (ع) آمده است که آن حضرت فرمود: «لا یری الجاهل الا مفرطاً او مفرطاً». (آزاد ۸۱)

(الف) جاهل فاعل و مفرطاً مستنی است (ب) جاهل نائب فاعل و مفرطاً حال است

(ج) جاهل فاعل و مفرطاً تمییز است (د) جاهل نائب فاعل است و مفرطاً مفعول مطلق نوعی است

۹ - عين الصحيح في المبني للمجهول «نتناول ماكفينا لحفظ صحتنا». (سراسری ۸۲)

(الف) يتناول ماكفينا لحفظ صحتنا (ب) يُتناوَل ماكفَى للحفظ الصّحة

(ج) نُتناوَل ماكفينا لحفظ الصّحة (د) نُتناوَل ماكفَى حفظ الصّحة

۱۰ - «أسسَ بوذا البوذيةً على اساس التجرد و التزهّد» عين الصحيح في المبني للمجهول. (آزاد ۸۳)

(الف) تأسست البوذيةً على اساس..... (ب) أسست البوذيةً على اساس.....

ج) أُسِّتَ البُوذِيَّةَ على أساس.....

د) تَأَسَّتَ البُوذِيَّةَ على أساس.....

۱۱ - مجهول فعل «إِحْمَارَزْنَ» كدام است؟ (آزاد ۸۵)

الف) أَحْمُورِيَهَنَّ (ب) أَحْمَارَزْتَنَّ (ج) أَحْمُورِيَكَنَّ (د) أَحْمَارِزْنَ

۱۲ - «صَبَّتَ على مصائب لو أَنهَّا صَبَّتَ على الأَيَّامِ صرن لياليا» عين الخطأ في المبنى للمعلوم للفعلين (سراسرى ۸۶)

الف) صَبَّوا على مصائب لو أَنهم - صَبَّوها على الأَيَّامِ...
ج) صَبَّتَ مصائب على لو أَنه - صَبَّتَه على الأَيَّامِ...
ب) صَبَّتَ الأَقْدَارَ على مصائب لو أَنهَّا - صَبَّتَها على الأَيَّامِ...
د) صببتم على مصائب لو أَنكم - صببتموها على الأَيَّامِ...

۱۳ - «صرتُ أَقرنُ إلى هذه النظائر» عين الخطأ في المبنى للمعلوم: «صرتُ... إلى هذه النظائر». (سراسرى ۸۷)

الف) يقارنى ذووالحدق (ب) يقارنوني المخطئين (ج) يقارنوني (د) تقارنوني

۱۴ - عين الخطأ في المبنى للمعلوم. (سراسرى ۸۸)

الف) إذا حَيَّيْتُمْ بتحيَّة...: إذا حَيَّاكُمْ أحد بتحيَّة...
ج) تُسهر ليالى الامتحان كلَّها: نسهر ليالى الامتحان كلَّها
ب) خلقت المخلوقات ضعيفة: خلق الله المخلوقات ضعيفة
د) صيم شهر رمضان كلَّه: نصوم شهر رمضان كلَّه

۱۵ - «إِنَّ الشَّيْطَانَ يَأْسُ أَنْ نَعْبُدَهُ وَ لَكِنَّهُ رَضِيَ أَنْ يُطَاعَ» عين الصحيح في البناء للمجهول و للمعلوم. (سراسرى ۸۹)

الف)..... أَنْ يُعْبَدَ..... أَنْ نُطِيعَهُ!
ج)..... أَنْ نُعْبَدَ..... أَنْ يُطِيعُوهُ!
ب)..... أَنْ تُعْبَدُوهُ..... أَنْ نُطِيعَهُ!
د)..... أَنْ يُعْبَدُوهُ..... أَنْ يُطِيعُوهُ!

۱۶ - عين الصحيح في البناء للمجهول. (سراسرى ۹۱)

الف) أَرَأَيْتَ الرَّاعِبَ فى الله دموعاً خوف المحشر: أَرَيْتَ دموع خوف المحشر!
ب) اجتنب التسليم أمام الظالم فإنه يسومك الذلَّة: اجتنب التسليم فإنه تسامك الذلَّة!
ج) يشقُّ المؤمن أمواج الفتن بسفينه النجاة: تشقُّ المؤمن أمواج الفتن بالمؤمن بسفينه النجاة!
د) لا يطيع الأمير المجرب من أصمته صيحة الباطل: لا يطاع من أصمت بصيحة الباطل!

درس سوم:

۵۴ - مبتدا و خبر:

مبتدا، اسم مرفوعى است كه بدون عامل لفظى است وبه خاطر اسناد دادن اسم ديگرى به آن در كلام ذكر شده، مانند: «زَيْدٌ»

در «زَيْدٌ قائِمٌ» و مانند: «اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا» كه «اللَّهُ» اسم و بدون عامل لفظى است و «وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا» به آن اسناد

داده شده است .

خبر، به اسم یا فعلی که به مبتدا اسناد داده می‌شود «خبر» می‌گویند، مانند: کلمه «قَائِمٌ» و «وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا» در مثال‌های قبل خبر نیز هم چون مبتدا مرفوع می‌باشد.

نکات:

- ۱- گاهی مبتدا با حرف جر زائده می‌آید؛ مانند: «مَا مِنْ إِلَهٍ إِلَّا اللَّهُ»، «إِلَهٍ» مبتدا و حرف جرّ زاید، بر آن داخل شده است
- ۲- مبتدا گاهی صریح است مانند: «اللَّهُ» در «اللَّهُ يَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَنْ يَشَاءُ وَيَقْدِرُ» و گاهی صریح نیست ولی به تأویل صریح می‌رود، مانند: «أَنْ تَصْبِرُوا خَيْرٌ لَكُمْ» که به تأویل «صَبْرُكُمْ خَيْرٌ لَكُمْ» می‌باشد.

جایگاه مبتدا و خبر در جمله:

به مبتدا محکومٌ علیه و به خبر محکومٌ به می‌گویند؛ از جهت آنکه به وسیله خبر بر مبتدا حکم می‌شود، مانند: «أَلْعَلُّمُ حِرْزٌ» و به همین دلیل اصل تقدیم مبتدا بر خبر است در بعضی موارد این تقدیم واجب و در بعضی موارد عکس آن واجب می‌باشد.

تمرین: مبتدا و خبر را در جملات زیر مشخص کنید:

- ۱- وَ اتَّقُوا اللَّهَ الَّذِي أَنْتُمْ بِهِ مُؤْمِنُونَ (المائدة: ۸۸)
- ۲- وَإِنْ كَانَ ذُو عُسْرَةٍ فَنَظِرَةٌ إِلَىٰ مَيْسَرَةٍ وَأَنْ تَصَدَّقُوا خَيْرٌ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (البقرة: ۲۸۰)
- ۳- الرسول الاعظم(ص): أفضل الشفاعة أن تشفع بين اثنين في النكاح. (كنز العمال)
- ۴- الامام على (ع): مَنْ دَعَاكَ إِلَى الدَّارِ الْبَاقِيَةِ وَ أَعَانَكَ عَلَى الْعَمَلِ لَهَا فَهُوَ الصَّدِيقُ الشَّفِيقُ (غرر الحکم)

معرفه و نکره در مبتدا و خبر:

اصل در مبتدا، معرفه و اصل در خبر، نکره است؛ مانند: «أَلْجُبْنُ أَفَةٌ» پس نکره بودن مبتدا صحیح نیست مگر در مواردی که مفید باشد و آن موارد را «مُسَوِّغٌ» نامیده‌اند.

مسوّغات عبارتند از:

- ۱- مبتدا؛ نکره ی موصوفه (دارای صفت) باشد؛ مانند: «قَوْلٌ مَعْرُوفٌ وَمَغْفِرَةٌ خَيْرٌ مِنْ...» که «قَوْلٌ» نکره و مبتداست، «مَعْرُوفٌ»: صفتش، «خَيْرٌ»: خبرش.
- ۲- نکره، مضاف باشد مانند: «أَرْبَعَةٌ أَشْيَاءٌ لَا يَعْرِفُ قَدْرَهَا إِلَّا أَرْبَعَةٌ» که «أَرْبَعَةٌ» مبتدا و نکره است و به «أَشْيَاءٌ» اضافه شده است.
- ۳- نکره، عامل باشد (یعنی در ما بعد خود عمل کند) مانند: «رَغْبَةٌ فِي الْخَيْرِ خَيْرٌ» که «رَغْبَةٌ» نکره و عامل است چون جار و مجرور (فی الخیر) به آن متعلق شده و کلمه «خَيْرٌ» خبر واقع گردیده است.

۴- مبتدا تصغیر گردد؛ مانند: «كُتِبَ هَدْبٌ أَخْلَاقِي».

۵- ذکر نفی یا استفهام قبل از نکره؛ نفی مانند: «مَا مِنْ دَابَّةٍ إِلَّا هُوَ آخِذٌ بِنَاصِيَتِهَا» و استفهام مانند: «إِلَهٌ مَعَ اللَّهِ» که به ترتیب «دَابَّةٌ و إِلَهٌ» مبتدای نکره‌اند.

۶- نکره، عام باشد (به عبارت دیگر عموم افراد مدنظر باشند) مانند: لفظ «كُلٌّ» در «كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ» و «وَإِنْ كُلٌّ لَمَّا جَمِيعٌ لَدَيْنَا مُحْضَرُونَ».

۷- نکره، معنای دعا داشته باشد؛ دعا دو قسم است: الف) دعای خیر مانند: «سَلَامٌ عَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ» که «سَلَامٌ» نکره است و مبتدا شده و معنای دعا دارد؛ ب) دعای شرّ (نفرین)؛ مانند: «وَيَلِّ لِّلْكَافِرِينَ» که «وَيَلِّ» نکره است، مبتدا می باشد و معنای دعا دارد.
۸- نکره، معنای تعجب داشته باشد مانند: «مَا» در «مَا أَفْبَحَ الْبَاطِلَ».

تمرین: علت جواز ابتدا به نکره را در جملات زیر بیان کنید:

۱- وَ مَا كَانَ النَّاسُ إِلَّا أُمَّةً وَاحِدَةً فَاخْتَلَفُوا وَ لَوْ لَا كَلِمَةٌ سَبَقَتْ مِنْ رَبِّكَ لَقُضِيَ بَيْنَهُمْ فِيمَا فِيهِ يَخْتَلِفُونَ (یونس: ۱۹)

۲- وَ آيَةٌ لَهُمْ الْأَرْضُ الْمَيْتَةُ أَحْيَيْنَاهَا وَ أَخْرَجْنَا مِنْهَا حَبًّا فَمِنْهُ يَأْكُلُونَ (یس: ۳۳)

۳- قَالَ سَلَامٌ عَلَيْكَ سَأَسْتَغْفِرُ لَكَ رَبِّي إِنَّهُ كَانَ بِي حَفِيًّا (مریم: ۴۷)

۴- الامام علی (ع): حَقٌّ عَلَى الْعَاقِلِ أَنْ يُضِيفَ إِلَى رَأْيِهِ رَأْيَ الْعُقَلَاءِ وَ يَضُمَّ إِلَى عِلْمِهِ عُلُومَ الْحُكَمَاءِ (غرر الحکم)

۵- الامام الصادق (ع): أَيُّمَا رَجُلٍ مِنْ أَصْحَابِنَا اسْتَعَانَ بِهِ رَجُلٌ مِنْ إِخْوَانِهِ فِي حَاجَةٍ وَ لَمْ يُبَالِغْ فِيهَا بِكُلِّ جُهِدٍ فَقَدْ خَانَ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ وَ الْمُؤْمِنِينَ (بحار الانوار)

۶- الامام العسکری (ع): مَا مِنْ بَلِيَّةٍ إِلَّا وَ لِلَّهِ فِيهَا نِعْمَةٌ تُحِيطُ بِهَا

وجوب تقدیم مبتدا:

در موارد ذیل، تقدیم مبتدا بر خبر واجب است:

الف) آنجا که مبتدا صدارت طلب (مانند: این که شرط، تعجب یا استفهام) باشد.

شرط مانند: «مَنْ دَخَلَ كَانَ آمِنًا» که «مَنْ» اسم شرط و مبتدا است.

تعجب مانند: «مَا أَفْبَحَ السَّخَطُ وَأَحْسَنَ الرِّضَا» که «مَا» مبتدا و معنای تعجب دارد.

استفهام مانند: «مَنْ أَنْصَارِي إِلَى اللَّهِ» که «مَنْ» مبتدا و معنای استفهام دارد.

ب) آنجا که بر مبتدا لام ابتدا داخل شود، مانند: «وَلَعَبْدٌ مُؤْمِنٌ خَيْرٌ مِنْ مُشْرِكٍ» که لفظ «لَعَبْدٌ» مبتداست و لام آن ابتداست.

ج) هرگاه خبر بوسیله «ما و آل» یا «انما» محصور شود، مانند: «وَمَا مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٌ» که «رَسُولٌ» خبر مبتدا و محصور به «آل» است و مانند: «انما نحن مستهزون» که «مُسْتَهْزِئُونَ» خبر مبتدا و محصور به «انما» است .

د) آنجا که مبتدا و خبر، معرفه یا نکره‌ای باشند که در تعریف و تنکیر مساویند و قرینه‌ای نبوده تا سبب تمیز مبتدا از خبر شود تساوی دو معرفه مانند: «اللَّهُ رَبُّنَا وَرَبُّكُمْ» که «رَبُّنَا وَرَبُّكُمْ» خبر و «اللَّهُ» مبتدا است و مانند: «إِنَّ الَّذِينَ قَالُوا رَبُّنَا اللَّهُ» که «اللَّهُ» خبر و «رَبُّنَا» مبتدا است و تساوی دو نکره مانند: «أَفْضَلُ مِنْكَ أَفْضَلُ مِنِّي» که «أَفْضَلُ مِنِّي» خبر و «أَفْضَلُ مِنْكَ» مبتدا است.

ه) آنجا که خبر، فعلی باشد که فاعل آن ضمیر مرفوعی است که به مبتدا باز می‌گردد؛ مانند: «قام» در «زَيْدٌ قَامَ» و مانند: «يَقُومُ» در «زَيْدٌ يَقُومُ» و مانند: «يَدْعُوا» در «اللَّهُ يَدْعُوا إِلَى دَارِ السَّلَامِ»، زیرا در صورت تقدیم خبر، جمله، فعل و فاعل می‌شود نه مبتدا و خبر.

نکته: اگر خبر، فعل باشد و اسم ظاهر یا ضمیر بارز را رفع بدهد و یا خبر، صفت (اسم فاعل، اسم مفعول، صفت مشبّهه و...) باشد تقدیمش بر مبتدا جایز است:

- مثال برای فعل بودن خبر با رفع اسم ظاهر: «زَيْدٌ قَامَ أَبُوهُ» و با رفع ضمیر بارز مانند: «أَخَوَاكَ قَامَا»

- مثال برای صفت بودن خبر: «زَيْدٌ قَائِمٌ»

دلیل جواز تقدیم، اشتباه نشدن خبر به مبتدا است پس در مثال‌های مذکور می‌توان «قَامَ أَبُوهُ زَيْدٌ»، «قَامَا أَخَوَاكَ» و «قَائِمٌ زَيْدٌ» گفت.

وجوب تقدیم خبر:

در موارد ذیل وجوب تقدیم خبر بر مبتدا است:

الف) آنجا که مبتدا، نکره و خبر، ظرف یا جار و مجرور باشد مانند: «فِيهَا مِصْبَاحٌ»، «لَدَيْنَا مَزِيدٌ» که «مِصْبَاحٌ» و «مَزِيدٌ» نکره‌اند.

ب) آنجا که خبر، اسم استفهام باشد مانند: «أَيْنَ الْمَفَرِّ»، «أَيَّانَ يَوْمُ الْقِيَامَةِ» که مبتدا «الْمَفَرِّ» و «يَوْمُ الْقِيَامَةِ» است و «أَيْنَ» و «أَيَّانَ» اسم استفهام می‌باشد.

ج) آنجا که مبتدا به وسیله نفی و «آل» یا «انما» محصور شود، مانند: «مَا عَلَى الرَّسُولِ إِلَّا الْبَلَاغُ» و نیز مانند: «انما وليكم الله»

که در اصل «الْبَلَاغُ عَلَى الرَّسُولِ» و «اللَّهُ وَلِيُّكُمْ» بوده است .

د) آنجاکه با مبتدا ضمیری باشد که مرجع آن ضمیر، خبر است مانند: «فِي الدَّارِ صَاحِبُهَا» که در اصل «صَاحِبُهَا فِي الدَّارِ» بوده «صَاحِبُهَا» مبتدا و «فِي الدَّارِ» خبر است و ضمیر مبتدا به «الدار» باز می گردد؛ چون ضمیر به مابعد از خود باز نمی گردد لذا «فِي الدَّارِ» مقدم شده تا ضمیر «صَاحِبُهَا» بر قبل خود بازگردد؛

و مانند: «أَمْ عَلَى قُلُوبِ أَهْلِيهَا» که «أَهْلِيهَا» مبتدا است و چون ضمیرش به خبر (عَلَى قُلُوبِ) برگشته پس باید خبر، مقدم شود. ه) برای فهماندن معنای تعجب، مانند: «لَلَّهِ ذَرَّةٌ فَارِسًا» کلمه «ذَرَّةٌ» مبتدا و «لَلَّهِ» خبر تقدیم «لَلَّهِ» با لام مکسوره برای فهماندن تعجب است.

و) آنجا که خبر، اسم اشاره مکانی باشد مانند: تقدیم «ثُمَّ» بر «وَجْهَ اللَّهِ» در «فَأَيْنَمَا تُولُوا فَثَمَّ وَجْهَ اللَّهِ» که «وَجْهَ» مبتدای مؤخر و «ثُمَّ» اسم اشاره مکانی و خبر مقدم است.

نکته: در غیر موارد مذکور تا زمانی که معنای جمله استوار باشد می توان خبر را مقدم یا مؤخر ذکر کرد.

تمرین: در جملات زیر علت تقدیم هر یک از مبتدا و خبر را بیان کنید:

۱- كَمْ مِنْ فِئَةٍ قَلِيلَةٍ غَلَبَتْ فِئَةً كَثِيرَةً بِإِذْنِ اللَّهِ وَاللَّهُ مَعَ الصَّابِرِينَ (البقرة: ۲۴۹)

۲- وَ لِدَارِ الْأَخْرَجَةِ خَيْرٌ لِلَّذِينَ اتَّقَوْا أَمْ فَلَا تَعْقِلُونَ (يوسف: ۱۰۹)

۳- فَأَيْنَ تَذْهَبُونَ * إِنَّ هُوَ إِلَّا ذِكْرٌ لِلْعَالَمِينَ * لِمَنْ شَاءَ مِنْكُمْ أَنْ يَسْتَفِيمَ (التكوير: ۲۶ و ۲۷ و ۲۸)

۴- فَإِنْ تَوَلَّيْتُمْ فَإِنَّمَا عَلَى رَسُولِنَا الْبَلَاغُ الْمُبِينُ (التغابن: ۱۲)

۵- يَسْئَلُونَكَ عَنِ السَّاعَةِ أَيَّانَ مُرْسَاهَا (النازعات: ۴۲)

۶- الرسول الاعظم (ص): مَا لِي لَا أَرَى عَلَيْكُمْ حَلَاوَةَ الْعِبَادَةِ قَالُوا وَ مَا حَلَاوَةُ الْعِبَادَةِ قَالَ: التَّوَاضُّعُ (مجموعه ورام)

۷- الامام علی (ع): أَيْنَ الْعَمَالِقَةُ وَ أَيْنَ الْعَمَالِقَةُ أَيْنَ الْفِرَاعِنَةُ وَ أَيْنَ الْفِرَاعِنَةُ أَيْنَ الْأَصْحَابُ مَدَائِنِ الرَّسِّ الَّذِينَ قَتَلُوا

النَّبِيِّينَ (نهج البلاغه)

۸- عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، قَالَ: «مَا أَفْبَحَ بِالْمُؤْمِنِ أَنْ تَكُونَ لَهُ رَغْبَةٌ تَذَلُّهُ» (الكافي)

۹- امام باقر (ع): يَا جَابِرُ لِحَدِيثٍ وَاحِدٍ تَأْخُذُهُ عَنْ صَادِقٍ خَيْرٌ لَكَ مِنَ الدُّنْيَا وَ مَا فِيهَا (الأمالی للمفيد)

انواع خبر:

خبر سه قسم است: مفرد، جمله و شبه جمله .

۱- خبر مفرد:

منظور از مفرد، خبری است که فعل و فاعل، مبتدا و خبر؛ و شبه جمله نباشد و خبر مفرد، دو قسم است:

الف) جامد؛ مانند: «الْجُودُ رِيَاْسَةٌ» و «الْكَذْبُ خِيَانَةٌ».

ب) مشتق؛ مانند: «زَيْدٌ أَكَلَ» و «قُلُوبُنَا غُلْفٌ».

احکام خبر مفرد:

۱- خبر جامد چون متضمن ضمیر نیست مطابقش با مبتدا لازم نیست، مانند: «الْمَوَاعِظُ حَيَاةُ الْقُلُوبِ» که «الْمَوَاعِظُ» مبتدا و جمع است و خبرش «حَيَاةُ» مفرد می‌باشد؛ و مانند: «الْحِرْصُ عَلَامَةُ الْفَقْرِ» که «الْحِرْصُ» مبتدا و بدون تاء است و خبرش (عَلَامَةُ) با تاء می‌باشد؛ و مانند: «الْقِنَاعَةُ رَأْسُ الْغِنَى» که «الْقِنَاعَةُ» مبتدا و با تاء است و خبرش «رَأْسُ» بدون «تاء» می‌باشد.

۲- خبر مشتق اگر فاعلش اسم ظاهر باشد، متضمن ضمیر نیست، مانند: «زَيْدٌ قَائِمٌ أَبُوهُ» که «قَائِمٌ» متضمن ضمیر نیست زیرا فاعلش اسم ظاهر (أَبُوهُ) می‌باشد و اگر فاعلش اسم ظاهر نباشد متضمن ضمیر مستتری است که به مبتدا بر می‌گردد در این صورت مطابقت خبر با مبتدا در تأنیث و تذکیر و مفرد، تشبیه و جمع واجب است، مانند: «زَيْدٌ قَائِمٌ»، «الزَّيْدَانِ قَائِمَانِ»، «الزَّيْدُونَ قَائِمُونَ»، «هِنْدٌ قَائِمَةٌ»، «الْهِنْدَانِ قَائِمَتَانِ»، «الْهِنْدَاتُ قَائِمَاتٌ» و مانند: «قَالُوا إِنَّ اللَّهَ فَقِيرٌ وَنَحْنُ أَغْنِيَاءُ» در این آیه دو شاهد است در اول مبتدا و خبر، مفرد و در دوم جمع است؛ «أَنْتُمْ مُسْلِمُونَ»، «نَحْنُ مُصْلِحُونَ» در این دو آیه مبتدا و خبر جمع مذکرند؛ و مانند: «هَلْ هُنَّ كَاشِفَاتُ ضُرِّهِ» که مبتدا و خبر، جمع مؤنث‌اند؛ و مانند: «فَهِيَ خَاوِيَةٌ عَلَى عُرُوشِهَا» که «هِيَ» مبتدا مفرد مؤنث و «خَاوِيَةٌ» مفرد مؤنث، خبرش می‌باشد.

۳- مشتق ممکن است صفت مشبّه باشد مانند: «التَّقْوَى رِئِيسُ الْأَخْلَاقِ» یا اسم تفضیل مانند: «الْحَقُّ أَقْوَى ظَهِيرٍ» یا اسم فاعل مانند: «الْفِكْرُ مُنِيرُ الْقَلْبِ» یا اسم مفعول مانند: «الْحَيَاءُ مَقْرُونٌ بِالْحِرْمَانِ».

۲- جمله

منظور از جمله، خبری است که دارای فعل و فاعل یا مبتدا و خبر باشد؛ خبر جمله شامل اقسام ذیل است:

الف) اسمیه: کلامی است که با اسم شروع می‌شود، مانند: «هُوَ مُحَرَّمٌ عَلَيْكُمْ إِخْرَاجُهُمْ»؛ «هُوَ»: مبتدا، «مُحَرَّمٌ عَلَيْكُمْ

إِخْرَاجُهُمْ»: خبر هو؛ «مُحَرَّمٌ»: خبر مقدم، «عَلَيْكُمْ»: جار و مجرور متعلق به محرم «إِخْرَاجُ»: مبتدای موخر

و مانند: «فَأُولَئِكَ مَاوَاهُمُ جَهَنَّمُ»؛ «أُولَئِكَ»: مبتدا، «مَاوَاهُمُ جَهَنَّمُ»: خبر أولئك؛ «مَاوَاهُمُ»: مبتدا، «جَهَنَّمُ»: خبر

و مانند: «وَالَّذِينَ كَفَرُوا وَكَذَّبُوا بِآيَاتِنَا أُولَئِكَ أَصْحَابُ الْجَحِيمِ»؛ «الَّذِينَ»: مبتدا، «أُولَئِكَ أَصْحَابُ الْجَحِيمِ»: خبر

ب) فعلیه: کلامی است که با فعل شروع می‌شود مانند: «وَاللَّهُ يَقْضِي بِالْحَقِّ» که جمله «يَقْضِي بِالْحَقِّ» فعلیه و خبر است.

نکته: جمله‌های شرطیه نیز اگر خبر مبتدا شوند، فعلیه‌اند مانند: «مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ عَشْرُ أَمْثَالِهَا» (الأنعام: ۱۶۰)

۳- شبه جمله:

در بحث خبر منظور از شبه جمله، ظرف (زمانی و مکانی) و جار و مجرور است. ظرف؛ مانند: «الورقاء فوق الشجرة» و جار و مجرور مانند: «وَهُمْ فِي غَفْلَةٍ»؛ کلمات «فوق» و «فِي غَفْلَةٍ» خبرند.

نکته: شبه جمله ای که خبر واقع می شود متعلق به وصف «كائِنٌ» و یا فعل «يَكُونُ» محذوف است و در حقیقت آن محذوف خبر می باشد.

دخول «فاء» جزاء بر خبر:

هرگاه مبتدا نسبت به خبر سبب باشد و خبر، بعد از آن ذکر شود جایز است فاء جزا بر خبر داخل شود، زیرا در این صورت مبتدا به منزله اسم شرط و خبر به منزله جواب شرط است مانند: «الَّذِي تَأْتُونَهُ مِنْ خَيْرٍ فَهُوَ ذَخْرٌ لَكُمْ».

نکته: در میان نواسخ تنها «إِنَّ و لَكِنَّ» هستند که وقتی اسم آنها متضمن معنای شرط باشد می توان «فاء» جزا بر سر خبر آنها آورد؛ مانند: «إِنَّ الْمَوْتَ الَّذِي تَفِرُّونَ مِنْهُ فَإِنَّهُ مُلَاقِيكُمْ»، «لَكِنَّ مَا يُقْضَىٰ فَسَوْفَ يَكُونُ» در غیر این دو حرف این اتفاق نمی افتد؛ مانند: «ليس كل من ينظم الشعر له جائزة» که بر سر «له»، «فاء» جزا نیامده است.

تمرین: انواع خبر را در جملات زیر تعیین کنید:

۱- فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ فَزَادَهُمُ اللَّهُ مَرَضًا وَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ بِمَا كَانُوا يَكْذِبُونَ (البقرة: ۱۰)

۲- لَهُمْ مَا يَشَاؤُونَ فِيهَا وَ لَدَيْنَا مَزِيدٌ (ق: ۳۵)

۳- بَلْ هُمْ الْيَوْمَ مُسْتَسْلِمُونَ (الصفات: ۲۶)

۴- قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ (التوحيد: ۱)

۵- الْقَارِعَةُ * مَا الْقَارِعَةُ * وَ مَا أَدْرَاكَ مَا الْقَارِعَةُ (القارعة ۱ و ۲ و ۳)

۶- فَاعِلُ الْخَيْرِ خَيْرٌ مِنْهُ وَ فَاعِلُ الشَّرِّ شَرٌّ مِنْهُ (نهج البلاغه)

۷- أَشْرَفُ الْغِنَى تَرَكَ الْمُنَى (نهج البلاغه)

۸- الدَّهْرُ يُخْلِقُ الْأُبْدَانَ وَ يُجَدِّدُ الْأَمَالَ (نهج البلاغه)

۹- عِظَمُ الْخَالِقِ عِنْدَكَ يُصَغِّرُ الْمَخْلُوقَ فِي عَيْنِكَ (نهج البلاغه)

۱۰- كُلُّ وِعَاءٍ يَضِيقُ بِمَا جُعِلَ فِيهِ إِلَّا وِعَاءَ الْعِلْمِ فَإِنَّهُ يَتَّسِعُ بِهِ (نهج البلاغه)

مبتدای وصفی:

هر گاه صفت بعد از نفی یا استفهام واقع شود و در اسم ظاهر یا ضمیر منفصلی عمل کند آن صفت مبتدا و اسم یا ضمیر بعد از آن فاعل یا نائب فاعل مبتدا می باشد و در این صورت دیگر نیازی به خبر نیست؛ اسم ظاهر مانند: «أَقَائِمُ الزَّيْدَانِ» ضمیر منفصل، مانند: «أَقَائِمُ أَنْتَمَا».

وصف در اصطلاح علم نحو به اسم فاعل، صیغه مبالغه، اسم مفعول، صفت مشبّهه، اسم تفضیل و منسوب گفته شده و مبتدای وصفی یکی از این پنج مورد می باشد:

۱- اسم فاعل مانند: «أَقَائِمُ هَذَانِ».

۲- اسم مفعول مانند: «مَا مَضْرُوبٌ زَيْدَانٍ».

۳- اسم تفضیل مانند: «هَلْ أَحْسَنُ فِي عَيْنِ زَيْدٍ أَلْكُحْلُ مِنْهُ فِي عَيْنِ غَيْرِهِ».

۴- صفت مشبّهه مانند: «هَلْ حَسَنُ الْوَجْهَانِ»، «إِنْ أَدْرَى أَقْرَبٌ أَمْ بَعِيدٌ مَا تُوعَدُونَ»، «قَرِيبٌ»: مبتدا، «ما توعدون»: مصدر مؤول در محلّ رفع فاعل صفة مشبّهه «قَرِيبٌ»

۵- منسوب مانند: «مَا قُرَشِيٌّ أَبَوَاكَ».

وجوه اعرابی مبتدای وصفی:

وصفی که اسم مابعد خود را رفع داده در ترکیب سه احتمال است :

الف) وجوب مبتدا شدن و آن در صورتی است که وصف، مفرد و فاعلش تثنیه یا جمع باشد؛ مانند: «أَقَائِمُ أَخَوَاكَ» خبر شدن «قَائِمٌ» و مبتدا شدن «أَخَوَاكَ» جایز نیست زیرا مفرد، خبر تثنیه نمی شود.

ب) وجوب خبر شدن و آن هنگامی است که وصف در تثنیه و جمع، با فاعلش مطابق باشد مانند: «أَقَائِمَانِ أَخَوَاكَ» و «أَقَائِمُونَ إِخْوَتَكَ» که «قَائِمَانِ» و «قَائِمُونَ» خبر مقدم، «أَخَوَاكَ» و «إِخْوَتَكَ» مبتدای مؤخر است مبتدا شدن وصف و خبر شدن اسم مابعد جایز نیست، زیرا وصف مانند: فعل است در این که هرگاه اسم ظاهر را رفع بدهد باید مفرد بیاید چه فاعلش تثنیه یا جمع باشد، پس تثنیه یا جمع بودنش صحیح نیست.

ج) احتمال مبتدا یا خبر شدن وصف و آن هنگامی است که وصف و فاعلش مفرد باشند، مانند: «رَاغِبٌ أَنْتَ عَنِ الْهَيْتِ» که «رَاغِبٌ» وصف و «أَنْتَ» فاعلش و هر دو مفردند. این آیه را به دو صورت زیر می توان ترکیب کرد:

۱- «رَاغِبٌ» مبتدا و «أَنْتَ» فاعل؛

۲- «رَاغِبٌ» خبر مقدم و «أَنْتَ» مبتدای مؤخر.

تمرین: مبتدای وصفی و غیر وصفی را در جملات زیر معین کنید:

۱- مَرَارَةُ الدُّنْيَا حَلَاوَةٌ الْآخِرَةُ وَ حَلَاوَةُ الدُّنْيَا مَرَارَةُ الْآخِرَةِ (نهج البلاغه)

۲- قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ ع لِرَجُلٍ أَتَى مِنْ حَضْرَمَوْتَ أ غَالِمٍ أَنْتَ بِحَضْرَمَوْتَ فَقَالَ الرَّجُلُ إِنَّ جَهْلَتُهَا لَمْ أَعْلَمْ

شَيْئًا (کنز الفوائد)

۳- امام صادق (ع): فاذا أردت أن تعلم أصادق أنت أم كاذب فانظر في قصد معنك و غور دعوک (مصباح

الشريعة)

۴- (قال جماعة كثيرة من المهاجرين و الأنصار لما تذاکروا فضلهم): أَخْبَرُونِي عَنْ مَنْزِلَتِي فِيكُمْ وَ مَا تَعْرِفُونَنِي

بِهِ أ صَادِقٌ أَنَا فِيكُمْ أَمْ كَاذِبٌ؟ (الإحتجاج)

۵- صِحَّةُ الْجَسَدِ مِنْ قِلَّةِ الْحَسَدِ (نهج البلاغه)

ضمير فصل:

این ضمیر همیشه به صورت منفصل می آید و به همین جهت به آن «فصل» گفته اند و بین مبتدا و خبر قرار می گیرد و فایده اش این است که ما بعدش را از اشتباه به صفت حفظ می کند و به این جهت به آن «عماد» گفته اند.

ضمیر فصل بین دو معرفه ای که در اصل یا بالفعل مبتدا و خبرند می آید؛ در اصل مانند: «إِنَّا لَنَحْنُ الصَّافُونَ» و بالفعل مانند: «أُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ» که «نَحْنُ» و «هُمُ» ضمیر فصل می باشند.

قواعد ضمیر فصل:

۱- ضمیر فصل همیشه مرفوع است و از جهت تذکیر، تأنیث، إفراد، تشبیه و جمع مطابق مبتدا است پس «زَيْدٌ إِتَاهُ الْفَاضِلُ» و «كُنْتُ هُوَ الْفَاضِلُ» غلط است، زیرا در مثال اول باید «هُوَ» می آمد چون ضمیر فصل همیشه مرفوع است و در مثال دوم می بایست «أَنْتَ» گفته می شد تا با اسم «كَانَ» که مخاطب است مطابق می گشت و مانند: «أَنْتَ إِيَّاكَ الْفَاضِلُ» از جهت تطبیق، صحیح است ولی ضمیر فصل نیست بلکه تأکید یا بدل است، زیرا ضمیر فصل همیشه مرفوع می باشد.

۲- ضمیر فصل محلی از اعراب ندارد.

تمرین: ضمیر فصل را در جملات زیر مشخص کنید:

۱- إِنْ تُعَذِّبُهُمْ فَإِنَّهُمْ عِبَادُكَ وَ إِنْ تَغْفِرْ لَهُمْ فَإِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ (المائدة: ۱۱۸)

۲- إِنْ شَانِكَ هُوَ الْأَبْتَرُ (الکوثر: ۳)

۳- اتَّقُوا مَعَاصِيَ اللَّهِ فِي الْخَلَوَاتِ فَإِنَّ الشَّاهِدَ هُوَ الْحَاكِمُ (نهج البلاغه)

۴- الْيَمِينُ وَ الشَّمَالُ مَضَلَّةٌ وَ الطَّرِيقُ الْوَسْطَى هِيَ الْجَادَّةُ (نهج البلاغه)

۵- عَنْ أَبِي الْحَسَنِ مُوسَى عِ إِذَا وَعَدْتُمْ الصَّغَارَ فَأَوْفُوا لَهُمْ فَإِنَّهُمْ يَرَوْنَ أَنَّكُمْ أَنْتُمْ الَّذِينَ تَرُزُقُونَهُمْ (عده

الداعى و نجاح الساعى)

تست ها:

۱ - زيد متق يخاف الله. کدام وجه اعراب جمله بالا درست است؟ (سراسرى ۷۲)

(الف) زيد: مبتدا - متق: خبر - جمله يخاف الله بدل از متق

(ب) زيد: خبر مقدم - متق: صفت - يخاف الله: فعل و فاعل و مفعول

(ج) زيد متق: فعل مؤخر فاعل مقدم - يخاف الله: جمله فعلیه، خبر

(د) زيد: مبتدا - متق: خبر - يخاف الله: جارور مجرور، مضاف و مضاف اليه

۲ - «هى الدنيا تقول لساكنيها حذار حذار من بطشى وفتكى» ماهو إعراب «هى»؟ (سراسرى ۷۵)

(الف) ضمير فصل و لامحل له من الإعراب (ب) ضمير شأن، خبر مقدم و مجزوم محلاً

(ج) ضمير فصل، مبتدا و مرفوع محلاً (د) ضمير شأن، مبتدا و مرفوع محلاً

۳ - ماهو سبب وجوب تقديم الخبر فى الجملة «فى المدرسة تلاميذها». (سراسرى ۷۶)

(الف) كون الخبر جاراً و مجروراً (ب) كون الخبر محصوراً

(ج) كون المبتداً محصوراً فيه (د) اشتمال المبتداً على ضمير الخبر

۴ - فى أى من الجمل جاء الاستفهام مبتداً؟ (سراسرى ۷۷)

(الف) كم يوماً صُمت؟ (ب) كيف جئت؟ (ج) ما اشتريت؟ (د) من جاء اليوم؟

۵ - ماهو الصحيح عن الاعراب «أنتما» فى العبارة التالية؟ «ما راغب أنتما عن دروسكما». (سراسرى ۷۵)

(الف) خبر و مرفوع محلاً (ب) خبر لمبتدا محذوف (ج) فاعل قد سد مسدّ الخبر (د) مبتداً مؤخر و مرفوع محلاً

۶ - عين اعراب «رفع» فى العبارة التالية «الشرط الاول لحرية الفكر هو رفع العقبات الراصدة للتعبير عن الرأى». (سراسرى ۷۹)

(الف) حال مفردة و منصوب (ب) خبر و مرفوع بالضمه (ج) فعل ماضٍ و مبنى على الفتح (د) مبتدا مؤخر و مرفوع

۷ - عين اعراب «أنتما»: «يا طالبان ما كاتبه أنتما تمارينكما». (سراسرى ۸۱)

(الف) خبر المبتدا محذوف (ب) فاعل سادّ مسدّ الخبر (ج) مبتداً مؤخر و مرفوع محلاً (د) مبتداً للخبر المحذوف

۸ - در بيان اميرالمؤمنين كه فرمود: «قليل مدوم عليه خير من كثير مملول منه»، مجوز ابتداء به نكره کدام است؟ (آزاد ۸۱)

(الف) معطوف بودن بر نكره (ب) مشتمل بودن معنای فعل (ج) عامل بودن مبتدا (د) موصوفه بودن مبتدا

۹ - «هؤلاء الرجال العرفا هم الذين نهضوا ضدّ الظلم»، عين الصحيح عن «الرجال»، «هم». (آزاد ۸۳)

(الف) نعت - مضاف اليه و فى محلّ جر (ب) عطف بيان - ضمير شأن و مرفوع على الابتداء

(ج) نعت - خبر مقدم و فى محلّ جر (د) عطف بيان - ضمير فصل و لامحلّ له من الاعراب.

۱۰- عين الخطأ. (سراسری ۸۴)

(الف) النَّاسُ أَعْدَاءُ مَا جَهِلُوا!
(ج) الْجِلْمُ وَ الْفَوْزُ تَوْأَمَان!
(ب) الْعَدْلُ يَضَعُ الْأُمُورَ مَوَاضِعَهَا!
(د) الْقَلْبُ مُصْحَفُ الْبَصَرِ

۱۱ - عين الصحيح عن المبتدأ و الخبر في هذه العبارة. (آزاد ۸۴)

«حُجَّتِي يَا اللَّهُ فِي جِرَاتِي عَلَى مَسَأَلَتِكَ مَعَ إِتْيَانِي مَا تَكْرَهُ، جُودَكَ وَ كَرَمَكَ»
(الف) إتيان / تکره (ب) حُجَّة / في جراتي (ج) إتيان / جودك (د) حُجَّة / جود

۱۲ - در عبارت «يانوف أراقد انت ام راقم؟ قال فقلت: بل راقم يا اميرالمؤمنين.....» در زمينه موقيت اعرابي «راقد» کداميك از موازد زير صحيح مي باشد؟ (آزاد ۸۵)

(الف) راقد مبتدای اسمی و انت خبر
(ج) راقد خبر مقدم و انت مبتدای مؤخر
(ب) راقد مبتدای وصفی و انت فاعل سد مسدّ خبر
(د) ۲ و ۳

۱۳ - در کدام گزینه نکره بودن مبتدأء جایز نیست؟ (آزاد ۸۶)

(الف) ولاخوف عليهم و لا هم يحزنون (ب) كلّ له قانتون
(ج) رجلٌ في البيت (د) ويل للمطففين

۱۴ - ضمير در کدام گزینه، ضمير فصل نمی باشد؟ (آزاد ۸۶)

(الف) أَوْلَيْتَكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ (ب) وَ قُلْ إِنِّي أَنَا النَّذِيرُ الْمُبِينُ
(ج) ... فَإِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ (د) قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ

۱۵ - کدام گزینه از موارد تقدیم وجوبی مبتدأ بر خبر نمی باشد؟ (آزاد ۸۶)

(الف) وَ مَا مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ
(ب) وَ لَعَبْدٌ مُؤْمِنٌ خَيْرٌ مِّنْ مُّشْرِكٍ
(ج) ما اجمل الربيع
(د) العقلُ مصلحُ كلِّ امرٍ

۱۶ - «وَ مَا لِلظَّالِمِينَ مِنْ أَنْصَارٍ»، نوع «من». (سراسری ۸۳)

(الف) بدلیّه (ب) تبعیضیه
(ج) مبینّه، الجنس (د) زائده، للتأكيد

۱۷ - «إِنَّمَا صَادِقَةٌ زَمِيلَاتُكَ!» عين الصحيح عن الاعراب «زميلاتك». (سراسری ۸۹)

(الف) خبر أو فاعل (ب) مبتدأ أو فاعل (ج) مبتدأ و لاغير (د) فاعل و لاغير

۱۸ - «صبر حتّى يكون الله هو الذى ينتقم له!» عين الصحيح. (سراسری ۸۶)

(الف) حتّى: حرف عطف و ناصب بحرف «أن» المصدرية (ب) يكون: فعل تام و منصوب بحرف «أن» المقدره فى «حتّى»
(ج) هو: ضمير فصل و لامحل له من الاعراب (د) الذى: موصول خاصّ و نعت لمنعوته «هو»

درس چهارم:

نواسخ:

نواسخ به فعل‌ها یا حروفی گفته می‌شود که بر سر جمله اسمیه داخل میشوند و اعراب و معنای جمله اسمیه را تغییر میدهند. نواسخ عبارتند از ۱- افعال ناقصه ۲- افعال مقاربه ۳- حروف شبیه به لیس (ما، إن، لا و لات) ۴- حروف مشبّهة بالفعل ۵- «لا» ی نفی جنس ۶- افعال «ظن».

هفت اسم باقیمانده از انواع دوازده گانه مرفوعات، اسم و یا خبر نواسخ می‌باشند که عبارتند از:

اسم افعال ناقصه («کان» نظائر «کان»)، اسم افعال مقاربه («کاد» و نظائر «کاد»)، اسم حروف شبیه به لیس («ما، إن، لا و لات» نفی کننده)، خبر حروف مشبّهة بالفعل («إن» و نظائر «إن»)، خبر «لا» ی نفی جنس.

* نکته: افعال «ظن» افعالی می‌باشند که بر سر مبتدا و خبر وارد شده و آنها را دو مفعول خود میکنند، از این مطلب در منصوبات سخن به میان خواهد آمد.

افعال ناقصه:

این افعال بر مبتدا و خبر داخل شده، مبتدا را به عنوان اسم خود، مرفوع و خبر را بعنوان خبر خود، منصوب می‌سازند و آنها سیزده فعل هستند «کان، صار، لیس، أصبح، أضحی، ظلّ، بات، أمسی، مازال، ما برح، ما انفک، ما فتی، مادام».

* نکته: افعال «آل»، «وَجَع»، «إِسْتَحَالَ»، «تَحَوَّلَ»، «إِرْتَدَّ»، «أَضَّ»، «عَادَ»، «غَدَا» و «رَاح» دارای معنای «صار» می‌باشند: مانند: «فَارْتَدَّ بَصِيرًا»، «إِرْتَدَّ» به معنای «صار»، اسمش ضمیر مستتر و خبرش «بصیراً».

معانی افعال ناقصه

افعال ناقص دارای دو گروه معنایی می‌باشند: الف) معنای ناقص؛ ب) معنای تام

الف) معنای ناقص

کان: می‌فهماند که در زمان گذشته اسم به خبر متّصف شده؛ مانند: «كَانَ النَّاسُ أُمَّةً وَاحِدَةً».

أَصْبَحَ، أَضْحَى، أَمْسَى، ظَلَّ و بات: به ترتیب می‌فهمانند: که اسم به خبر در اوقات صبح، ظهر، عصر، روز و شب متّصف گردیده است، این افعال با قرینه به معنای «صار» فراوان استعمال می‌گردند؛ مانند: «حَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ فَأَصْبَحُوا خَاسِرِينَ»، «أَضْحَى زَيْدٌ غَنِيًّا»، «مَا أَمِنَ بِي مِنْ أَمْسَى شَبَعَانًا وَ أَمْسَى جَارُهُ جَائِعًا»، «وَ إِذَا بُشِّرَ أَحَدُهُمْ بِالْأُنْثَى ظَلَّ وَجْهُهُ مُسْوَدًّا وَ هُوَ كَظِيمٌ»، «أَبَيْتُ مِبْطَانًا وَ حَوْلِي بَطُونٌ غَرْتِي»

لیس: به معنای نفی مضمون اسم و خبر است در هر سه زمان، مانند: «إِنَّهُ لَيْسَ مِنْ أَهْلِكَ».

صار: به معنای انتقال از صفتی به صفت دیگر است، مانند: «صارَ زَيْدٌ عَالِمًا» یا انتقال از ماهیتی به ماهیت دیگر، مانند: «صارَ

الطَّيْنُ خَرْفًا» و مانند: «لَمْ يُوَلَدْ فَيَصِيرُ مَحْدُودًا».

مازال: اگر از «زال، یزال» باشد به معنای ملازمت خبر با اسم است، مانند: «لَا يَزَالُ بُنْيَانُهُمُ الَّذِي بَنَوْا رِيبَةَ» و به این معنا با حرف نفی (ما یا لا) می‌آید و مانند: «مَا زَالَتْ تِلْكَ دَعْوَاهُمْ» و چون «زال» معنای نفی دارد با آمدن حرف نفی دیگر معنای اثبات می‌دهد و اگر تامه باشد بدون حرف نفی می‌آید.

مَابَرَحَ، مَافَتَى، مَا أَنْفَكَ: نیز به معنای ملازمت خبر با اسم است مشروط به آن که قبل از آن‌ها نفی، در لفظ یا در تقدیر باشد، مانند: «لَنْ نَبْرَحَ عَلَيْهِ عَاكِفِينَ»، «تَاللَّهِ تَفْتَوًا تَذَكُّرُ يُوسُفَ» به تقدیر «لَا تَفْتَوًا» و مانند: «مَا أَنْفَكَ زَيْدٌ كَرَامَةً». **مَادَامَ:** فعل ماقبل خود را به مدت ثبوت خبر برای اسم، مقید می‌کند به شرط آن که «ما» ظرفیه وقتیه و قبلش جمله باشد مانند: «إِجْلِسْ مَادَامَ زَيْدٌ جَالِسًا» که می‌فهماند جلوس مخاطب باید در مدت زمانی که زید نشسته ادامه یابد و مانند: «أَوْصَانِي بِالصَّلَاةِ وَالزَّكَاةِ مَا دُمْتُ حَيًّا» که توصیه به نماز و زکات در تمام مدت حیات متکلم است.

کلمه «ما» در «مادام» ظرفیه مصدریه است ظرفیه به خاطر نیابت از ظرف (مدّة) و مصدریه به خاطر آن که به تأویل مصدر (دوام) می‌برد پس اصل آیه «مُدَّةَ دَوَامِ حَيَاتِي» بوده است سپس مضاف (مدّة) حذف شده و مضاف الیه آن (ما وصله‌اش) از مضاف، درمنصوب شدن بنابر ظرف، نیابت کرده چنانکه مصدر صریح نیز در مثال «جِئْتُكَ صَلَاةَ الْعَصْرِ» از ظرف زمان نیابت کرده و در اصل «جِئْتُكَ وَفَتْ صَلَاةَ الْعَصْرِ» بوده است.

(ب) معنای تام:

منظور از «تام» این است که بعضی از افعال ناقصه به معنای دیگری بیایند که نیازی به خبر نداشته باشند؛ به عبارت دیگر فقط فاعل داشته باشند.

کان: به معنای «حَصَلَ» یا «ثَبَتَ»، مانند: «كُنْ فَيَكُونُ».

صار: به معنای انتقال از مکانی به مکان دیگر است و بوسیله «إِلَى» یا «مِنْ» متعدی می‌شود، مانند: «صَارَ زَيْدٌ إِلَى تَهْرَانَ» و به معنای انتها و رجوع است، مانند: «إِلَى اللَّهِ تَصِيرُ الْأُمُورُ» یعنی «تَنْتَهِي الْأُمُورُ إِلَى اللَّهِ».

أَصْبَحَ، أَضْحَى، أَمْسَى: به معنای دخول در وقت صبح، ظهر و شب است، مانند: «فَسُبْحَانَ اللَّهِ حِينَ تُمْسُونَ وَحِينَ تُصْبِحُونَ»

ظل: به معنای «استمرَّ»، مانند: «ظَلَّ الرَّخَاءُ»

انفكَّ، برح و دام: به ترتیب به معنای «انفصل»، «ذهب»، «بقي» می‌باشند؛ مانند: «انفكَّ حلقاتُ السلسلة»، «برح الخفاء»، «دَمْتُمْ أَنْصَارًا لِلْحَقِّ» (به معنای: بقیتم انصاراً للحق)

بات: یعنی «أَقَامَ لَيْلًا» مانند: «وَالَّذِينَ يَبِيتُونَ لِرَبِّهِمْ سُجَّدًا وَقِيَامًا».

زال: تامه بودن این فعل در دو حالت است :

الف - از «زالَ يَزُولُ» که فعل لازم و بمعنای «انْتَقَلَ» است، مانند: «إِنَّ اللَّهَ يُمْسِكُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ أَنْ تَزُولَا وَلَئِن زَالَتَا إِنْ أَمْسَكَهُمَا مِنْ أَحَدٍ مِنْ بَعْدِهِ».

ب - از «زالَ يَزِيلُ» که فعل متعدی به یک مفعول و بمعنای «مازَ» یعنی «مَيَّرَ» است، مانند: «فَرَزَلْنَا بَيْنَهُمْ» بمعنای «فَمَيَّرْنَا بَيْنَهُمْ» پس در قرآن کریم کلمه «زالَ» به هر سه معنا آمده است.
- «مازالَ، لَيْسَ، مَافَتَى» همیشه ناقصه‌اند و معنای تامه ندارند.

قواعد اسم افعال ناقصه:

۱- رابطه اسم با افعال ناقصه مانند: رابطه فاعل با فعل است؛ به عبارت دیگر تمام قواعدی که در ارتباط با فعل و فاعل جاری می باشد، میان افعال ناقص و اسم آنها جاری است.

۲- رابطه اسم افعال ناقصه با خبر این افعال مانند: رابطه مبتدا و خبر است.

ویژگی های خاص کان:

۱- گاهی «کان» میان دو کلمه ای که ملازم یکدیگر هستند می آید تا زمان ماضی را نشان دهد و اغلب اوقات میان «ما» و فعل تعجب واقع شود، مانند: «ما كانَ أَحْسَنَ زَيْدًا» در این صورت «کان» زائده است و هیچ نقشی ندارد.

۲- جایز است «کان» و اسم آن را بعد از «إِنْ» و «لَوْ» شرط، برای اختصار حذف کرد.

بعد از «لَوْ» مانند: «لَا يَأْمَنُ الدَّهْرُ ذَا بَغْيٍ وَلَوْ مَلِكًا»؛ در اصل «وَلَوْ كَانَ الْبَاغِي مَلِكًا» بوده است.

بعد از «إِنْ» مانند: «الْأَنْسُ مُجْرِبُونَ بِأَعْمَالِهِمْ إِنْ خَيْرًا فَخَيْرٌ وَإِنْ شَرًّا فَشَرٌّ» که در دو مورد «كَانَ عَمَلُهُمْ» حذف شده و خبر (خَيْرًا وَشَرًّا) باقی مانده و «خَيْرٌ» و «شَرٌّ» خبر است برای مبتدای محذوف (جَزَائِهِمْ).

۳- اگر «کان» منفی باشد بر سر خبر «کان»، «باء» زائده می آید؛ مانند: ما كانَ اللَّهُ بِظُلَامٍ لِّلْعَبِيدِ.

۴- جایز است در مضارع مجزوم، نون «کان» با وجود شرایط ذیل حذف شود:

۱- مضارع، مجزوم به سکون نون باشد و نه حذف نون؛ چنانکه در افعال خمسه نون عوض رفع حذف می شود.

۲- بعد از نون، ضمیر متصل نباشد پس اگر ضمیر متصل باشد، حذف نون جایز نیست ضمیر متصل گاهی بدون واسطه حرف جرّ است مانند: «لَمْ يَكُنْهُ» و «إِنْ يَكُنْهُ» در «إِنْ يَكُنْهُ فَلَنْ تَسْلُطَ عَلَيْهِ وَإِنْ لَمْ يَكُنْهُ فَلَا خَيْرَ لَكَ فِي قَتْلِهِ» و گاهی با واسطه حرف جرّ است مانند: «وَلَمْ يَكُنْ لَهُ كُفُوًا أَحَدٌ» که بین نون و ضمیر، حرف جرّ (لام) فاصله شده است.

۳- بعد از نون، همزه وصل نباشد در صورت وجود همزه وصل، نون حذف نمی شود مانند: «لَمْ يَكُنِ اللَّهُ لِيَغْفِرَ لَهُمْ».

۴ - در فعل مضارع مجزوم، وقف نشود، پس اگر به «لَمْ أَكُ» وقف شود «لَمْ أَكُنْ» گفته می شود.

با وجود شرایط مذکوره گاهی نون، حذف می شود؛ مانند: «لَمْ أَكُ بَعِيّاً» و گاهی حذف نمی شود مانند: «وَلَا تَكُنْ مَعَ الْكَافِرِينَ».

تمرین: در جملات زیر افعال ناقصه و اسم و خبر آنها را مشخص کنید:

- ۱- فَأَنْظُرُ كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُؤْمِنِينَ (الصفات: ۷۳)
- ۲- وَلَا يَزَالُ الَّذِينَ كَفَرُوا تُصِيبُهُمْ بِمَا صَنَعُوا قَارِعَةٌ (الرعد: ۳۱)
- ۳- وَ كُنْتُ عَلَيْهِمْ شَهِيداً مَا دُمْتُ فِيهِمْ (المائدة: ۱۱۷)
- ۴- وَ أَصْبَحَ فُؤَادُ أُمِّ مُوسَى فَارِغاً (القصص: ۱۰)
- ۵- لَوْ كَانَ الْمَالُ لِي لَسَوَيْتُ بَيْنَهُمْ فَكَيْفَ وَ إِنَّمَا الْمَالُ مَالُ اللَّهِ (نهج البلاغه)
- ۶- مَنْ أَصْبَحَ عَلَى الدُّنْيَا حَزِيناً فَقَدْ أَصْبَحَ لِقَضَاءِ اللَّهِ سَاطِطاً (نهج البلاغه)
- ۷- لَيْسَ شَيْءٌ بِشَرٍّ مِنَ الشَّرِّ إِلَّا عِقَابُهُ وَ لَيْسَ شَيْءٌ بِخَيْرٍ مِنَ الْخَيْرِ إِلَّا تَوَابُهُ (نهج البلاغه)
- ۸- الْكَلَامُ فِي وَثَاقِكَ مَا لَمْ تَتَكَلَّمْ بِهِ فَإِذَا تَكَلَّمْتَ بِهِ صِرْتَ فِي وَثَاقِهِ (نهج البلاغه)
- ۹- الْحَمْدُ لِلَّهِ... الَّذِي لَا تَبْرَحُ مِنْهُ رَحْمَةٌ (نهج البلاغه)
- ۱۰- يَعْمَلُ الْأَعْمَالَ الصَّالِحَةَ وَ هُوَ عَلَى وَجَلٍ يُمَسِّي وَ هَمُّهُ الشُّكْرُ وَ يُصْبِحُ وَ هَمُّهُ الذِّكْرُ يَبِيْتُ حَذِراً وَ يُصْبِحُ فَرِحاً حَذِراً لِمَا حَذَّرَ مِنَ الْعَفْلَةِ (نهج البلاغه - خطبه متقين)

تست ها:

- ۱ - عین الخطأ؟ (سراسری ۸۴)
الف) لم تك مريم راسبه (ب) لم نزال نحارب الاعداء (ج) ما هذا بشراً بل ملك (د) أصبحنا ناجحات في حياتنا
- ۲ - «ثُمَّ كَانَ عَاقِبَةُ الَّذِينَ أَسَاؤُا السُّوَايَ أَنْ كَذَّبُوا بِآيَاتِ اللَّهِ» الصحيح عن الاعراب ما أشير اليه بخط (سراسری ۸۴)
الف) اسم كان، مؤخر (ب) بدل من خبر كان (ج) مفعول به لفعل أسأوا (د) مبتدأ مؤخر و مرفوع محلاً
- ۳ - عین اسم كان فی العبارة التالية «أكان لنا عجباً أن رأينا زميلنا ناجحاً؟» (سراسری ۸۱)
الف) ضمير محذوف (ب) ضمير مستتر (ج) لا اسم لها (د) مصدر مؤول
- ۴ - عین الخطأ عن اعراب العبارة التالية؟ ماكان أنجح الطالب الساعي! (سراسری ۸۴)
الف) الساعي: نعت مفرد، منصوب بفتحة ظاهرة (ب) الطالب: متعجب منه، منصوب على المفعولية (ج) أنجح: فعل تعجب، فاعله ضمير مستتر فيه وجوباً (د) كان: فعل من افعال الناقصة، اسمه الطالب

٥ - عين الخطأ للفراغ في العبارة التالية؟ «أنا.....عاملاً في سبيل الحق» (سراسرى ٧٩)
الف) لم أفتأ (ب) لم أزال (ج) ما فتئت (د) ما زلت

٦ - ماهو الصحيح عن فعلى «كن» و «يكون» في الآية المباركة؟ «إِذَا أَرَادَ امْرَأَةٌ إِذَا شَيْئاً أَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ» (سراسرى ٧٨)
الف) كلاهما فعل تام، والفاعل مستتر فيهما (ب) كلاهما من الافعال الناقصة و قد حذف الاسم و الخبر
ج) كن: فعل تام، يكون: من الافعال الناقصة (د) كن: من الافعال الناقصة، يكون: فعل تام

٧ - ماهو نوع «ما» في الآية الكريمة؟ «وَأَوْصَانِي بِالصَّلَاةِ وَالزَّكَاةِ مَا دُمْتُ حَيًّا» (سراسرى ٧٨)
الف) شرطية (ب) مصدرية (ج) اسم موصول (د) اسم استفهام

٨ - ماهو نوع «ما» في «مادام»؟ «المرء يظلّ عبداً لما حوله مادام يجهله» (سراسرى ٧٨)
الف) زائدة (ب) موصولة (ج) مصدرية ظرفية (د) نافية: غير عاملة

٩ - عين نوع «ما» في العبارة التالية؟ «وَأَوْصَانِي بِالصَّلَاةِ وَالزَّكَاةِ مَا دُمْتُ حَيًّا» (آزاد ٨٤)
الف) حرف نفي (ب) شرطية جازمة (ج) اسم موصول (د) مصدرية ظرفية

١٠ - ماهو الخطأ؟ (سراسرى ٧٦)
الف) إنك لن تكُ راسبةً (ب) إنك لم تكن راسباً (ج) أنت لم تكُ راسباً (د) إنك لن تكون راسباً

١١ - عين الصحيح عن الخبر «كان» و نوعه في العبارة التالية «كان النبي عيسى ابن مريم يشفى المرضى». (آزاد ٨٤)
الف) ابن مريم / شبه جملة (ب) النبي / مفرد (ج) يشفى / جملة فعلية (د) عيسى ابن مريم / جملة اسمية

١٢ - در عبارت زیر نقش، حرکت و نوع کلمه «مطمئن» کدام است؟ «مايبيت مطمئناً الا التقى» (آزاد ٨٢)
الف) خبر افعال ناقصة - منصوب - اسم مفعول (ب) خبر افعال ناقصة - منصوب - اسم فاعل
ج) اسم افعال ناقصة - مرفوع - صفت مشبهة (د) اسم افعال مقاربة - محلاً منصوب - اسم مفعول

١٣ - ماهو الخطأ عن الاعراب العبارة التالية؟ «ماكان أجعل السماء» (سراسرى ٧٧)
الف) السماء: مفعول (ب) أجعل: اسم كان (ج) كان: زائدة بدون اسم و خبر (د) ما: مبتدا

١٤ - عين الخطأ. (سراسرى ٨٩)
الف) ماهذا بشراً مثلنا! (ب) صار مروانُ أميناً (ج) لم نزل نُحاربُ الاعداء! (د) كانت أمّه بنت خاقان

درس پنجم:

افعال مقاربه:

افعال مقاربه هم چون افعال ناقصه بر سر مبتدا و خبر وارد می شوند؛ مبتدا را به عنوان اسم، مرفوع و خبر را به عنوان خبر،

منصوب می‌نماید.

افعال مقاربه ۱۷ فعل و سه قسم می‌باشند:

اول: «کادَ، کَرَبَ، أَوْشَكَ» بر نزدیکی وقوع خبر دلالت می‌کنند.

دوم: «عَسَى، حَرَى، إِخْلَوْلَقَ» بر امید به وقوع خبر دلالت می‌کنند.

سوم: «شَرَعَ، أَنْشَأَ، طَفِقَ، أَقْبَلَ، عَلِقَ، أَخَذَ، جَعَلَ، هَبَّ، ابْتَدَأَ، قَامَ وِ ابْتَرَى» بر شروع دلالت می‌کنند.

به این افعال، مقاربه گفته‌اند به خاطر آن که گروه اول بر قُرب خبر به اسم دلالت دارد و دو گروه دیگر از باب تسمیه کل به اسم جزء است.

شروط خبر افعال مقاربه:

۱ - مضارع باشد؛ «وَطَفِقَا يَخْصِفَانِ عَلَيْهِمَا مِنْ وَرَقِ الْجَنَّةِ».

۲ - دارای ضمیر فاعلی باشد که به اسمش بازگردد؛ «يَكَادُ زَيْتُهَا يُضِيئُ»: «زَيْتُهَا» اسم «يَكَادُ» و «يُضِيئُ» خبرش می‌باشد، فاعل «يُضِيئُ» هو مستتر می‌باشد که به «زَيْتُهَا» باز می‌گردد.

۳ - خبر متأخر از افعال مقاربه باشد.

انواع افعال مقاربه از جهت همراهی یا عدم همراهی خبر آنها با «أَنْ»:

۱ - افعالی که لازم است خبر آنها همراه با «أَنْ» باشد: «حَرَى» و «إِخْلَوْلَقَ».

۲ - افعالی که نباید خبر آنها همراه با «أَنْ» باشد: «شَرَعَ وِ نظائرش».

۳ - افعالی که غالباً خبر آنها همراه با «أَنْ» است: «عَسَى» و «أَوْشَكَ».

۴ - افعالی که غالباً خبر آنها همراه با «أَنْ» نیست: «كَادَ» و «كَرَبَ».

تام بودن افعال مقاربه:

هرگاه فعل‌های «عَسَى، أَوْشَكَ وِ إِخْلَوْلَقَ» به فعل مضارعی که با «أَنْ» مصدریه است اسناد داده شوند، تامه می‌باشند و به خبر نیاز ندارند، مانند: «عَسَى أَنْ يَبْعَثَكَ رَبُّكَ مَقَاماً مَحْمُوداً»، که «أَنْ يَبْعَثَكَ» به تأویل مصدر، فاعل «عَسَى»، «كاف»: مفعول اول، «مَقَاماً»: مفعول دوم، «مَحْمُوداً» صفت «مَقَاماً»، «رَبُّكَ» مضاف و مضاف الیه، فاعل «أَنْ يَبْعَثَكَ» می‌شود و مانند: «إِنْ لَمْ تَكُنْ حَلِيمًا فَتَحَلَّمْ فَإِنَّهُ قَلَّ مَنْ تَشَبَهَ بِقَوْمٍ إِلَّا أَوْشَكَ أَنْ يَكُونَ مِنْهُمْ» که «أَنْ يَكُونَ» به تأویل مصدر رفته و فاعل «أَوْشَكَ» شده است.

تمرین: در جملات زیر افعال مقاربه و اسم و خبر آنها را مشخص کنید:

۱- كَادُوا يَفْتُلُونَنِي فَلَا تُشْمِتْ بِيَ الْأَعْدَاءَ (الأعراف: ۱۵۰)

۲- قَالَ عَسَىٰ رَبُّكُمْ أَن يُهْلِكَ عَدُوَّكُمْ (الأعراف: ۱۲۹)

۳- وَ يَقُولُونَ مَتَىٰ هُوَ قُلْ عَسَىٰ أَن يَكُونَ قَرِيبًا (الإسراء: ۵۱)

۴- عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع: يُوَشِّكُ رَبُّ الْعَمَلِ أَنْ يُقْبَلَ عَمَلُهُ (كافی)

۵- وَ طَالَ الْأَمَدُ بِهِمْ لَيْسَتْكُمْ لِمَا الْخِزْيُ وَ يَسْتَوْجِبُوا الْغَيْرَ حَتَّىٰ إِذَا اخْلُوقَ الْأَجَلَ (نهج البلاغه)

(حتیٰ إذا اخلوق الأجل) قال الشّارح البحرانی: أى صار خلیقا، و لیس بشیء، لأنّ اخلوق لم یذكر له إلّا الفاعل فهو فعل تامّ بمعنی قرب، و

ما ذكره معنی اخلوق إذا ذكر له اسم و خبر و كان فعلا ناقصا مثل: اخلوق السماء أن تمطر أى صار خلیقا للأمطار

تست ها:

۱- عین مایجب الاقتران ب «أن» (سراسری ۸۲)

(الف) أو شک الوقت أن ینقضی (ب) حرّی المریض أن یشفی (ج) کرب الظلم أن یضمحلّ (د) کادت الثلوج أن تهطل

۲- در زمینه آیه شریفه «و ما کادوا یفعلون» کدام مورد صحیح می باشد. (آزاد ۸۵)

(الف) کاد از افعال ناقصه، ضمیر در کادوا اسم محلاً منصوب و یفعلون خبر و محلاً مرفوع می باشد.

(ب) کاد از افعال قلوب و دو معمول آن منصوب می باشد.

(ج) کاد از افعال مشبهه به لیس و ضمیر در کادوا اسم و محلاً مرفوع و یفعلون خبر و محلاً منصوب می باشد.

(د) کاد از افعال مقاربه، ضمیر در کادوا اسم محلاً مرفوع و یفعلون خبر و محلاً منصوب می باشد.

۳- گزینه صحیح را در مورد جمله «السماء صحت» به همراه افعال شروع تعیین کنید. (آزاد ۸۰)

(الف) تأخذ السماء تُصحو (ب) أخذت السماء أن تُصحو (ج) تأخذ السماء أن تُصحو (د) أخذت السماء تصحو

درس ششم:

حروف شبیهه به «لیس» عبارتند از «ما، إن، لا و لات».

قواعد «ما»:

«ما»ی نافیه با سه شرط ذیل عمل می کند و با فقدان یکی از آن ها اسم و خبرش مرفوع می شود:

۱- حفظ ترتیب: ابتدا اسم و سپس خبر بیاید، بنابراین اگر خبر بر اسم مقدم شود اگر ظرف یا مجرور باشد، «ما» عمل

نمی کند و در این حالت، اسم و خبر مرفوع می شود، مانند: «ما قائمٌ زَیدٌ» و «ما عندکَ عمروٌ» (در این دو مثال «ما» عمل

نکرده است) ولی تقدیم معمول خبر بر اسم، در صورتی که ظرف یا جار و مجرور باشد جایز است مانند: «ما عندکَ زَیدٌ اِکِلًا» که

چون «عندکَ» متعلق به «اکِلًا» است معمول آن شده و بر «زَیدٌ» که اسم «ما» می باشد مقدم گردیده و اگر معمول خبر،

غیرظرف یا مجرور باشد، عمل نمی کند؛ مانند: «ما طَعَامَكَ زَيْدٌ أَكَلٌ» که «طَعَامَكَ» مفعول به «أَكَلٌ» می باشد و چون ظرف نیست «ما» عمل نکرده است.

۲ - کلمه «إِلَّا» قبل از خبر ذکر نشود مانند: «ما مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٌ» که «رَسُولٌ» خبر است و چون قبل از آن «إِلَّا» آمده «ما» عمل نکرده و «رَسُولٌ» مرفوع شده است.

۳ - بعد از «ما»، «إِنْ» زاید نیاید، مانند: «ما إِنْ زَيْدٌ قَائِمٌ» که «ما» عمل نکرده است.

با رعایت شرایط مذکور، کلمه «ما» اسم بعد از خود را مرفوع و خبر را منصوب می نماید، مانند: «ما هذا بَشَرًا» و «ما هُنَّ أُمَّهَاتِهِمْ».

«إِنْ» نافی با دو شرط عمل می کند:

۱ - حفظ ترتیب: ابتدا اسم و سپس خبر بیاید.

۲ - قبل از خبرش، کلمه «إِلَّا» ذکر نشود.

مثال برای «إِنْ» که دو شرط در آن رعایت شده است؛ «إِنْ هُوَ مُسْتَوِيًّا عَلَى أَحَدٍ إِلَّا عَلَى الْأَعْفَى الْمَجَانِينِ»
«هُوَ» اسم و «مُسْتَوِيًّا» خبر و کلمه «إِلَّا» قبل از خبر نیامده است.

نکته: غالباً خبر «إِنْ» با «إِلَّا» نقض می گردد و عمل آن باطل می گردد؛ مانند: «إِنْ هَذَا إِمْلَاقٌ كَرِيمٌ» که قبل از خبر (مَلَكٌ)، «إِلَّا» ذکر شده و اگر عمل می کرد، «مَلَكًا» گفته می شد.

«لَا» نافی با سه شرط عمل می کند:

۱ - حفظ ترتیب: ابتدا اسم و سپس خبر بیاید؛ پس اگر مقدم شود عمل نمی کند، مانند: «لَا قَائِمٌ رَجُلٌ» که «قَائِمٌ» خبر است و چون بر اسم مقدم شده، «لَا» عمل نکرده است .

۲ - قبل از خبرش، کلمه «إِلَّا» ذکر نشود؛ پس با وجود «إِلَّا» عمل نمی کند، مانند: «لَا أَحَدٌ إِلَّا أَفْضَلُ مِنْكَ».

۳ - اسم و خبر نکره باشند، پس در صورت معرفه بودن اسم، عمل نمی کند، مانند: «لَا زَيْدٌ قَائِمٌ وَلَا عَمْرٌ».

قواعد معطوف خبر «ما» و «لا»:

هرگاه حرف عطف «بل» و «لکن» باشد، لازم است که معطوف، مرفوع باشد؛ مانند: «ما زَيْدٌ قَائِمًا بَلْ جَالِسٌ» و «لَا رَجُلٌ مَقِيمًا وَ لَكِنْ رَاحِلٌ»؛ اما اگر حرف عطف غیر از «بل» و «لکن» باشد، معطوف منصوب می باشد؛ مانند: «مَارَجُلٌ قَنوعًا وَ لَزَاهِدًا».

قواعد «لات»:

«لات» در اصل «لا» بوده و تاء مبالغه به آن افزوده شده است برای عمل «لات» باید اسم و خبرش اسم زمان مانند: «الحین، الاوان، الساعة و غیره» باشد.

ضمنا اسم «لات» همیشه محذوف است؛ مانند: «ولات حین مناص» که در اصل «لات الحین حین مناص» بوده است.

تمرین: اسم و خبر «لا، ما، ان و لات» را در جملات زیر تعیین کنید:

۱- «وَمَا أَمْرُنَا إِلَّا وَاحِدَةٌ»

۲- «إِنَّ الْمَرْءَ مِيتًا بِأَنْقِضَاءِ حَيَاتِهِ وَلَكِنْ بَأَنْ يُبْغَىٰ عَلَيْهِ فَيُخَذَلُ»

مرد با تمام شدن زندگیش مُرده نیست، ولی به ستم شدن بر او و سپس خوار و ذلیل شدنش مرده است

۳- «نَدِمَ الْبُغَاءُ وَلَا تَ سَاعَةً مِّنْهُمْ وَالْبُغِيُّ مَرْتَعٌ مُّبْتَغِيهِ وَخَيْمٌ»

ظالمان پشیمانند و آن لحظه، لحظه پشیمانی نیست و چراگاه طلب کننده ظلم، با او موافق نیست.

۴- «بَنِي عُدَانَةَ مَا إِنْ أَنْتُمْ ذَهَبٌ وَلَا صَرِيفٌ وَلَكِنْ أَنْتُمْ حَرْفٌ»

ای «بنی عُدانة» شما طلا و نقره خالص نیستید بلکه شما سفالید (ظروفی از جنس خاک).

۵- «طَلَبُوا صَلْحَنَا، وَ لَا تَ أَوَانٍ، فَأَجَبْنَا: أَنْ لَيْسَ حِينَ بَقَاءِ»

درس هفتم:

حروف مشبّهة بالفعل:

حروف مشبّهة بالفعل شش حرف هستند «إِنَّ، أَنْ، لَيْتَ، لَكِنْ، كَأَنَّ و لَعَلَّ».

حروف مشبّهة بالفعل بر سر مبتدا و خبر داخل می شوند مبتدا را منصوب کرده به آن، اسم حروف مشبّهة بالفعل می گویند و

خبر را مرفوع کرده و به آن خبر حروف مشبّهة بالفعل گفته می شود؛ مانند: «إِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ».

معنای حروف مشبّهة بالفعل

إِنَّ وَّ أَنْ (تأکید): این دو کلمه اسناد میان اسم و خبر را تأکید می کنند، مثلاً در «إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَّقِينَ» می فهمانند: که

نسبت دوست داشتن اهل تقوی به «اللَّهُ» حتمی و ثابت است.

كَأَنَّ (تشبیه): به معنای تشبیه اسم آن به خبرش می باشد، مانند: «كَأَنَّهُمْ حُمُرٌ مُّسْتَنْفِرَةٌ» که افراد گریزان از پند و تذکر، به

الاغهای فراری تشبیه شده اند «هُمْ» اسم «كَأَنَّ»، کلمه «حُمُرٌ» خبرش، «مُسْتَنْفِرَةٌ» صفت «حُمُرٌ» است.

لَكِنَّ (استدراک): به معنای استدراک است یعنی رفع توهّم از کلام قبل از آن، مانند: «وَمَا رَمَيْتَ إِذْ رَمَيْتَ وَلَكِنَّ اللَّهَ رَمَى» که ممکن است از «مَارَمَيْتَ» توهّم شود که فعل «رَمَى» از غیر خداوند صادر شده و این توهّم با «لَكِنَّ» برطرف می‌شود. لَيْتَ (تمنی): برای تمنّی است یعنی طلب چیزی غیرممکن یا چیزی ممکن که حصول آن بعید و دور از انتظار است غیرممکن مانند: «يَا لَيْتَنَا نُرَدُّ وَلَا نُكَذَّبُ بِآيَاتِ رَبِّنَا» که بعد از مردن، برگشت آن‌ها به دنیا ممکن نیست و ممکن مانند: «يَا لَيْتَ لَنَا مِثْلَ مَا أُوتِيَ قَارُونُ» که داشتن ثروتی هم چون ثروت قارون امری است ممکن ولی برای متکلمین دور از انتظار است.

لَعَلَّ (اشفاق و ترجی): اشفاق یعنی امید و انتظار امری که وقوع آن مورد ترس و اکراه است، مانند: «لَعَلَّ الرَّقِيبَ حَاصِلٌ» که وجود رقیب مورد اکراه متکلم می‌باشد و از آن خایف است؛ ترجی یعنی امید و انتظار امری که وقوع آن مورد علاقه و میل است، مانند: «لَعَلَّ الْحَبِيبَ وَاصِلٌ» که رسیدن دوست خواسته متکلم است؛ و مانند: «لَعَلَّ اللَّهَ يُحْدِثُ بَعْدَ ذَلِكَ أَمْرًا»
وجوب تقدیم خبر بر اسم (تقدیم خبر بر اسم در سه مورد واجب است):

الف - اسم «إِنَّ» نکره و خبر، ظرف یا جار و مجرور باشد، مانند: «فَإِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْرًا» که «يُسْرًا» نکره و اسم «إِنَّ» و «مَعَ الْعُسْرِ» و مانند: «كَأَنَّ فِي أذُنَيْهِ وَقْرًا» (لقمان: ۷).

ب - اسم دارای ضمیری باشد که به خبر باز گردد، مانند: «إِنَّ فِي الدَّارِ صَاحِبَهَا».

ج - بر اسم این حروف، لام ابتدا داخل شود مانند: «وَإِنْ لَنَا لِلْآخِرَةِ وَالْأُولَى»، «لِلْآخِرَةِ» اسم «إِنَّ» و «لَنَا» خبرش می‌باشد.

وارد شدن لام ابتدا بر اسم «إِنَّ»:

هر گاه اسم «إِنَّ» مؤخر باشد جایز است بر سر آن، «لام» ابتدا داخل شود، مانند: «إِنَّ فِي ذَلِكَ لَعِبْرَةً» که «عِبْرَةً» اسم «إِنَّ» و «فِي ذَلِكَ» خبرش می‌باشد.

نکته: این لام چون صدارت طلب است جایگاه آن در آغاز جمله است؛ اما چون آمدن دو حرف تأکید (إِنَّ و لام ابتدا) بدون فاصله ناپسند است لذا فاصله میان آنها را نیکو شمرده اند؛ به این لام؛ **لام مزحلقه** نیز گفته می‌شود.

وارد شدن لام ابتدا بر خبر «إِنَّ»:

آمدن «لام» بر سر خبرِ إِنَّ در چهار مورد جایز است:

۱ - خبری که اولاً بعد از اسم آمده و ثانیاً مثبت است، مانند: «إِنَّ رَبِّي لَسَمِيعُ الدُّعَاءِ».

۲ - خبر؛ فعل ماضی جامد (غیر متصرف) باشد، مانند: «إِنَّ زَيْدًا لَنِعْمَ الرَّجُلُ».

۳ - خبر؛ فعل ماضی مشتق (متصرف) و مقرون به «قد» باشد، مانند: «إِنَّكَ لَقَدْ أَصَبْتَ».

۴ - خبر؛ فعل مضارع باشد، مانند: «إِنَّ رَبَّكَ لَيَعْلَمُ».

نکته: این لام بر ضمیر فصل نیز داخل می شود، مانند: «إِنَّ هَذَا لَهُوَ الْقَصَصُ الْحَقُّ»؛ «هذا» اسم «إِنَّ»، کلمه «الْقَصَصُ»
 «خبرش «هُوَ» ضمیر فصل و لام بر آن داخل شده و مانند: «إِنَّا لَنَحْنُ الصَّافُونَ» که «نا» اسم «إِنَّ» کلمه «الصَّافُونَ»
 خبرش «نَحْنُ» ضمیر فصل و لام بر آن داخل گردیده است.

«ما»ی کافه:

هر گاه «ما»ی حرفیه به حروف مشبّهة بالفعل اضافه شود، این حروف به جز «لَيْتَ» عمل نمی کنند، به این جهت به
 آن «ما»ی کافه گفته می شود مانند: «إِنَّمَا إِلَهُ الْهُكْمِ إِلَهٌ وَاحِدٌ».

با اضافه شدن «ما»ی کافه بر سر حروف مشبّهة بالفعل این حروف دیگر اختصاص به اسم ندارند و بر فعل داخل می شوند،
 مانند: «قُلْ إِنَّمَا يُوحَىٰ إِلَىٰ أَنَّمَا إِلَهُ الْهُكْمِ إِلَهٌ وَاحِدٌ» و «كَأَنَّمَا يَصَّعَّدُ فِي السَّمَاءِ».

نکته: اگر بعد از حروف مشبّهة بالفعل «ما»ی مصدریه یا موصوله بیاید، مانع عمل این حروف نمی باشد؛ مصدریه مانند: «إِنَّ مَا
 فَعَلْتَ جَمِيلٌ» که به تأویل «إِنَّ فِعْلَكَ جَمِيلٌ» می باشد و موصوله مانند: «وَاعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَإِنَّ لِلَّهِ خُمُسَهُ
 وَلِلرَّسُولِ» به معنای «أَنَّ الَّذِي غَنِمْتُمْ» که موصول و اسم «إِنَّ» می باشد و «فَإِنَّ» با مابعد، خبرش می باشد.

و مانند: «إِنَّمَا صَنَعُوا كَيْدٌ سَاحِرٌ»؛ «ما»: موصول اسم إن، «کید»: خبر إن و مرفوع و مانند: «إِنَّمَا تُوَعَّدُونَ لِصَادِقٍ»
 این «ما» معمولاً جدا نوشته می شود.

قواعد تخفیف «إِنَّ»، «أَنَّ»، «كَأَنَّ» و «لَكِنَّ»:

إِنَّ: هنگامی که تخفیف می یابد ترجیحاً از عمل لفظی ساقط می شود و اسم و خبر تبدیل به مبتدا و خبر می شود؛ در این
 صورت لام ابتدائیت بر سر خبر وارد می شود مانند: «إِنَّ هَذَانِ لَسَاحِرَانِ» که «إِنَّ»: مخفّفه «هذان»: مبتدا، «ساحران»: خبر.
 وجود این «لام» بعد از تخفیف، واجب و بعد از «إِنَّ» مشدّده جایز است و در این صورت به آن، لام ابتدا می گویند.

نکته ۱: به «لام» ابتدائیت که بعد از «إِنَّ مخفّفه» می آید لام فارقه نیز می گویند.

نکته ۲: کلمه «إِنَّ» بعد از تخفیف بر فعل و اسم داخل می شود مانند: «إِنَّ كَانَتْ لَكَبِيرَةً»، «إِنَّ كِدْتَ لَتُرْدِينَ»،

«إِنَّ وَجَدْنَا أَكْثَرَهُمْ لَفَاسِقِينَ»، «إِنَّ يَكَادُ الَّذِينَ كَفَرُوا لَيَلْقَوْنَكَ»، «إِنَّ نَظْنُكَ لَمِنَ الْكَاذِبِينَ»

آن: زمانی که «أَنَّ» تخفیف می یابد اسمش ضمیرشأن محذوف و خبرش جمله است و در این صورت بر سر جمله اسمیه
 ، فعل جامد و فعل متصرف وارد میشود جمله اسمیه مانند: «وَآخِرُ دَعْوَاهُمْ أَنِ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ» که تمام «الْحَمْدُ
 لِلَّهِ...» خبر جامد مانند: «أَنْ لَيْسَ لِلْإِنْسَانِ إِلَّا مَا سَعَى» که «أَنْ» مخفّفه، ضمیر شأن اسمش و تمام «لَيْسَ» با مابعد، خبرش.

نکته: اگر خبر «أَنْ» فعل متصرف باشد واجب است بین «أَنْ» و خبر به وسیله یکی از این حروف «قَدْ» حرف تنفیس (سین و سوف)، «لَوْ» حروف نفی «فاصله شود».

مثال: فعل ماضی با «قَدْ»، «وَتَعْلَمَ أَنْ قَدْ صَدَقْتَنَا».

فعل مضارع با «سین»، «عَلِمَ أَنْ سَيَكُونُ مِنْكُمْ مَرْضًى».

فعل مضارع با «لَنْ»، «أَيَحْسَبُ أَنْ لَنْ يُقَدِّرَ عَلَيْهِ أَحَدٌ».

فعل مضارع با «لَمْ»، «أَيَحْسَبُ أَنْ لَمْ يَرَهُ أَحَدٌ».

فعل ماضی با «لَوْ»، «أَنْ لَوْ اسْتَقَامُوا عَلَى الطَّرِيقَةِ لَأَسْقَيْنَهُمْ مَاءً غَدَقًا».

فعل مضارع با «لَوْ»، «أَنْ لَوْ نَشَاءُ أَصَبْنَاهُمْ».

در تمام این مثال‌ها «أَنْ» مخفّفه، ضمیر شأن اسمش، فعل متصرف با فاصله مذکوره خبرش می باشد .

کَانَ: این حرف در قواعد تخفیف مانند: «أَنْ» می باشد یعنی اسمش ضمیر شأن محذوف و خبرش جمله بعد از این حرف

است، با این تفاوت که هنگامی که بر سر فعل متصرف بیاید، اگر آن فعل مثبت باشد «قَدْ» و اگر منفی باشد «لَمْ» میان آن و

فعل می آید؛ مثال «كَانَ قَدْ وَرَدَتِ الْأَضْغَانُ»، «كَانَ لَمْ يَسْمَعَهَا».

لَكِنَّ: هرگاه «لَكِنَّ» تخفیف بیاید، عمل نمی کند و بر جمله های اسمیه و فعلیه داخل می شود و در هنگام تخفیف بهتر است

همراه با واو باشد تا از «لكن» تمییز داده شود؛ مثال «وَلَكِنْ ذِكْرِي لَعَلَّهُمْ يَتَّقُونَ»، «وَلَكِنْ لَا يَشْعُرُونَ»، «مَا كَانَ مُحَمَّدٌ أَبَا أَحَدٍ

مِنْ رِجَالِكُمْ وَلَكِنْ رَسُولَ اللَّهِ وَخَاتَمَ النَّبِيِّينَ».

نکته: دو حرف «لَعَلَّ» و «لَيْتَ» تخفیف ندارند، زیرا «لَيْتَ» مشدّد نیست تا مخفّف شود و «لَعَلَّ» مخفّف ندارد.

قاعده فتح یا کسر همزه «إِنَّ»:

مواردی که باید «إِنَّ» یا «أَنَّ» خوانده شود با قاعده کلی ذیل مشخص می شود: هر جا که «أَنَّ» با اسم و خبرش در موضعی

قرار بگیرد که آمدن مفرد لازم است (بتوان مصدر را جایگزین آن کرد) باید «أَنَّ» به فتح همزه خوانده شود و هر جا در موضعی

که آمدن جمله لازم است (نتوان مصدر را جایگزین آن کرد) باید «إِنَّ» به کسر خوانده شود.

موارد وجوب کسر همزه «إِنَّ»:

«إِنَّ» در موارد ذیل به کسر همزه است:

۱ - ابتدای جمله واقع شود، مانند: «إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ».

۲ - بعد از مشتقات «قَالَ» باشد، مانند: «قَالَ إِنِّي عَبْدُ اللَّهِ».

۳ - جواب قَسَمی باشد که فعل آن ذکر نشده باشد، مانند: «وَالْعَصْرِ إِنَّ الْإِنْسَانَ لَفِي خُسْرٍ» (زیرا جواب قسم باید جمله باشد و اگر آن به فتح خوانده شود مفردمی شود) و اگر فعل آن ذکر شده، خبر «إِنَّ» همراه با لام باشد مثال «أقسم بنفسی إني لأكافئنك».

۴ - خبر اسمِ عین (ذات) باشد مانند: «زَيْدٌ إِنَّهُ عَادِلٌ» و یا صفتِ اسمِ عین (ذات) باشد، مانند: «مَرَرْتُ بِرَجُلٍ إِنَّهُ فَاضِلٌ» مثال قرآنی برای خبر اسمِ عین (ذات) «إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَالَّذِينَ هَادُوا وَالصَّابِغِينَ وَالنَّصَارَى وَالْمَجُوسَ وَالَّذِينَ أَشْرَكُوا إِنَّ اللَّهَ يَفْصِلُ بَيْنَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ»؛ جمله «إِنَّ اللَّهَ يَفْصِلُ» خبر از اسمِ ذات (الَّذِينَ آمَنُوا) می باشد.

۵ - ابتدای جمله حالیه واقع شود؛ و آن به دو صورت است یکی آمدنِ «إِنَّ» با واو مانند: «كَمَا أَخْرَجَكَ رَبُّكَ مِنْ بَيْتِكَ بِالْحَقِّ وَإِنَّ فَرِيقًا مِنَ الْمُؤْمِنِينَ لَكَارِهُونَ»؛ «فَرِيقًا» اسمِ «إِنَّ» و «لَكَارِهُونَ» خبرش و دیگری آمدنِ «إِنَّ» بدون واو، مانند: «وَمَا أَرْسَلْنَا قَبْلَكَ مِنَ الْمُرْسَلِينَ إِلَّا إِنَّهُمْ لَيَأْكُلُونَ الطَّعَامَ» که در هر دو صورت، حال، جمله است و مفرد شدنش چون به تأویل مفرد معرفه می رود صحیح نیست.

۶ - بعد از موصول واقع شود مانند: «وَأْتَيْنَاهُ مِنَ الْكُنُوزِ مَا إِنَّ مَفَاتِحَهُ لَتَنُوءُ بِالْعُصْبَةِ» زیرا غیر از موصول «أَلْ» که صله آن مفرد است در باقی موصول ها، صله باید جمله باشد؛ ولی اگر «إِنَّ» در وسط صله قرار بگیرد فتح همزه آن واجب است، مانند: «جاءَ الَّذِي عِنْدِي أَنَّهُ فَاضِلٌ»، زیرا «أَنَّ» با اسم و خبرش مبتدا است و جمله مبتدا و خبر، صله موصول است به تقدیر «جاءَ الَّذِي فَضْلُهُ ثَبَتَ عِنْدِي».

۷ - بعد از «أَلَا»ی استفتاحیه یا «حَتَّى» ابتدائیت واقع شود؛ مانند: «أَلَا إِنَّ أَوْلِيَاءَ اللَّهِ»، «مَرَضَ زَيْدٌ حَتَّى إِنَّهُمْ لَا يَرُجُونَ».

۸ - بعد از «كَلَّا» بیاید؛ مانند: «كَلَّا إِنَّ الْإِنْسَانَ لَيَطْغَى».

۹ - مضافٌ إليه «حَيْثُ» یا «إِذْ» واقع شود، زیرا این دو کلمه باید بر جمله داخل شوند، مانند: «جَلَسْتُ حَيْثُ إِنَّ زَيْدًا جَالِسٌ» و «جِئْتُكَ إِذْ إِنَّ زَيْدًا أَمِيرٌ».

۱۰ - بر سر خبر «إِنَّ» لام ابتدا بیاید، مانند: «وَاللَّهُ يَعْلَمُ إِنَّكَ لَرَسُولُهُ».

موارد وجوب فتح همزه «أَنَّ»:

۱ - در محلّ فاعل یا نایب فاعل باشد مانند: برای فاعل «أَوْلَمُ يَكْفِيهِمْ أَنَا أَنْزَلْنَاهُ» به تأویل «أَوْلَمُ يَكْفِيهِمْ أَنْزَلْنَاهُ»؛ «انزال»: فاعل «يَكْفِيهِمْ» است، مثال برای نایب فاعل «قُلْ أُوْحِيَ إِلَيَّ أَنَّهُ اسْتَمَعَ نَفَرٌ مِنَ الْجِنِّ» به تأویل «أُوْحِيَ إِلَيَّ اسْتِمَاعَ نَفَرٍ مِنَ الْجِنِّ» «اسْتِمَاعٌ» نایب فاعلِ «أُوْحِيَ» است .

نکته: بعد از **لَوْ شَرِطِيَه** نیز همزه مفتوح است، زیرا «لَوْ» در این معنا باید بر فعل ماضی داخل شود و در این صورت «أَنَّ» با اسم و خبرش به تأویل مصدر می‌رود و فاعل برای فعل مقدر می‌شود؛ مانند: «وَلَوْ أَنَّ أَهْلَ الْقُرَىٰ آمَنُوا وَاتَّقَوْا لَفَتَحْنَا عَلَيْهِم بَرَكَاتٍ مِّنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ» که فعل مقدر، «تَبَّتْ» است و تقدیر «لَوْ تَبَّتْ إِيْمَانُ أَهْلِ الْقُرَىٰ وَاتَّقَاهُمْ لَفَتَحْنَا...» می‌باشد.

۲ - در محل مفعول برای فعل غیر از مشتقات «قول»؛ مثال «وَلَا تَخَافُونَ أَنْكُمْ اشْرَكْتُمْ» به تقدیر «وَلَا تَخَافُونَ إِشْرَاكَكُمْ».

۳ - در محل مبتدا، مانند: «وَمِنَ آيَاتِهِ أَنْكَ تَرَى الْأَرْضَ خَاشِعَةً» به تقدیر «رُؤْيُوتُكَ الْأَرْضَ خَاشِعَةً مِنْ آيَاتِهِ»؛ «أَنَّ» با ما بعدش به تأویل «رُؤْيُوتُكَ» رفته، «رُؤْيُوتُكَ» مبتدای مؤخر و «مِنَ آيَاتِهِ» خبر مقدم است.

نکته: بعد از **لَوْلَا** امتناعیه نیز همزه مفتوح است، زیرا «لَوْلَا» در این معنا باید بر ابتدایی که خبرش حذف گردیده داخل شود که در این صورت «أَنَّ» با اسم و خبرش به تأویل مصدر می‌رود و مبتدا می‌شود و خبرش حذف شده؛ مانند: «فَلَوْلَا أَنَّهُ كَانَ مِنَ الْمُسَبِّحِينَ * لَلَبِثَ فِي بَطْنِهِ إِلَى يَوْمِ يُبْعَثُونَ» که به تقدیر «لَوْلَا كَوْنُهُ مِنَ الْمُسَبِّحِينَ ثَابِتًا» می‌باشد.

۴ - در محل خبر از اسم معنای غیر از مشتقات «قول»، مانند: «وَأَذَانٌ مِنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ... أَنَّ اللَّهَ بَرِيٌّ مِنَ الْمُشْرِكِينَ وَرَسُولُهُ» که «أَذَانٌ» اسم معنا (مصدر) است و مبتدا، «أَنَّ اللَّهَ بَرِيٌّ» به تأویل «بِرَاءَةُ اللَّهِ مِنَ الْمُشْرِكِينَ» خبر آن و تقدیر چنین است «أَذَانٌ مِنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ بِرَاءَتُهُ مِنَ الْمُشْرِكِينَ».

۵ - در محل مجرور به حرف، مانند: «ذَلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ هُوَ الْحَقُّ» که «أَنَّ» مجرور به باء جر شده و با مابعدش به تأویل مصدر رفته و تقدیرش «ذَلِكَ بِكَوْنِ اللَّهِ هُوَ الْحَقُّ» است.

۶ - در محل مضاف‌الیه، مانند: «فَوَرَبِّ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ إِنَّهُ لَحَقٌّ مِّثْلَ مَا أَنَّكُمْ تَنْطِقُونَ» که «مَا» زایده و «مِثْلَ» حال است و اضافه به «أَنَّكُمْ» شده و به تقدیر «مِثْلَ نَطْقِكُمْ» می‌باشد.

۷ - بعد از «حَتَّى» جارّه یا عاطفه، به ترتیب مانند: «عَرَفْتُ أُمُورَكَ حَتَّىٰ أَنْكَ عَالِمٌ» که به تقدیر «عَرَفْتُ أُمُورَكَ حَتَّىٰ عِلْمِكَ» و «عَجِبْتُ مِنْ أَحْوَالِكَ حَتَّىٰ أَنْكَ تُفَاخِرُ» به تقدیر «مِنْ أَحْوَالِكَ حَتَّىٰ مُفَاخِرَتِكَ» ولی بعد از «حَتَّى» استینافیه، «إِنَّ» به کسر همزه است.

۸ - معطوف یا بدل شدن «أَنَّ» برای یکی از موارد هفت‌گانه که اینک ذکر شد؛ مانند: «أَذْكُرُوا نِعْمَتِي الَّتِي أَنْعَمْتُ عَلَيْكُمْ وَأَنِّي فَضَّلْتُكُمْ» که «نِعْمَتِي» مفعول «أَذْكُرُوا» است و «أَنِّي» بر مفعول عطف شده و تقدیرش «أَذْكُرُوا نِعْمَتِي عَلَيْكُمْ وَتَفْضِيلِي إِيَّاكُمْ» می‌باشد و بدل از مفعول، مانند: «إِذْ يَعِدُكُمُ اللَّهُ إِحْدَى الطَّائِفَتَيْنِ أَنَّهَا لَكُمْ» که «إِحْدَى الطَّائِفَتَيْنِ» مفعول دوم «يَعِدُكُمُ اللَّهُ» و «أَنَّهَا لَكُمْ» به تأویل «كَوْنُهَا لَكُمْ» بدل اشتمال از مفعول دوم است.

تمرین: الف) در جملات زیر اسم و خبر را تعیین کنید و سبب تقدیم خبر را بر مبتدا بیان کنید:

۱- إِنَّ فِي ذَلِكَ لَعِبْرَةً لِمَنْ يَخْشَى (النازعات: ۲۶)

۲- إِنَّ لَدَيْنَا أَنْكَالًا وَ جَحِيمًا (المزمل: ۱۲)

۳- قَالَ فَادْهَبْ فَإِنَّ لَكَ فِي الْحَيَاةِ أَنْ تَقُولَ لَا مِسَاسَ وَإِنَّ لَكَ مَوْعِدًا لَنْ تُخْلَفَهُ وَ أَنْظِرْ إِلَى الْإِهْكَ الَّذِي ظَلْتَ عَلَيْهِ عَاكِفًا لَنْحَرِّقْنَهُ ثُمَّ لَنَنْسِفَنَّهُ فِي الْيَمِّ نَسْفًا (طه: ۹۷)

۴- عن أبي عبد الله عليه السلام: إن في طلب الدنيا إضراراً بالآخرة و في طلب الآخرة إضراراً بالدنيا، فأضروا بالدنيا فإنها أولى بالإضرار (شرح الكافي - للمولى صالح المازندراني).

۵- إِنَّ مِنْ مَكْرَمِ الْأَخْلَاقِ أَنْ تَصِلَ مَنْ قَطَعَكَ وَ تُعْطِيَ مَنْ حَرَمَكَ وَ تَعْفُو عَمَّنْ ظَلَمَكَ (تصنيف غرر الحكم و درر الكلم)

۶- عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ: إِنَّ مِنْ التَّوَاضُعِ أَنْ يَجْلِسَ الرَّجُلُ دُونَ شَرَفِهِ. (الكافي)

۷- وَ لَا تَيَاسُ فَإِنَّ الْيَاسَ كُفْرٌ لَعَلَّ اللَّهَ يُغْنِيَ عَنْ قَلِيلٍ (ديوان أمير المؤمنين (ع))

ب) در جملات زیر علت جواز دخول لام ابتدا را بر اسم و خبر «ان» بیان کنید:

۱- «وَإِنَّ رَبَّكَ لَذُو مَغْفِرَةٍ»

۲- «وَإِنَّا لَنَحْنُ الْمُسَبِّحُونَ»

۳- «إِنَّ رَبَّكَ مِنْ بَعْدِهَا لَغَفُورٌ رَحِيمٌ»

۴- إِنَّ عَلَيْنَا لَلْهُدَى (الليل: ۱۲)

۵-...إِنَّ مِنَ الْحِجَارَةِ لَمَا يَتَفَجَّرُ مِنْهُ الْأَنْهَارُ وَ إِنَّ مِنْهَا لَمَا يَشَقَّقُ فَيَخْرُجُ مِنْهُ الْمَاءُ وَ إِنَّ مِنْهَا لَمَا يَهْبِطُ مِنْ خَشْيَةِ اللَّهِ (البقرة: ۷۴)

۶- عَنْ النَّبِيِّ ص أَنَّهُ قَالَ اتَّقُوا الذُّنُوبَ فَإِنَّهَا مَمْحَقَةٌ لِلْخَيْرَاتِ إِنَّ الْعَبْدَ لَيَذُنُّبُ الذَّنْبِ فَيَنْسَى بِهِ الْعِلْمَ الَّذِي كَانَ قَدْ عَلِمَهُ (عدة الداعي و نجاح الساعي)

ج) در جملات زیر علت فتح «ان» و یا کسر آن را بیان کنید:

۱- إِنَّمَا التَّوْبَةُ عَلَى اللَّهِ لِلَّذِينَ يَعْمَلُونَ السُّوءَ بِجَهَالَةٍ ثُمَّ يَتُوبُونَ مِنْ قَرِيبٍ فَأُولَئِكَ يَتُوبُ اللَّهُ عَلَيْهِمْ (النساء: ۱۷)

۲- قَالُوا يَا أَبَانَا مَا لَكَ لَا تَأْمَنَّا عَلَى يُوسُفَ وَ إِنَّا لَهُ لَنَاصِحُونَ (يوسف: ۱۱)

۳- قُلْ أَوْحَىٰ إِلَيَّ أَنَّهُ اسْتَمَعَ نَفَرٌ مِنَ الْجِنِّ فَقَالُوا إِنَّا سَمِعْنَا قُرْآنًا عَجَبًا (الجن: ۱)

۴- لَا جَرَمَ أَنَّهُمْ فِي الْآخِرَةِ هُمُ الْخَاسِرُونَ (النحل: ۱۰۹)

۵- مِنْ هَوَانِ الدُّنْيَا عَلَى اللَّهِ أَنَّهُ لَا يُعْصَىٰ إِلَّا فِيهَا وَ لَا يُنَالُ مَا عِنْدَهُ إِلَّا بِتَرْكِهَا (نهج البلاغه)

۶- مَنْ عِلِمَ أَنْ كَلَامَهُ مِنْ عَمَلِهِ قَلَّ كَلَامُهُ إِلَّا فِيمَا يَعْنِيهِ (نهج البلاغه)

تست ها:

۱ - عین الخطأ عن همزة «إنَّ». (سراسری ۸۶)

- (الف) إذا أخطأت فقل: إنّي آسف!
(ب) ظننت أنّك قدسافرت يوم أمس!
(ج) يُقال أنّ الطّقس سيّتحسّن!
(د) يازمیلتی! إنّک ستنجحین فی الامتحان.

۲ - «زارتنی طالبهٔ إنّها ناجحةٌ فی امتحاناتها» عین الصحیح عن همزة «إنَّ». (سراسری ۸۵)

- (الف) مکسوره (نعت) (ب) مکسوره (حال) (ج) مفتوحة (الجملة ابتدائية) (د) مفتوحة (توسط فی الجملة)

۳ - ماهو الخطأ عن حركة همزة «إنَّ». (سراسری ۷۶)

- (الف) رأیت أنّه صادق فی کلامه
(ب) رأیت أنّه جالس فی مكانه
(ج) قلت لها إنّک ستنجحین
(د) قالت لی إنّی ناجحةٌ فی الامتحان

۴ - عین الخطأ. (آزاد ۸۳)

- (الف) بلغنی إنّک ناجحةٌ (ب) عرفت أنّک ناجحةٌ (ج) قال إنّی مسافرٌ (د) قيل إنّک مسافرٌ

۵ - عین الصحیح.

- (الف) إنّما علیّ عالماً
(ب) كأنّما اخاک یذهب الی المدرسه
(ج) إنّ ما یشتري من مسلم محکوم بالتذکيه
(د) إنّی لغير صابرٍ علی البلاء

۶ - عین الخطأ.

- (الف) علمت أنّ خرج ابوک من البيت (ب) إنّ الشمس لفي کبد السماء (ج) إنّ فی البيت لرجلاً (د) بلغنی أنّ لم ترالمعلم

۷ - عین «إنَّ» تختلف عن غيرها. (آزاد ۸۳)

- (الف) ان الصادقون لفائزون!
(ب) إنّ الصادقین رأيتهم فأكرمهم!
(ج) أكرم الصادق إنّ رأيتہ!
(د) أكرم الصادق و إنّ لم تعرفه!

۸ - عین «إنَّ» حرفاً عاملاً. (سراسری ۹۰)

- (الف) ان التقوى كمرکوب ذلول، یوصل اهله الی الجنة!
(ب) ان الدنيا إلاً دار الفناء و الآخرة دار البقاء.
(ج) ان یکاد لیبعد عن نفسه التخاذل لّمّا تأمل فی عواقبه!
(د) انما یشغل عن الآمال الدنیویة من یرى الجنة و النار أمامه!

۹ - عین «إنَّ» حرفاً عاملاً. (سراسری ۹۱)

- (الف) ان الدنيا إلاً دار فناء و الآخرة دار بقاء!
(ب) ان التقوى مرکوب ذلول، ینقل راکبه الی جنة الخلود
(ج) ان یکاد لیبعد عن نفسه التخاذل لّمّا تأمل فی عاقبته!
(د) انما یشغل عن الزخارف الدنیویة من یرى الجنة و النار أمامه!

۱۰- «أما والله إنّ كنت لفي ساقه مجاهدى الإسلام!» عین الصحیح عن کلمة «إنَّ»: (سراسری ۹۲)

- (الف) مخفّفه «إنَّ» المشبّهة بالفعل أهملت عن العمل بسبب تخفيفها.

۲) حرف نفی من الحروف المشبهة بليس و هي من النواسخ.

۳) مخففه من «إني» و اسمها ضمير الياء المحذوف.

۴) حرف من أدوات الشرط الجازمة لفعليين.

درس هشتم:

«لا»ی نفی جنس:

لاء نفی جنس، مانند: حروف مشبیهه بالفعل اسم را منصوب و خبر را مرفوع می کند، مثال «لَارْجُلَ فِی الدَّارِ».

شرایط عمل «لا»ی نفی جنس: ۱ - عموم را نفی می کند؛ ۲ - اسم و خبرش نکره باشند؛ ۳ - اسم متصل به «لا» باشد؛ ۴ -

خبرش بر اسم مقدم نشود؛ ۵ - حرف جر بر «لا» وارد نگردد.

نکته: اسم «لا» مبنی بر فتح می باشد و اسم «لا» با «لا» هر دو محلاً مبتدا می باشند.

حذف خبر «لا»:

غالباً زمانی که خبر «لا» مشخص باشد حذف می شود، مانند: «لا بأس»؛ در اصل «لا بأس عليك» بوده است و اغلب هنگامی

که «ألا» در جمله می باشد؛ مثال «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» یعنی «لَا إِلَهَ مَوْجُودٌ».

تمرین: اسم و خبر «لا»ی نفی جنس را معین کنید:

۱- قَالَ لَا تَتْرِبَ عَلَيْكُمُ الْيَوْمَ يَغْفِرُ اللَّهُ لَكُمْ وَ هُوَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ (يوسف: ۹۲)

۲- قَالُوا سُبْحَانَكَ لَا عِلْمَ لَنَا إِلَّا مَا عَلَّمْتَنَا إِنَّكَ أَنْتَ الْعَلِيمُ الْحَكِيمُ (البقرة: ۳۲)

۳- اسْتَجِيبُوا لِرَبِّكُمْ مِنْ قَبْلِ أَنْ يَأْتِيَ يَوْمٌ لَا مَرَدَّ لَهُ مِنَ اللَّهِ (الشورى: ۴۷)

۴- قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص: يَا عَلِيُّ، لَا فَقْرَ أَشَدُّ مِنَ الْجَهْلِ وَ لَا مَالَ أَعْوَدُ مِنَ الْعَقْلِ (كافی)

۵- لَا قُوَى أَقْوَى مِمَّنْ قُوَى عَلَى نَفْسِهِ فَمَلَكَهَا (تصنيف غرر الحكم و درر الكلم)

تست ها:

۱ - ماهو الصحيح عن كلمة «شيء» في العبارة التالية؟ «لاشيء أقتل للنفس من شعورها بضعفها». (سراسری ۷۸)

(الف) اسم لا، مبنی علی الضم و منصوب محلاً

(ب) اسم لا، مرفوع بضمه ظاهره

(ج) اسم لا، معرب و منصوب

(د) اسم لا، مبنی علی الفتح و منصوب محلاً

۲ - «يا أهل يثرب لا مقام لكم فأرجعوا» نوع «لا» في الآية الكريمة... (سراسری ۸۰)

(الف) عطف

(ب) نفی للجنس

(ج) نهی

(د) نفی و جواب

- ۳ - عين الصحيح عن كلمة «شيء» في هذه العبارة؟ «لأشياء أضرب بالأديان من إتخاذها كوسائل». (آزاد ۸۴)
- الف) مبني على الضم و منصوب محلاً
 ب) مبني على الفتح و منصوب محلاً
 ج) مرفوع بضمه ظاهرة
 د) معرب و منصوب بالفتحة

درس نهم:

ضمير «شأن»:

ضمير شأن، ضمير مفرد غائب است؛ اگر ضمير، مؤنث باشد به آن «قصه» و اگر مذکر باشد به آن «شأن» می گویند. ضمير شأن مانند: «هُوَ» در «قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ» که بوسيله «اللَّهُ أَحَدٌ» تفسير شده و ضمير قصه مانند: «ها» در «فَأَنهَا لَا تَعْمَى الْأَبْصَارُ». **حکم ضمير «شأن»:** ضمير شأن دو نوع است منفصل و متصل؛ ضمير شأن منفصل، مبتدا می باشد مانند: «هو الدين اساس التمدن» و «هي الدنيا تمكر بأهلها».

ضمير شأن متصل بارز، اختصاص به حروف مشببه بالفعل و افعال قلوب دارد: «أَنَّهَا الْقِنَاعَةُ غَنِيٌّ»، «أُخْبِرْتُ أَنَّهُ يَقُومُ الْإِمِيرُ»، «ظَنَنْتُهُ الدَّاءَ وَبِيلٌ».

تست

- ۱ - «هي الدنيا تقول لساكنيها حذارٍ حذارٍ من بطشي و فتكى» ماهو اعراب «هي». (سراسرى ۸۰)
- الف) ضمير فصل و لامحل له من الاعراب
 ب) ضمير شأن، خبر مقدم و مرفوع محلاً
 ج) ضمير فصل، مبتدا و مرفوع محلاً
 د) ضمير شأن، مبتدا و مرفوع محلاً
- درس دهم:

منصوبات

اسم در شانزده مورد منصوب می باشد: ۱ - مفعول مطلق، ۲ - مفعول به، ۳ - مفعول لأجله، ۴ - مفعول فيه، ۵ - مفعول معه، ۶ - مستثنى، ۷ - حال، ۸ - تمییز ۹ - خبر کان، ۱۰ - خبر کاد، ۱۱-۱۴ - خبر «ما، لا، لات، إن نفي»، ۱۵ - اسم «إن»، ۱۶ - اسم «لا»ى نفي جنس.

نکته: «مفعول به» به عامل ظاهرى یا عامل محذوف منصوب است؛ عامل مفعول به وجوباً در موارد زیر محذوف هستند:

- ۱ - اغراء و تحذير، ۲ - اختصاص، ۳ - اشتغال، ۴ - نداء.

مفعول مطلق:

مفعول مطلق مصدرى است که بعد از فعل هم لفظ خود برای تأکید فعل یا بیان نوع فعل یا تعداد فعل ذکر شود.

تأکید: «إِلَّا أَنْ تَتَّقُوا مِنْهُمْ تُقَاةً»؛ «وَوَكَلَّمَ اللَّهُ مُوسَى تَكْلِيمًا».

بیان نوع: «فَأَمَّا الَّذِينَ كَفَرُوا فَأَعَذَّبْنَاهُمْ عَذَابًا شَدِيدًا فِي الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةِ»، «يَطُنُّونَ بِاللَّهِ غَيْرَ الْحَقِّ ظَنَّ الْجَاهِلِيَّةِ».

تعداد فعل: «يُضَاعَفُ لَهَا الْعَذَابُ ضِعْفَيْنِ»، «فَنَظَرَ نَظْرَةً فِي النُّجُومِ».

عامل مفعول مطلق:

عامل مفعول مطلق سه نوع هست: فعل، وصف، مصدر

فعل: «فَقَدْ خَسِرَ خُسْرَانًا مُبِينًا».

وصف: «أَوْ مُعَذَّبُوهَا عَذَابًا شَدِيدًا»، «وَ الذَّاكِرِينَ اللَّهَ كَثِيرًا»، «وَ الصَّافَّاتِ صَفًّا».

مصدر: «سُررْتُ بِجَدِّكَ جَدًّا فِي طَلَبِ الْعِلْمِ»، «فَإِنَّ جَهَنَّمَ جَزَاؤُكُمْ جَزَاءً مَوْفُورًا»

نیابت از مفعول مطلق تأکیدی:

دو مصدر نائب مفعول مطلق واقع می شود:

۱ - مصدر مترادف فعل باشد؛ مانند: «قَمْتُ وَقَوْفًا»، «وَأَلَّوْا عَلَى أَدْبَارِهِمْ نُفُورًا»؛ «نُفُورًا» مصدری است که مترادف فعل «وَأَلَّوْا» است لذا نائب مفعول مطلق می باشد.

۲ - مصدر از کلماتی باشد که با فعل ریشه یکسان دارد؛ مانند:

الف - اسم مصدر: «اغتسلتُ غسلًا»، «أعطيك عطاءً» و «سُبْحَانَهُ وَ تَعَالَى عَمَّا يَقُولُونَ عُلُوهًا كَبِيرًا»؛ «عُلُوهًا» اسم مصدر می باشد بنابراین مفعول مطلق و نائب از مصدر خواهد بود.

ب - مصدر فعل دیگر «وَ تَبَتَّلْ إِلَيْهِ تَبْتِيلًا».

نیابت از مفعول مطلق مبین (نوعی و عددی):

در هفت مورد مفعول مطلق مبین (نوعی و عددی) دارای جانشین خواهد بود.

۱ - کل، بعض و حق به مصدر اضافه شوند «وَ إِنْ تَعَدِلْ كُلَّ عَدْلٍ لَا يُؤْخَذُ مِنْهَا»؛ «إِذَا مَزَقْتُمْ كُلَّ مُمَرِّقٍ إِنَّكُمْ لَفِي خَلْقٍ جَدِيدٍ»؛ «وَ لَوْ تَقَوَّلَ عَلَيْنَا بَعْضَ الْأَقَاوِيلِ»؛ «وَ جَاهِدُوا فِي اللَّهِ حَقَّ جِهَادِهِ هُوَ اجْتَبَاكُمْ».

۲ - عدد و ابزار مشخص برای فعل: «فَاجْلِدُوهُمْ ثَمَانِينَ جَلْدَةً»؛ «طَعْنَتْهُ رُمْحًا» (نیزه)

۳ - ضمیر: «فَإِنِّي أَعَذَّبُ عَذَابًا لَا أَعَذَّبُهُ أَحَدًا مِنَ الْعَالَمِينَ»؛ «ه» در «أَعَذَّبُ» دوم جانشین مفعول مطلق می باشد.

۴ - صفت: «وَ اذْكُرْ رَبَّكَ كَثِيرًا»، «قُلْ هُوَ الَّذِي أَنْشَأَكُمْ وَ جَعَلَ لَكُمُ السَّمْعَ وَ الْأَبْصَارَ وَ الْأَفْئِدَةَ قَلِيلًا مَا تَشْكُرُونَ».

۵ - نوع یا هیئت: «يموت الكافر ميته السوء و يعيش المؤمن عيشه راضيه».

۶ - اشاره: «أكرمته ذلك الاكرام».

۷ - «ما» و «أى» استفهامیه یا شرطیه:

استفهامیه؛ مانند: «ما یکتب خطک؟» (أى کتابه یکتب خطک)؛ «أى عیش عیش»؛ «و سيعلم الذين ظلموا أى منقلب ينقلبون» شرطیه؛ مانند: «ما شئت فاجلس» (أى جلوس شئت فاجلس)؛ «أى سير سير أسير».

حذف فعل مفعول مطلق:

فعلى که مفعول مطلق را منصوب می کند در پنج مورد وجوباً حذف می شود:

۱ - هرگاه مفعول مطلق جایگزین فعل خود باشد، مانند: «فَرِيضَةٌ مِنَ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلِيمًا حَكِيمًا».

«فريضة» مفعول مطلق برای فعل محذوف است.

۲ - هرگاه مصدر برای شرح ماقبل خود آمده باشد؛ مانند: «فَشُدُّوا الوثاقَ فِيمَا مَنَّا بَعْدُ وَ إِمَّا فِدَاءً حَتَّى تَضَعَ الحربُ أوزارها».

«منا» و «فداء» مصدر منصوب برای فعلی میباشد که اظهار آن جایز نمی باشد؛ زیرا این دو مصدر برای بیان عاقبت جمله می باشند لذا واجب است با تقدیر گرفتن فعل منصوب شوند؛ تقدیر آن چنین است «فإما أن تمنوا منا و إما أن تفادوا فداء».

الف) هر گاه مصدری که تکرار شده به اسم ذات اسناد داده شود؛ «الغلام بكاء بكاء».

ب) هر گاه مصدری حصر شود؛ «ما أنت إلا سيرا».

ج) هر گاه مصدری بر مصدر معطوف گردد؛ «المریض لا أكلاً و لا شرباً».

۴ - هر گاه مصدری تأکید کننده خودش باشد؛ و آن زمانی است که مصدر پس از جمله ای بیاید که نمیتوان به آن جمله غیر

آن مصدر را حمل کرد؛ مانند: «لله على الف عرفاً» در اصل چنین بوده است: «أعترف لله على الف إعترافاً».

«لله الميراثُ شرعاً» در اصل چنین بوده است «شُرِعَ له الميراثُ شرعاً».

۵ - هرگاه مصدر برای رفع احتمال مجازی که در جمله است به کار برده شود؛ مانند: «أولئك هم الكافرون حَقًّا».

«حَقًّا» مفعول مطلق برای تأکید مضمون جمله و رفع احتمال آمده است و اصل آن چنین بوده «حق ذلك حَقًّا».

تمرین: الف) در جملات زیر مفعول مطلق و عامل آن را تعیین کنید:

۱- وَ آتِ ذَا الْقُرْبَى حَقَّهُ وَ الْمَسْكِينِ وَ ابْنَ السَّبِيلِ وَ لَا تُبَدِّرْ تَبْدِيرًا (الإسراء: ۲۶)

۲- وَ مَا خَلَقْنَا السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ وَ مَا بَيْنَهُمَا إِلَّا بِالْحَقِّ وَ إِنَّ السَّاعَةَ لَأْتِيَةٌ فَاصْفَحِ الصَّفْحَ الْجَمِيلَ (الحجر: ۸۵)

۳- لَا تَعْلَمُهُمْ نَحْنُ نَعْلَمُهُمْ سَنَعَدُّبُهُمْ مَرَّتَيْنِ ثُمَّ يَرُدُّونَ إِلَى عَذَابٍ عَظِيمٍ (التوبة: ۱۰۱)

۴- مَنْ عَمِلَ صَالِحًا مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أَنْثَى وَ هُوَ مُؤْمِنٌ فَلَنُحْيِيَنَّه حَيَاةً طَيِّبَةً وَ لَنَجْزِيَنَّهُمْ أَجْرَهُمْ بِأَحْسَنِ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ (النحل: ۹۷)

۵- وَ إِنْ مِنْ قَرْيَةٍ إِلَّا نَحْنُ مُهْلِكُوهَا قَبْلَ يَوْمِ الْقِيَامَةِ أَوْ مُعَذِّبُوهَا عَذَابًا شَدِيدًا كَانَ ذَلِكَ فِي الْكِتَابِ مَسْطُورًا (الإسراء: ۵۸)

۶- عن أبي محمد الحسن بن علي (ع): وَ أَنْ مَنْ مَاتَ وَ لَمْ يَعْرِفْ إِمَامَ زَمَانِهِ مَاتَ مِيتَةً جَاهِلِيَّةً (كفاية الأثر في النص على

الأئمة الإثني عشر)

۷- كُونُوا كَالسَّابِقِينَ قَبْلَكُمْ وَ الْمَاضِينَ أَمَامَكُمْ قَوَّضُوا مِنَ الدُّنْيَا تَقْوِيضَ الرَّاحِلِ وَ طَوَّوْهَا طَىَّ الْمَنَازِلِ (نهج البلاغة)

۸- قَالَ لُقْمَانُ لِابْنِهِ يَا بَنِيَّ كُنْ ذَا قَلْبَيْنِ قَلْبٌ تَخَافُ بِاللَّهِ خَوْفًا لَا يُخَالِطُهُ تَفْرِيطٌ وَ قَلْبٌ تَرْجُو بِهِ اللَّهَ رَجَاءً لَا يُخَالِطُهُ

تَغْرِيرٌ (مجموعه ورام)

(ب) در جملات زیر اقسام نیابت از مفعول مطلق تأکیدی و مفعول مطلق مبین را تعیین کنید:

۱- وَ لَنْ تَسْتَطِيعُوا أَنْ تَعْدِلُوا بَيْنَ النِّسَاءِ وَ لَوْ حَرَصْتُمْ فَلَا تَمِيلُوا كُلَّ الْمَيْلِ (النساء: ۱۲۹)

۲-... وَ الذَّاكِرِينَ اللَّهَ كَثِيرًا وَ الذَّاكِرَاتِ أَعَدَّ اللَّهُ لَهُمْ مَغْفِرَةً وَ أَجْرًا عَظِيمًا (الأحزاب: ۳۵)

۳- سُبْحَانَ الَّذِي أَسْرَى بِعَبْدِهِ لَيْلًا مِنَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ إِلَى الْمَسْجِدِ الْأَقْصَى الَّذِي بَارَكْنَا حَوْلَهُ لِنُرِيَهُ مِنْ آيَاتِنَا إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ

الْبَصِيرُ (الإسراء: ۱)

تست ها:

۱- «رجع الجيش القهقري». وجه اعراب «القهقري». (سراسری ۷۱)

الف) مضاف اليه و مجرور محلاً (ب) مفعول مطلق و منصوب (ج) غیر منصرف محلاً مرفوع (د) قيدحالت و منصوب

۲- «سرت اشد السير» وجه نصب «اشد» کدام است؟ (سراسری ۷۲)

الف) مضاف به مصدر (ب) مفعول له (ج) مفعول مطلق نوعی (د) صفت مشبّهة

۳- وجه اعراب «قعدة» در «قعدت قعدة» کدام است؟ (سراسری ۷۲)

الف) مفعول مطلق عددی (ب) مفعول له (ج) مفعول مطلق نوعی (د) مفعول به

۴- «... فَإِنِّي أَعَذَّبُ عَذَابًا لَا أُعَذِّبُهُ أَحَدًا مِنَ الْعَالَمِينَ» ضمير «هاء» در «أعذّبته» دوم چه نقشی دارد؟ (سراسری ۷۵)

الف) مفعول لأجله (ب) مفعول مطلق (ج) مفعول به (د) مفعول فيه

۵- ماهو الصحيح عن كلمة «اعتذار» في العبارة التالية؟ «إلهي! اعتذاري اليك اعتذار من لم يستغن عن قبول عذره». (سراسری ۷۸)

الف) خبر (ب) مفعول له (ج) مفعول مطلق نوعی (د) مفعول مطلق تأکیدی

۶- ماهو اعراب «الذين» و «أى» في الآية الكريمة؟ «و سَيَعْلَمُ الَّذِينَ ظَلَمُوا أَيَّ مُنْقَلَبٍ يَنْقَلِبُونَ». (سراسری ۷۸)

الف) نعت - حال (ب) مفعول به - مفعول مطلق

(ج) مفعول به - مفعول له (د) فاعل - مفعول مطلق

۷ - عَيْنُ الْمُنَاسِبِ لِلْفِرَاقِ «نَحَلْتُ الْمَرِيضَةَ... لَا يُوَصِفُ». (سراسری ۸۲)
الف) بُخْلًا (ب) حُبًّا (ج) سَعِيًّا (د) ضَعْفًا

۸ - «وَلَوْ تَقَوَّلَ عَلَيْنَا بَعْضَ الْأَقَاوِيلِ - لَأَخَذْنَا مِنْهُ بِالْيَمِينِ» الصَّحِيحُ عَنْ أَعْرَابِ «بَعْضٌ». (آزاد ۸۰)
الف) بدل بعض من كل (ب) مفعول به (ج) مفعول مطلق (د) مفعول له

۹ - علت نصب کلمه «حق» را در آیه شریفه «وَجَاهِدُوا فِي اللَّهِ حَقَّ جِهَادِهِ» مَخَصَّ كُنَيْدِ. (آزاد ۸۰)
الف) مفعول به (ب) مفعول مطلق (ج) مفعول له (د) مفعول معه

۱۰ - درنمایش نورانی امیرالمؤمنین «لَبَّيْكَ لَبَّيْكَ أَنْتَ مَوْلَا فَرَحِمْ عَبِيدًا إِلَيْكَ مَلْجَأُ» کلمه «لَبَّيْكَ» چه موقعیت ترکیبی دارد؟ (آزاد ۸۰)
الف) مفعول له (ب) حال (ج) مفعول مطلق تأکیدی (د) مفعول مطلق عددی

۱۱ - دو مفعول مطلق در آیه کریمه «وَتَأْكُلُونَ التَّرَاثَ أَكْلًا لَمًّا وَتُحِبُّونَ الْمَالَ حُبًّا جَمًّا» به ترتیب از کدام قسم است؟ (آزاد ۸۰)
الف) تأکیدی - نوعی (ب) تأکیدی - تأکیدی (ج) نوعی - تأکیدی (د) نوعی - نوعی

۱۲ - در آیه شریفه «فَشَدُّوا الْوَتَاقَ فَإِمَّا مَنَّا بَعْدُ وَ إِمَّا فِدَاءً» کلمات «مَنَّا - فِدَاءً» کدامند؟ (آزاد ۸۶)
الف) مفعول له (ب) مفعول به (ج) تمیز (د) مفعول مطلق

درس یازدهم:

مفعول به:

مفعول اسمی است که فعل فاعل بر او واقع شده است و سه قسم است:

الف) اسم ظاهر: «قُلِ ادْعُوا اللَّهَ أَوْ ادْعُوا الرَّحْمَنَ»

ب) ضمیر: «فَبَشِّرْهُمْ بِعَذَابٍ أَلِيمٍ»

ج) مؤول به صریح: «فَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ»

نکته: جایز است بر مفعول به «لام» جازه و زائده برای تأکید داخل شود و به آن لام تقویت نیز گفته می شود؛ مانند:

«إِنَّ رَبَّكَ فَعَالٌ لِمَا يُرِيدُ» و «هُدًى وَ رَحْمَةً لِلَّذِينَ هُمْ لِرَبِّهِمْ يَرْهَبُونَ»؛ «لِرَبِّهِمْ» مفعول به مقدم است و لام آن زائده میباشد

و چون زائده است، محل تعلق ندارد.

نکته: عوامل مفعول به هشت مورد می باشند: ۱ - فعل، ۲ - اسم فعل، ۳ - اسم فاعل، ۴ - صیغه مبالغه، ۵ - اسم مفعول، ۶ - صفت مشبیه، ۷ - مصدر، ۸ - أفعال تعجب.

۱ - فعل:

برخی افعال یک مفعول را نصب می دهند، برخی افعال بیش از یک مفعول؛

افعال دارای بیش از یک مفعول به:

افعالی که بیش از یک مفعول را نصب می دهند سه دسته می باشند:

(الف) افعالی که دو مفعول را نصب می دهند که در اصل مبتدا و خبر بوده اند (افعال قلوب)

(ب) افعالی که دو مفعول را نصب می دهند که در اصل مبتدا و خبر نبوده اند

(ج) افعال سه مفعولی

الف) افعالی که دو مفعول را نصب می دهند که در اصل مبتدا و خبر بوده اند (افعال قلوب).

افعال قلوب ۱۴ فعل هستند و به دو دسته تقسیم می شوند:

۱- فعل‌های دارای معنای رجحان: «ظَنَّ، حَسِبَ، خَالَ، جَعَلَ، حَجَا، عَدَّ، هَبَّ، زَعَمَ» این افعال بر ظنی بودن خبر دلالت دارند، مانند: «جَعَلُوا الْمَلَائِكَةَ الَّذِينَ هُمْ عِبَادُ الرَّحْمَنِ إِنِائًا» که «الْمَلَائِكَةَ» مفعول اول و «إِنِائًا» مفعول دوم است و مانند: «زَعَمَ الَّذِينَ كَفَرُوا أَنْ لَنْ يُبْعَثُوا» که «أَنْ لَنْ يُبْعَثُوا» به تأویل «عَدَمَ بَعْثِهِمْ» رفته و جانشین دو مفعول «زَعَمَ» شده است.

۲- فعل‌های دارای معنای یقین: «رَأَى، عَلِمَ، وَجَدَ، أَلْفَى، تَعَلَّمَ، دَرَى» بر یقینی بودن خبر دلالت دارند، مانند: «تَجِدُوهُ عِنْدَ اللَّهِ هُوَ خَيْرٌ»؛ «هَاء»، مفعول اول، «خَيْرٌ» مفعول دوم؛ و مانند: «إِنَّهُمْ أَلْفَوْا آبَائَهُمْ ضَالِّينَ»، «أَلْفَوْا» از افعال قلوب، «آبَائَهُمْ» مفعول اول، «ضَالِّينَ» مفعول دوم است.

نکته: افعال قلوب همیشه دو مفعولی نیستند بلکه مانند: «عَلِمَ، ظَنَّ، رَأَى، حَجَا» به ترتیب اگر به معنای «عَرَفَ، إِتَّهَمَ، نَظَرَ و قَصَدَ» باشند یک مفعولی اند مانند: «وَاللَّهُ أَخْرَجَكُمْ مِنْ بُطُونِ أُمَّهَاتِكُمْ لَا تَعْلَمُونَ شَيْئًا».

ملحقات:

هشت فعل ملحق به افعال قلوب هستند؛ این افعال عبارتند از «جَعَلَ، رَدَّ، تَرَكَ، غَادَرَ، إِتَّخَذَ، تَخَذَ، صَيَّرَ، وَهَبَ» به این افعال افعال تحویل گفته می شود زیرا بر دگرگونی مفعول از یک شکل به شکلی دیگر دلالت دارند.

مثال «جَعَلَ» مانند: «فَجَعَلْنَاهُ هَبَاءً مَنْثُورًا»؛ «هَاء» مفعول اول، «هَبَاءً» مفعول دوم، «مَنْثُورًا» صفت «هَبَاءً».

«رَدَّ» مانند: «لَوْ يَرُدُّونَكُمْ مِنْ بَعْدِ إِيمَانِكُمْ كُفَّارًا حَسَدًا»، «كُمُ» مفعول اول، «كُفَّارًا» مفعول دوم، «حَسَدًا» مفعول له.

«تَرَكَ» مانند: «وَتَرَكْنَا بَعْضَهُمْ يَوْمَئِذٍ يَمُوجُ فِي بَعْضٍ»، «بَعْضٌ» مفعول اول، جمله «يَمُوجُ»: مفعول دوم است و مانند: «مَا قَطَعْتُمْ مِنْ لِينَةٍ أَوْ تَرَكْتُمُوهَا قَائِمَةً عَلَىٰ أُصُولِهَا»

«اتَّخَذَ» مانند: «اتَّخَذَ اللَّهُ إِبْرَاهِيمَ خَلِيلًا»، «إِبْرَاهِيمَ» مفعول اول، «خَلِيلًا» مفعول دوم.

«صَيَّرَ» مانند: «فَصَيَّرَهَا فِي حَوْزَةٍ خَشْنَاءَ»، ضمير «ها» مفعول اول و «فِي حَوْزَةٍ» مفعول دوم می‌باشد.

متصرف و غیرمتصرف:

تمام افعال قلوب، متصرف کامل‌اند؛ غیر از دو فعل «هَبَّ» و «تَعَلَّمَ» که جامدند و به صورت امر حاضر استعمال شده‌اند و در واقع فعل امر از «وَهَبَّ» و «تَعَلَّمَ» نیستند «هَبَّ» یعنی «قَدَّرَ» و «أَفْتَرَضُ»، مانند: «هَبْنِي يَا إِلَهِي صَبْرْتُ عَلَىٰ حَرِّ نَارِكَ» و «تَعَلَّمَ» یعنی «اعْلَمَ»، مانند: «تَعَلَّمَ شِفَاءَ النَّفْسِ قَهْرَ عَدُوِّهَا فَبَالِغٌ بِالطُّفِّ فِي التَّحْيِيلِ وَالْمَكْرِ».

فعل «وَهَبَّ» نیز جامد و ملازم با ماضی است، زیرا به غیر این هیئت نیامده است.

تعلیق:

زمانی که بین افعال قلوب و دو مفعولشان، ادات صدارت طلب فاصله بیفکنند، عمل افعال قلوب فقط لفظاً تعلیق می‌گردد (باطل می‌شود) و دو مفعول آن‌ها محلاً منصوب می‌باشد، مانند: «ظَنَنْتُ مَا زَيْدٌ عَالِمٌ» که «ما»ی نافی صدارت طلب است و از عمل کردن «ظَنَنْتُ» در مابعدش (زَيْدٌ عَالِمٌ) لفظاً منع کرده است.

ادات صدارت طلب عبارتند از «لام ابتداء، لام قسم، حروف نفی (ما، لا و ان)، «کم» خبری، «لعلّ» و ادات استفهام «لام ابتداء» مانند: «وَلَقَدْ عَلِمُوا لَمَنِ اشْتَرَاهُ مَا لَهُ فِي الْآخِرَةِ مِنْ خَلَقٍ»: «لام» در «لَمَنِ» لام ابتداء، و جمله: «من اشتراه» سدّ مسدّد دو مفعول «عَلِمُوا»

«ما»ی نافی مانند: «لَقَدْ عَلِمْتَ مَا هَؤُلَاءِ يَنْطِقُونَ» که «هَؤُلَاءِ» مبتداء، «يَنْطِقُونَ» خبرش تمام این جمله در محل نصب، جانشین دو مفعول «عَلِمْتَ» گردیده «ما» که نافی است، سبب تعلیق «عَلِمْتَ» شده است.

«لا»ی نافی مانند: «عَلِمْتُ لَا زَيْدٌ عِنْدَكَ وَلَا عَمْرٌو» که «زَيْدٌ عِنْدَكَ» جمله اسمیه با معطوفش (لَا عَمْرٌو) در محل نصب، مفعول «عَلِمْتُ» می‌باشد «عَلِمْتُ» به وسیله «لا» لفظاً از عمل ملغی گردیده است.

«ان» نافی مانند: «وَتَظُنُّونَ إِن لَبِثْتُمْ إِلَّا قَلِيلًا» که جمله «لَبِثْتُمْ» جانشین دو مفعول «تَظُنُّونَ» است و به خاطر وجود «ان» تعلیق شده است.

استفهام: هرگاه استفهام بعد از افعال قلوب واقع شود سبب تعلیق می‌گردد استفهام ممکن است اسم باشد، مانند: «أَيُّ» و «مَتَى» یا حرف، مانند: «هَلْ» و «هَمْزَه».

استفهام حرفی: مانند: «وَإِنْ أَدْرَى أَقْرَبٌ أَمْ بَعِيدٌ مَا تُوعَدُونَ» که «قَرِيبٌ» با معطوفش (بَعِيدٌ)؛ خبرمقدم، «ما» موصول و در محل رفع؛ مبتدای موخر، «تُوعَدُونَ» صله موصول تمام مبتدا و خبر در محلّ نصب، مفعولِ «أَدْرَى»؛ «أَدْرَى» که فعل قلبی است به وسیله همزه استفهام که بعد از آن واقع شده، تعلیق گردیده است.

استفهام اسمی: اگر مبتدا باشد، مانند: «لِنَعْلَمَ أَيُّ الْحِزْبَيْنِ أَحْصَى» که «أَيُّ» اسمِ استفهام و مبتدا، «أَحْصَى» خبرش تمام مبتدا و خبر در محلّ نصب، مفعولِ «نَعْلَمَ» که فعل قلبی است جمله مفعول، به خاطر وجود «أَيُّ» فعلاً مرفوع است چون تعلیق گردیده ولی محلاً منصوب می‌باشد.

نکته: «أَنْ» و صله اش (یعنی اسم و خبر أَنْ) و «أَنْ» و صله اش (یعنی جمله بعد از آن) جایگزین دو مفعول می شوند؛ مانند: «وَهُمْ يَخْسِبُونَ أَنَّهُمْ يُحْسِنُونَ صُنْعًا»، «زَعَمَ الَّذِينَ كَفَرُوا أَنْ لَنْ يُبْعَثُوا».

نیز «إِنَّ» در صورتی که همراه با لام مزحلقه بیاید، جایگزین دو مفعول می شود؛ مانند: «قَالُوا رَبَّنَا يَا عَلِمَ إِنَّا إِلَيْكُمْ لَمُرْسَلُونَ» (ب) افعالی که دو مفعول را نصب می دهند که در اصل مبتدا و خبر نبوده اند.

تعداد این افعال بسیار است؛ اما آنهایی که بیشتر استعمال می شوند عبارتند از «كَسَا، أَعْطَى، رَزَقَ، أَطْعَمَ، سَقَى، زَادَ، زَوَّدَ، أَسْكَنَ، أَنْسَى، حَبَّبَ، جَزَى، أَنْشَدَ، اسْتَصْنَعَ...».

ج) افعال سه مفعولی:

افعالی که سه مفعول را نصب می دهند، هفت فعل هستند «أَرَى، أَعْلَمَ، نَبَأَ، أَنْبَأَ، خَبَرَ، أَخْبَرَ، حَدَّثَ».

مثال «كَذَلِكَ يُرِيهِمُ اللَّهُ أَعْمَالَهُمْ حَسَرَاتٍ عَلَيْهِمْ»؛ «اللَّهُ» فاعل، «هُمْ» مفعول اول «أَعْمَالَهُمْ» مفعول دوم، «حَسَرَاتٍ» مفعول سوم.

نکته: در افعالی سه مفعولی، مفعول اول اسم مفرد یا ضمیر است و مفعول دوم و سوم در اصل مبتدا و خبر می باشد.

مثال دیگر «يُنَبِّئُكُمْ إِذَا مُرِّقْتُمْ كُلَّ مُمَرِّقٍ إِنَّكُمْ لَفِي خَلْقٍ جَدِيدٍ»؛ «كُمْ» مفعول اول و جمله «إِنَّكُمْ لَفِي خَلْقٍ جَدِيدٍ» در محلّ نصب جانشین مفعول دوم و سوم است.

مثال دیگر «إِذْ يُرِيكُمُ اللَّهُ فِي مَنَايِكَ قَلِيلًا وَلَوْ أَرَايَكُمْ كَثِيرًا لَفَسَلْتُمْ»؛ «يُرِي» و «أَرَى» سه مفعولی است در هر دو «كاف»، مفعول اول، «هُمْ» مفعول دوم، «قَلِيلًا» و «كَثِيرًا» مفعول سوم است.

تمرین: در جملات زیر فاعل و مفعول به و عامل آن را تعیین کنید:

۱- إِنْآ جَعَلْنَا مَا عَلَى الْأَرْضِ زِينَةً لَهَا لِنَبْلُوَهُمْ أَيُّهُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا (الكهف: ۷)

۲- وَإِنَّا لَجَاعِلُونَ مَا عَلَيْهَا صَعِيدًا جُرُزًا (الكهف: ۸)

٣- ... وَ نُقَلِّبُهُمْ ذَاتَ الْيَمِينِ وَ ذَاتَ الشِّمَالِ وَ كَلْبُهُمْ بَاسِطٌ ذِرَاعَيْهِ بِالْوَصِيدِ (الكهف: ١٨)

٤- أ فَأَمِنُوا مَكْرَ اللَّهِ فَلَا يَأْمَنُ مَكْرَ اللَّهِ إِلَّا الْقَوْمُ الْخَاسِرُونَ (الأعراف: ٩٩)

٥- رِجَالٌ لَا تُلْهِيهِمْ تِجَارَةٌ وَ لَا بَيْعٌ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ (النور: ٣٧)

٦- قُلِ ادْعُوا اللَّهَ أَوْ ادْعُوا الرَّحْمَنَ أَيًّا مَا تَدْعُوا فَلَهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى (الإسراء: ١١٠)

٧- وَ لَا تَشْتَرُوا بِآيَاتِي ثَمَنًا قَلِيلًا وَ إِيَّايَ فَاتَّقُونِ (البقرة: ٤١)

٨- أ فَكَلَّمَا جَاءَكُمْ رَسُولٌ بِمَا لَا تَهْوَى أَنْفُسُكُمْ اسْتَكْبَرْتُمْ فَفَرِيقًا كَذَّبْتُمْ وَ فَرِيقًا تَقْتُلُونَ (البقرة: ٨٧)

٩- قَالَ النَّبِيُّ «ص»: خياركم من ذكركم بالله رؤيته و زاد في علمكم منطقه و رغبكم في الآخرة عمله (نهج الفصاحة)

١٠- قَالَ النَّبِيُّ «ص»: «إِنَّ الْمَلِكَ لَيَصْعَدُ بِعَمَلِ الْعَبْدِ مُبْتَهَجًا بِهِ فَإِذَا صَعِدَ بِحَسَنَاتِهِ يَقُولُ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ اجْعَلُوهَا فِي سَجِّينٍ إِنَّهُ

لَيْسَ إِيَّايَ أَرَادَ بِهَا (الكافي)

١١- لَا تَسْتَصْغِرَنَّ عِنْدَكَ الرَّأْيَ الْخَطِيرَ إِذَا أَتَاكَ بِهِ الرَّجُلُ الْحَقِيرُ. (تصنيف غرر الحكم و درر الكلم)

١٢- فَلَا تَحْسَبَنَّ اللَّهَ مُخْلِيفًا وَ عِدَّةِ رَسُولِهِ إِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ ذُو انتِقَامٍ (إبراهيم: ٤٧)

١٣- فَلَمَّا جَاوَزَهُ هُوَ وَ الَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ قَالُوا لَا طَاقَةَ لَنَا الْيَوْمَ بِجَالُوتَ وَ جُنُودِهِ قَالَ الَّذِينَ يَظُنُّونَ أَنَّهُمْ مُلَاقُوا اللَّهَ كَمْ

مِنْ فِئَةٍ قَلِيلَةٍ غَلَبَتْ فِئَةً كَثِيرَةً بِإِذْنِ اللَّهِ وَ اللَّهُ مَعَ الصَّابِرِينَ (البقرة: ٢٤٩)

١٤- وَ تَرَى الْمُجْرِمِينَ يَوْمَئِذٍ مُقَرَّنِينَ فِي الْأَصْفَادِ (إبراهيم: ٤٩)

١٥- وَ يُطْعَمُونَ الطَّعَامَ عَلَى حُبِّهِ مِسْكِينًا وَ يَتِيمًا وَ أَسِيرًا (الإنسان: ٨)

١٦- وَ لَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ نَسُوا اللَّهَ فَأَنْسَاهُمْ أَنْفُسَهُمْ أُولَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ (الحشر: ١٩)

١٧- أَعْطُوا الْأَجِيرَ أَجْرَهُ قَبْلَ أَنْ يَجِفَّ عَرَقُهُ (صحيفة الإمام الرضا عليه السلام)

١٨- وَ جَعَلْنَا اللَّيْلَ وَ النَّهَارَ آيَاتَيْنِ فَمَحَوْنَا آيَةَ اللَّيْلِ وَ جَعَلْنَا آيَةَ النَّهَارِ مُبْصِرَةً لِيَتَّبِعُوا فَضْلًا مِنْ رَبِّكُمْ وَ لِيَتَعَلَّمُوا عَدَدَ السِّنِينَ وَ

الْحِسَابِ (الإسراء: ١٢)

١٩- إِذْ يُرِيكَهُمُ اللَّهُ فِي مَنَامِكَ قَلِيلًا وَ لَوْ أَرَاكَهُمْ كَثِيرًا لَفَشِلْتُمْ وَ لَتَنَارَظْتُمْ فِي الْأَمْرِ وَ لَكِنَّ اللَّهَ سَلَّمَ إِنَّهُ عَلِيمٌ بِذَاتِ

الصُّدُورِ (الأنفال: ٤٣)

٢٠- وَ سَقَاهُمْ رَبُّهُمْ شَرَابًا طَهُورًا (الإنسان: ٢١)

درس دوازدهم:

٢- اسم فعل:

اسم فعل کلمه ای است که از جهت معنا و عمل همانند فعل است ولی علامت های فعل را ندارد.

اسم فعل اگر فعلش لازم باشد، فقط دارای فاعل خواهد، مانند: «هَلُمَّ إِلَيْنَا» به معنای «اقْتَرِبْ إِلَيْنَا» و اگر فعلش متعدی باشد، عمل فعل متعدی می کند، مانند: «هَلُمَّ شَهْدَاتِكُمْ» به معنای «أَحْضِرُوا شَهْدَاتِكُمْ».

اقسام اسم فعل

اسم فعل نسبت به فعلی که بر آن دلالت دارد سه قسم است: اسم فعل امر، اسم فعل مضارع و اسم فعل ماضی.

۱ - اسم فعل امر

اسم فعل امر از اسم فعل ماضی و مضارع بیش تر و دو قسم است:

الف - سماعی مانند: «آمِنَ» اسم فعل «اسْتَجِبَ»، «صَهَ» اسم فعل «أُسْكِتَ» و «حَيَّ» اسم «أَقْبِلُ» یا «عَجِّلُ»، مانند: «حَيَّ عَلَى الصَّلَاةِ» و «حَيَّ عَلَى الْفَلَاحِ».

ب - قیاسی بر وزن «فَعَالٍ» و مبنی بر کسر است و ساخت آن از فعل ثلاثی تامّ متصرف است مانند: «حَذَارٍ» اسم فعل «إِحْذَرُ» از فعل «حَذَرَ»، «نَزَالٍ» و «زَحَامٍ» اسم فعل «نَزَلَ» و «زَحَمَ» بمعنای «أَنْزَلَ» و «إِزْحَمَ» یعنی فرودآی و جای را تنگ نما. کلمات ذیل، اسم فعل امر می باشند:

«هَاءَ»: اسم برای فعل «حَدَّ» است یعنی بگیر، مانند: «فَيَقُولُ هَاؤُمْ أَفْرُوا كِتَابِيَهْ»: هَاؤُمْ: اسم فعل امر به معنی خدوا، و فاعل

ضمیر مستتر تقدیر آن (أنتم)، «كِتَابِيَهْ»: مفعول به اقرؤوا

«مَهْ»: اسم برای فعل «انْكَفِفْ» است یعنی رها کن، باز دار .

«بَلَهْ»: اسم برای فعل «دَعَّ» است یعنی واگذار.

«آمِنَ»: اسم است به معنای «استجب»: «وَأَعْمُرْ بِي مَجَالِسِ الصَّالِحِينَ، آمِينَ رَبَّ الْعَالَمِينَ» (الصَّحِيفَةُ السَّجَّادِيَّةُ)

«هَيْتَ» و «هَيَّ»: اسم برای «أَسْرِعْ» می باشند؛ یعنی شتاب کن مانند: «وَقَالَتْ هَيْتَ لَكَ»: فاعل «هَيْتَ» انت مستتر

«هَلُمَّ»: اسم برای «أَحْضِرْ» است یعنی حاضر کن، مانند: «هَلُمَّ شَهْدَاتِكُمْ».

«عَلَيْكَ»: اسم برای فعل «أَلْزِمْ» است یعنی لازم بدار، مانند: «عَلَيْكُمْ أَنْفُسَكُمْ».

«حَيَّهَلْ»: اسم برای فعل «أَثَّتِ» است یعنی بیاور .

«إِلَيْكَ»: اسم برای فعل «أُبْعِدُ» است یعنی دور شو مانند: «إِلَيْكَ عَنِّي يَا دُنْيَا» یا اسم «حَدَّ» است یعنی بگیرمانند: «إِلَيْكَ

الْكِتَابَ».

«مَكَانَكَ»: اسم برای فعل «أَثَبْتُ» است عرب این کلمه را در مقام وعید استعمال می‌کند؛ یعنی در جای خود ثابت باش

چنان که در فارسی در مقام بازداشت کسی می‌گویند «این جا باش کنایه از این که در حصر و حبس هستی» مانند:

«ثُمَّ نَقُولُ لِلَّذِينَ أَشْرَكُوا مَكَانَكُمْ أَنْتُمْ وَشُرَكَائِكُمْ»: «مکانکم»: اسم فعل امر منقول از ظرف به معنی «اثبتوا»، فاعل آن «أنتم»

و جوبا مستتر، «أنتم»: تأکید ضمیر مستتر در اسم فعل و محلا مرفوع، «شركاء»: معطوف بر ضمیر

«دُونَكَ»: اسم است به معنای فعل «خَذُّ»؛ مثال: «يا علي دونك هذا الكتاب»

«إِيَّاهُ»: اسم است برای فعل «إِثَّتِ» به معنای بیاور، مانند: «إِيَّهٖ أَبَاوَدَحَةَ» (سوسک).

۲ - اسم فعل مضارع

اسم فعل مضارع نیز عمل فعل خودش را می‌کند و فاعلش واجب الاستتار است کلمات ذیل، اسم فعل مضارع است

أَفٍ: اسم است برای فعل «اتَّضَجَرُ» یعنی بی‌قرار و بی‌حوصله‌ام، مانند: «فَلَاتَقُلْ لَهُمَا أَفًا».

وَيْ، وَا، وَاهاً: اسم هستند برای «أَعْجَبُ» یعنی در شگفتم، مانند: «وَيُكَاثِبُهُ لِيُفْلِحَ الْكَافِرُونَ».

أَوْهٌ: اسم است برای فعل «اتَّوَجَّعُ» یعنی دردناکم، مانند: «أَوْهٌ عَلَى إِخْوَانِي الَّذِينَ قَرَأُوا الْقُرْآنَ فَأَحْكَمُوهُ».

آهٍ: اسم است برای فعل «اتَّوَجَّعُ»، مانند: «آهٍ مِنْ قَلَّةِ الزَّادِ وَطُولِ الطَّرِيقِ وَبُعْدِ السَّفَرِ وَعَظِيمِ الْمَوْرِدِ».

۳ - اسم فعل ماضی:

فاعل اسم فعل ماضی گاهی اسم ظاهر و بیشتر ضمیر غایب است؛ کلمات ذیل اسم فعل ماضی می‌باشند:

«هَيِّهَاتَ»: اسم است برای فعل «بَعُدَ» یعنی دور است؛ مانند: «هَيِّهَاتَ هَيِّهَاتَ لِمَا تُوعَدُونَ» (المؤمنون: ۳۶)

«شَتَّانَ»: اسم است برای فعل «افْتَرَقَ» یعنی چقدر فرق است. مانند: «شَتَّانَ مَا بَيْنَ عَمَلَيْنِ عَمَلٍ تَذْهَبُ لَدَّتُهُ وَ تَبْقَى تَبِعَتُهُ وَ

عَمَلٍ تَذْهَبُ مَثُونَتُهُ وَ يَبْقَى أَجْرُهُ» (نهج البلاغه)

وَ يَوْمَ حَيَّانَ أَخِي جَابِرٍ (نهج البلاغه)^۳

شَتَّانَ مَا يَوْمِي عَلَى كُورِهَا

«سَرَّعَانَ»، «وَشُكَّانَ» و «عَجَّلَانَ» اسم است برای «سَرَّعَ»، «وَشُكَّكَ» و «عَجَّلَ» یعنی شتاب کرد.

مانند: «سَرَّعَانَ ذَا إِهَالَةَ» و «وَشُكَّانَ ذَا إِهَالَةَ»: سریع الخیر کسی است که چیزی را قبل از وقت آن می‌بخشد.

«بَطَّانَ» اسم است برای «بَطَّأَ» یعنی کندی کرد.

۳- (این شعر را دو جور می‌توان معنی نمود، اول اینکه) فرقت میان امروز من که بر کوهان و پالان شتر سوار و برنج و سختی سفر گرفتارم، با روزی که ندیم حیان برادر جابر بودم و به ناز و نعمت می‌گذرانیدم (دوم اینکه) چقدر تفاوتست میان روز من در سواری بر پشت ناقه و روز حیان برادر جابر که از مشقت و سختی سفر راحت است (حیان برادر جابر در شهر یمامه صاحب قلعه و دولت و ثروت بسیار و بزرگ قوم بوده، همه ساله کسری صلح گرانهای برای او می‌فرستاد و در عیش و خوشی می‌گذرانده هرگز متحمل رنج سفر نمی‌گردید، و اعشی شاعر از بنی قیس و ندیم او بود)

نکته: معمول اسماء افعال بر آن‌ها مقدم نمی‌شود پس در «عَلَيْكَ بِالْحَقِّ» و «عَلَيْكَ نَفْسَكَ»، جایز نیست «بِالْحَقِّ عَلَيْكَ» و «نَفْسَكَ عَلَيْكَ» گفته شود همچنين نباید میان اسم فعل و معمولش فاصله بیفتد.

تمرین: در جملات زیر اسم فعل و معمول آن را مشخص کنید:

۱- أَفْ لَكُمْ وَ لِمَا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ أَمْ فَلَا تَعْقِلُونَ (الأنبياء: ۶۷)

۲- امام علی (ع): سَرَّعَانَ مَا فَرَّقَ بَيْنَنَا (الكافی)

۳- فَمَهْ لَا تَلْمَنِي فِي عَلِيٍّ فَإِنَّهُ جَرَى حُبَّهُ مَا بَيْنَ جِلْدِي وَأَعْظَمِي (سید حمیری)

۴- عَلَيْكُمْ بِالْقَنَاعَةِ فَإِنَّ الْقَنَاعَةَ مَالٌ لَا يَنْفَدُ (جامع الأخبار)

درس سیزدهم:

۴ و ۳ - اسم فاعل و صیغه مبالغه:

اسم فاعل؛ مانند: فعل، فاعل را رفع و مفعول را نصب می دهد مانند: «إِنَّهَا بَقْرَةٌ صَفْرَاءُ فَاقِعٌ لَوْنُهَا»، «فَاعْبُدِ اللَّهَ مُخْلِصاً لَهُ

الدين»، «وَمَا أَنْتَ بِتَابِعٍ قِبَلَتَهُمْ وَمَا بَعْضُهُمْ بِتَابِعٍ قِبَلَةَ بَعْضٍ» (البقرة: ۱۴۵)

صیغه مبالغه مانند اسم فاعل عمل می کند و تنها چهار وزن صیغه مبالغه چنین ویژگی ای را دارند:

۱ - فَعَالٌ ۲ - مِفْعَالٌ ۳ - فَعُولٌ ۴ - فَعِيلٌ

مثال: «هَذَا مَنَاعٌ الْخَيْرِ»، «هَذَا مَنَاعٌ الْخَيْرِ»، «ذَاكَ مِعْطَاءُ النَّعَمِ»، «ذَاكَ مِعْطَاءُ النَّعَمِ».

تمرین: در جملات زیر اسم فاعل و صیغه مبالغه و معمول آن‌ها را مشخص کنید:

۱- خُشِعَا أَبْصَارُهُمْ يَخْرُجُونَ مِنَ الْأَجْدَاثِ كَأَنَّهُمْ جَرَادٌ مُنتَشِرٌ (القمر: ۷)

۲- الَّذِينَ يُنْفِقُونَ فِي السَّرَّاءِ وَالضَّرَّاءِ وَالْكَاطِمِينَ الْغَيْظَ وَالْعَافِينَ عَنِ النَّاسِ وَاللَّهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ (آل عمران: ۱۳۴)

۳- وَالْحَافِظِينَ فُرُوجَهُمْ وَالْحَافِظَاتِ وَالذَّاكِرِينَ اللَّهَ كَثِيراً وَالذَّاكِرَاتِ أَعَدَّ اللَّهُ لَهُمْ مَغْفِرَةً وَأَجْراً عَظِيماً (الأحزاب: ۳۵)

۴- لَا مَبْدَلَ لِكَلِمَاتِهِ وَهُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ (الأنعام: ۱۱۵)

۵- الَّذِينَ يَظُنُّونَ أَنَّهُمْ مُلَاقُوا رَبِّهِمْ وَأَنَّهُمْ إِلَيْهِ رَاجِعُونَ (البقرة: ۴۶)

۶- إِنَّا كَاشِفُوا الْعَذَابَ قَلِيلاً إِنَّكُمْ عَائِدُونَ (الدخان: ۱۵)

درس چهاردهم:

۵ - اسم مفعول:

اسم مفعول نیز مانند اسم فاعل عمل می کنند با این تفاوت که اسم مرفوع آن نائب فاعل است؛ مانند: «زیدٌ محبوبٌ الأَخُ» یا «زیدٌ محبوبٌ الأَخِ»؛ «إِنَّمَا الصَّدَقَاتُ لِلْفُقَرَاءِ وَ الْمَسَاكِينِ وَ الْعَامِلِينَ عَلَيْهَا وَ الْمُؤَلَّفَةَ قُلُوبِهِمْ».

نکته: اسم فاعل و مفعول اگر بدون «ال» باشند، اگر مستقبل یا حال باشند مانند فعل مضارع، رفع و نصب می دهند، مانند: «هذا ضارب زيدا الآن أو غدا» و اگر به معنای ماضی باشند، عمل نخواهند کرد زیرا معنای فعل ماضی را خواهند داشت و لازم است اضافه گردد، لذا گفته نمی شود: «هذا ضارب زيدا أمس» بلکه باید گفت: «هذا ضارب زيدا أمس»
اسم فاعل و مفعول اگر با «ال» باشند در این صورت در سه زمان ماضی، مستقبل و حال عمل خواهند کرد: «هذا الضارب زيدا الآن أو غدا أو أمس»

تمرین: در جملات زیر اسم مفعول و معمول آن را مشخص کنید:

- ۱- فِي التَّوْرَةِ مَكْتُوبٌ أَنَّ أَوْلِيَاءَ اللَّهِ يَتَمَنَّوْنَ الْمَوْتَ وَ لَا يُرْهِبُونَهُ (تفسیر القمی ج ۱ ص ۵۴)
- ۲- وَ قَالَ الصَّادِقُ ع عَلَى بَابِ الْجَنَّةِ مَكْتُوبٌ: الْقَرْضُ بِثَمَانِيَةِ عَشْرَ وَ الصَّدَقَةُ بِعَشْرَةِ (تفسیر القمی، ج ۲، ص: ۱۶۰)
- ۳- وَ قَالَ ع (فِي صِفَةِ الْمُؤْمِنِ): الْمُؤْمِنُ بِشْرُهُ فِي وَجْهِهِ وَ حُزْنُهُ فِي قَلْبِهِ أَوْسَعُ شَيْءٍ صَدْرًا وَ أَذَلُّ شَيْءٍ نَفْسًا يَكْرَهُ الرَّفْعَةَ وَ يَشْتَأُ السَّمْعَةَ طَوِيلٌ غَمَّهُ بَعِيدٌ هَمُّهُ كَثِيرٌ صَمْتُهُ مَشْغُولٌ وَقْتُهُ شَكُورٌ صَبُورٌ مَغْمُورٌ بِفِكْرَتِهِ (نهج البلاغه)
- ۴- مواظب المسيح ع فی الإنجیل: ... طُوبَى لِلْمُطَهَّرَةِ قُلُوبِهِمْ أَوْلِيكَ يَزُورُونَ اللَّهَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ (تحف العقول)

تست:

- عین الصحیح فی عمل شبه الفعل: (سراسری ۹۲)
- (۱) أما كانت هذه القاعدة مدروسةً تمارينها من قبل؟
 - (۲) أيتها الطالبات؛ أليس هذا المؤلفُ مذكورةً سيرته؟! (۴) أ أنتم مناعون هؤلاء الجالسون عن الحضور في القاعة؟! (۳) أ لا نعترف بأننا كنا سامعين قصص جداتنا؟! (۲) أيتها الملك الكريمُ نسبةً؟!

درس پانزدهم:

۶ - صفت مشبیه:

معمول صفت مشبیه سه گونه است:

۱ - معمول همراه با ضمیر موصوف باشد و یا مضاف به اسمی باشد که در آن ضمیر موصوف است «أَيُّهَا الْمَلِكُ الْكَرِيمُ نَسْبُهُ»، «أَيُّهَا الْمَلِكُ الْكَرِيمُ نَسْبُ أَجْدَادِهِ».

۲ - معمول، نکره یا مضاف به نکره باشد؛ در این صورت نقش آن تمییز خواهد بود «أَيُّهَا الْمَلِكُ الْكَرِيمُ نَسْباً»، «أَيُّهَا الْمَلِكُ الْكَرِيمُ نَسْبُ أَجْدَادِهِ».

۳ - معمول همراه با «ال» باشد و یا مضاف به اسمی باشد که در آن «ال» است؛ در این صورت لفظاً مضاف الیه و مجرور خواهد بود: «أَيُّهَا الْمَلِكُ الْكَرِيمُ النَّسَبِ»، «أَيُّهَا الْمَلِكُ الْكَرِيمُ نَسَبِ الْأَجْدَادِ».

درس شانزدهم:

۷ - مصدر:

مصدر نیز عمل فعل را انجام می دهد:

نکته ۱: اگر مصدر معنای لازم داشته باشد به فاعل خود اضافه می شود «لِلَّذِينَ يُؤَلُّونَ مِنْ نِسَائِهِمْ تَرَبُّصُ أَرْبَعَةِ أَشْهُرٍ».

و اگر معنای متعدی داشته باشد اغلب به فاعل خود اضافه می شود و مفعول به بعد از فاعل به صورت منصوب خواهد آمد:

«لَوْلَا دَفَعُ اللَّهُ النَّاسَ بَعْضَهُمْ بِبَعْضٍ لَفَسَدَتِ».

نکته ۲: زمانی مصدر مانند فعل عمل می کند که بتوان فعل را همراه «أن» یا «ما»ی مصدری در تقدیر دانست.

نکته ۳: نحویون شروط دیگری برای عمل مصدر ذکر کرده اند؛ مهمترین آن ها عبارتند از:

الف) قبل از اتمام عملش صفت واقع نشود؛ بنابراین گفته نمی شود: «سَاءَتِي إِكْرَامُكَ الْكَثِيرُ عَدُوٌّ أَخِي»

ب) مفرد باشد؛ بنابراین گفته نمی شود: «مَا زَادَتْكَ تِجَارَتُكَ الدَّهْرَ إِلَّا حُنْكَةً (پختگی)»

ج) اسم ظاهر باشد؛ بنابراین گفته نمی شود: «مَرُورِي بِزَيْدٍ مُؤَنَسٌ وَ هُوَ بِعَمْرٍو مَوْحَشٌ»

د) آن چه متعلق به مصدر است بر آن مقدم نشود؛ بنابراین گفته نمی شود: «أَعْجَبَنِي عَمْرٌو ضَرْبُ زَيْدٍ» و بین مصدر و معمولش

جز ظرف فاصله نیفتد؛ بنابراین گفته نمی شود: «إِنَّهُ عَلِيٌّ ضَرَبَهُ لِقَادِرٌ زَيْدًا»

تمرین: در جملات زیر مصدر و معمول آن را مشخص کنید:

۱- لَوْ لَا يَنْهَاهُمْ الرَّبَّانِيُّونَ وَالْأَحْبَارُ عَنْ قَوْلِهِمُ الْإِثْمَ وَ أَكْلِهِمُ السَّخْتَ لَبِئْسَ مَا كَانُوا يَصْنَعُونَ (المائدة: ۶۳)

۲- أَوْ إِطْعَامٌ فِي يَوْمٍ ذِي مَسْغَبَةٍ * يَتِيمًا ذَا مَقْرَبَةٍ (البلد: ۱۴ و ۱۵)

۳- لِلَّهِ عَلَى النَّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ مَنِ اسْتَطَاعَ إِلَيْهِ سَبِيلًا (آل عمران: ۹۷)

۴- وَإِذْ قَالَ مُوسَى لِقَوْمِهِ يَا قَوْمِ إِنِّي كُنْتُ نَذِيرًا لَكُمْ أَنْفُسَكُمْ بِاتِّخَاذِكُمُ الْعِجْلَ (البقرة: ۵۴)

۵- أَقْبِحُ الظُّلْمَ مَنْعَكَ حَقُّوقَ اللَّهِ (تصنيف غرر الحكم و درر الكلم)

درس هفدهم:

۸ - افعال تعجب:

تعجب دو صیغه دارد: ۱ - ما أَفْعَلُهُ، ۲ - أَفْعِلُ بِهِ: هر دو صیغه جامد بوده و همیشه مفرد هستند.

مثال «فَمَا أَصْبَرَهُمْ عَلَى النَّارِ»؛ «أَصْبَرَ» فعل ماضی جامد برای إنشاء تعجب و فاعل «هُوَ» ضمیر مستتر وجوباً و «هُمْ» مفعول به، «أَسْمِعْ بِهِمْ وَ أَبْصِرْ يَوْمَ يَأْتُونَنَا»، «أَسْمِعْ» فعل ماضی جامد برای إنشاء تعجب و مبنی بر فتح مقدر به دلیل آمدنش به صورت امر، «باء»: حرف جرّ زائد و «هُمْ» ضمیر، «بِهِمْ» جارو مجرور لفظاً و محلاً فاعل «أَسْمِعْ» می باشد؛ «أَبْصِرْ» مانند: «أَسْمِعْ» می باشد، و فاعل مقدر است یعنی «أَبْصِرْ بِهِمْ».

نکته ۱: اگر تعجب از ثلاثی مزید یا رنگها و یا عیوب ساخته شود، در این صورت واژگانی چون «أكثر، أشد، أحسن، أقبح و...» در یکی از دو وزن «أَفْعَلْ، أَفْعِلْ» قرار گرفته و پس از آن مصدر ثلاثی مزید یا رنگها و یا عیوب ذکر می گردد؛ مانند: «ما أشد انطلاقه أو حمرة» و «أشدد بانطلاقه و حمرة».

نکته ۲: استفاده از این ساختار در غیر ثلاثی مزید یا رنگها و یا عیوب نیز جایز است؛ مانند: «ما أحسن الرياض = ما أشد حُسن الرياض».

ویژگی های متعجب منه:

متعجب منه یا باید معرفه باشد مانند: «ما ألدّ الثمر» و یا نکره مختصه باشد؛ مانند: «ما أسعد رجلاً يخاف الله».

جایگاه صیغه تعجب:

دو صیغه تعجب در ابتدای جمله قرار دارند و معمول بر آنها مقدم نمیگردد، همچنین میان دو صیغه تعجب و معمول آنها فاصله نمی افتد، مگر ظرف و جار و مجرور متعلق به فعل که مستثنا هستند؛ مانند: «ما أحسن بالرجل أن يصدق»؛ «أقبح به أن يكذب».

نحوه ساختن تعجب ماضی و مستقبل:

الف) ماضی: برای ساختن تعجب ماضی «کان» زائده میان «ما» و «أَفْعَلْ» قرار میگیرد مانند: «ما کان أحسن الرياض».

ب) مستقبل: برای ساختن تعجب مستقبل، «یکون» همراه با «ما»ی مصدریه بعد از فعل تعجب قرار می گیرد «ما أحسن ما یکون لقاؤنا».

نکته ۱: جایز است در زمان ماضی «کان» با «ما»ی مصدریه بعد از فعل تعجب قرار می گیرد «ما أحسن ما کان لقاؤنا».

نکته ۲: در این ساختار («کان» و «یکون» با «ما»ی مصدریه) هر دو فعل تام خواهند بود و اسم مرفوع بعد از آنها فاعل محسوب می شود.

تمرین: در جملات زیر افعال تعجب و معمول آن ها را مشخص کنید:

۱- الکهف: ۲۶ أَبْصِرْ بِهِ وَ أَسْمِعْ مَا لَهُمْ مِنْ دُونِهِ مِنْ وَلِيٍّ وَ لَا يُشْرِكُ فِي حُكْمِهِ أَحَدًا

۲- عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ ع قَالَ سَمِعْتُهُ يَقُولُ مَا أَحْسَنَ الْحَسَنَاتِ بَعْدَ السَّيِّئَاتِ وَ مَا أَقْبَحَ السَّيِّئَاتِ بَعْدَ الْحَسَنَاتِ. (الكافی)

۳- عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ: مَا أَقْبَحَ بِالْمُؤْمِنِ أَنْ تَكُونَ لَهُ رَغْبَةٌ تَذِلُّهُ. (الكافی)

۴- مَا أَسْرَعَ السَّاعَاتِ فِي الْيَوْمِ وَ أَسْرَعَ الْأَيَّامِ فِي الشَّهْرِ وَ أَسْرَعَ الشُّهُورِ فِي السَّنَةِ وَ أَسْرَعَ السِّنِينَ فِي الْعُمُرِ (نهج البلاغة)

۵- عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع يَقُولُ: يُجَاءُ بَعْدَ يَوْمِ الْقِيَامَةِ قَدْ صَلَّى فَيَقُولُ يَا رَبِّ صَلِّتْ ائْتِغَاءَ وَجْهِكَ فَيُقَالُ لَهُ بَلْ صَلِّتْ لِيُقَالَ مَا

أَحْسَنَ صَلَاةً أَذْهَبُوا بِهِ إِلَى النَّارِ وَ يُجَاءُ بَعْدَ قَدْ قَاتَلَ فَيَقُولُ يَا رَبِّ قَاتَلْتُ ائْتِغَاءَ وَجْهِكَ فَيُقَالُ لَهُ بَلْ قَاتَلْتُ فَيُقَالَ [لِيُقَالَ] مَا

أَشْجَعَ فَلَانَا أَذْهَبُوا بِهِ إِلَى النَّارِ وَ يُجَاءُ بَعْدَ قَدْ تَعَلَّمَ الْقُرْآنَ فَيَقُولُ يَا رَبِّ تَعَلَّمْتُ الْقُرْآنَ ائْتِغَاءَ وَجْهِكَ فَيُقَالُ لَهُ بَلْ تَعَلَّمْتُ

لِيُقَالَ مَا أَحْسَنَ صَوْتٍ فَلَانِ أَذْهَبُوا بِهِ إِلَى النَّارِ (الزهد النص ۶۳)

تست ها:

۱- در آیه شریفه «يُحْسِبُونَ أَنَّهُمْ يُحْسِنُونَ صُنْعًا». (سراسری ۷۳)

الف) حسب از افعال ناقصه بوده و اسم آن ضمیر «او» و خبرش جمله بعد می باشد.

ب) حسب از افعال قلوب بوده و آن و صله آن جانشین دو مفعول می باشد.

ج) حسب از افعال مقاربه بوده و آن و صله آن جانشین اسم و خبر می باشد.

د) حسب از افعال مقاربه بوده و آن و صله آن جانشین دو مفعول می باشد.

۲- عَيْنُ الْخَطَا عَنْ الْعِبَارَةِ «عَلِمْتَ أَنَّهَا فَائِزَةٌ فِي الْحَيَاةِ». (سراسری ۸۴)

الف) «علم» فعل ماضٍ من افعال القلوب، و له مفعول واحدٌ سدّ مسدّ المفعولين.

ب) «أَنَّ» و صلتها مفعول به لفعل «علمت»

ج) «علم» من افعال القلوب و «ها» مفعول به اول و «فائِزَةٌ» مفعول به ثانٍ

د) «أَنَّ» و صلتها سدّت مسدّ المفعولين

۳- عَيْنُ الصَّحِيحِ. (سراسری ۸۴)

الف) هیئات التکاسل عن الطالب!

ج) دفاع یا جندی عن الوطن!

ب) دونک حَقَّک یا انسان!

د) حذارِ الکذبِ یا مسلم!

۴- در آیه شریفه «وَوَعَلَقْتَ الْأَبْوَابَ وَ قَالَتْ هَيْتَ لَكَ» کلمه «هَيْتَ» کدام است؟ (آزاد ۸۴)

الف) فعل امر ب) اسم فعل امر ج) فعل ماضی د) اسم مصدر

۵- در آیه شریفه «لَوْ نَشَاءُ لَجَعَلْنَاهُ حُطَامًا فَظَلْتُمْ نَفَكًا هُونَ» کلمه «حُطَامًا» کدام است؟ (آزاد ۸۵)

الف) تمییز ب) مفعول له ج) حال د) مفعول به

٦ - «أَوْ إِطْعَامٌ فِي يَوْمٍ ذِي مَسْغَبَةٍ يَتِيمًا ذَا مَقْرَبَةٍ» ماهو اعراب «يتيماً»؟ (سراسرى ٧٥)
الف) تمييز نسبة و منصوب
ب) مفعول به لشبهه فعل مَسْغَبَةٍ
ج) مفعول مطلق لفعل محذوب
د) مفعول به لشبهه فعل إِطْعَامٌ

٧ - ماهو اعراب «هم» و «الربا» فى الآية الكريمة؟ «... وَ أَخَذِهِمُ الرِّبَا وَ قَدْ نُهِوا عَنْهُ». (سراسرى ٧٥)
الف) فاعل - مجرور تقديرأ
ب) فاعل - مفعول به
ج) مضاف - مفعول به
د) مضاف اليه - فاعل

٨ - ما أكثر ماتحدث عن الثقافة. كلمة «ما» در اول جمله چیست؟ (سراسرى ٧١)
الف) شبيهه به ليس است.
ب) نفى است.
ج) مصدرية است.
د) تعجبيه است.

٩ - ما أشد ازدحام القاعة. وجه اعراب «أشد و ازدحام»؟ (سراسرى ٧١)
الف) ... اشدّ ازدحام...
ب) ... اشدّ ازدحام...
ج) ... اشدّ ازدحام...
د) ... اشدّ ازدحام...

١٠ - «أَسْمِعْ بِهِمْ وَ أَبْصِرْ يَوْمَ يَأْتُونَنَا» ما هو اعراب «هم». (سراسرى ٧٥)
الف) فاعل لفعل الامر «أَسْمِعْ» و مرفوع
ب) مجرور محلاً و متعجب منه و منصوب محلاً
ج) مجرور بالباء الزائدة و فاعل و مرفوع محلاً
د) مجرور بحرف جار، و يتعلق لفعل «أَسْمِعْ»

١١ - ماهو الخطأ عن اعراب العبارة التالية؟ «ماكان أجعل السماء». (سراسرى ٧٧)
الف) السماء: مفعول
ب) أجعل: اسم كان
ج) كان: زائدة بدون اسم و خبر
د) ما: مبتدا

١٢ - عَيَّنِ الخَطَأَ فى إنشاء التعجب من «لذّة اكتساب العلم». (سراسرى ٨٦)
الف) أَلذَّ باكتساب العلم
ب) أَلذذ باكتساب العلم
ج) ما أَلذَّ اكتساب العلم
د) ما أكثر أن يَلذَّ اكتساب العلم.

١٣ - «ألفيتم دنياكم هذه أزهدي عندي من عطفة عنز» عَيَّنِ الخَطَأَ: (سراسرى ٨٧)
الف) ألفيتم: من افعال القلوب و فاعله ضمير «تم» البارز
ب) دنيا: اسم تفضيل و مفعول به اول و منصوب بفتحة مقدرة
ج) عنز: فاعل و مرفوع محلاً لشبهه فعل «عطفة»
د) هذه: نعت مفرد و منصوب بالتبعية للمنعوت «الدنيا»

١٤ - عَيَّنِ العبارة التى لا تؤدى معنى التعجب؟
الف) أَسْمِعْ بِهِمْ وَ أَبْصِرْ يَوْمَ يَأْتُونَنَا
ب) دونك هذا الكتاب فاقراه
ج) ما أخسر المشقة و راءها العقاب
د) فيا عجباً للدهر

١٥ - ماهو اعراب «لا تَسْمِعُ - الصَّمَّ - الدُّعَاءَ» فى الآية الكريمة على التوالى؟ «إِنَّكَ... لا تَسْمِعُ الصَّمَّ الدُّعَاءَ» (سراسرى ٧٧)
الف) فعل متعدّد الى مفعولين - مفعول اول - مفعول ثان
ب) فعل متعدّد الى مفعول واحد - مفعول - نعت
ج) من افعال القلوب - مفعول اول - مفعول ثان
د) من افعال القلوب - مفعول اول - حال

۱۶ - عین انواع «ما» فی العبارة علی التوالی «من أهمّ ماتجرى علی الألسنة لفظة الثقافة، فما أكثر ما نتحدث عن الثقافة» (سراسری ۸۱)

الف) شرطیة - نافیة - موصولة
ب) موصولة - نافیة - استفهامیة
ج) موصولة - تعجیبیة - مصدریة
د) موصولة - استفهامیة - موصولة

۱۷ - عین الصحیح. (سراسری ۸۹)

الف) قاومونی و قاومت الاعداء ب) قاومنی الاعداء و قاومت ج) قاومونی و قاومتهم الاعداء د) قاومنی و قاومت الاعداء

۱۸ - عین الصحیح فی عمل المصدر. (سراسری ۹۰)

الف) رؤیتی هذا المنظر غیر رأیی كثيراً
ب) رؤیتک الخاطفة هذه المقالة لافائدة منها
ج) لعبة كرة القدم كانت بارعة هذه المره
د) إجاباتک هذه الأسئلة تدلّ علی إلمامک بالموضوع.

درس هجدهم:

تحذیر و اغراء:

تحذیر: عبارت است از هشدار به مخاطب در رابطه با امری ناپسند تا آن را انجام ندهد؛ مانند: «إياکم و الشرّ».

اغراء: عبارت است از هشدار به مخاطب در رابطه با امری پسندیده تا آن را انجام دهد؛ مانند: «الوفاء».

قواعد تحذیر:

تحذیر به دو گونه می باشد: الف) با واژه «إياک» و فروع آن (إياکما، إياکم و...)

زمانی که تحذیر با «إياک» باشد، محذّر منه منصوب به فعلی است که وجوباً مستتر می باشد و محذّر منه یا معطوف است

مانند: «إياک و تخشع النفاق و هو أن یرى الجسد خاشعاً و ليس القلب بخاشع» (در تقدیر: قِ نفسک و اخذّر تخشع النفاق)

و یا معطوف نیست؛ مانند: «إياک أن تقول بالتفویض» (در تقدیر: قِ نفسک أن تقول بالتفویض = قولک بالتفویض).

ب) بدون واژه «إياک» باشد؛ در این حالت محذّر منه یا دارای معطوف است و یا با تکرار می آید؛ در این صورت منصوب به

فعلی است که وجوباً مستتر است؛ معطوف، مانند: «نفسک و الأسد» (در تقدیر: قِ نفسک و اخذّر الأسد) و مانند: «فقال لهم رسولُ

الله ناقةً لله و سقياها»: «ناقة» منصوب به فعل محذوف (احذروا)، «الله»: مضاف إليه «سقيا» معطوف بر ناقة.

تکرار، مانند: «الموت الموت» (در تقدیر: اخذّر الموت الموت)

و اگر خالی از عطف و تکرار باشد، جایز است فعل مستتر باشد؛ مانند: «الأسد» و جایز فعل است، فعل ذکر شود؛ مانند: «إخذّر الأسد»

نکته: جایز است محذّر منه همراه حرف جر «من» استفاده کرد؛ مانند: «إياک من أعظم الغرور».

قواعد اغراء:

قواعد اغراء مانند: قواعد تحذیر می باشد، با این تفاوت که اغراء با واژه «إِيتَاكَ» نمی باشد؛ اسم «مغری به» یا به تنهایی می آید؛ مانند: «الوفاء» یا به صورت معطوف می آید؛ مانند: «أخاك و الإحسان إليه» و یا به صورت تکراری می آید؛ مانند: «أخاك أخاك».

نکته: اسم «مغری به» منصوب به فعل «الزَمَ» مستتر می باشد و مانند: تحذیر به هنگام عطف و تکرار فعل وجوباً محذوف است و در غیر این دو مورد ذکر و عدم ذکر فعل هر دو جایز است.

«فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفاً فِطْرَتَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا»: «فِطْرَتَ»: مفعول به برای فعل محذوف (الزموا فطره الله)
 «وَوَقَالُوا كُونُوا هُوداً أَوْ نَصَارَى تَهْتَدُوا قُلْ بَلْ مِلَّةَ إِبْرَاهِيمَ حَنِيفاً»: «مِلَّةً»: مفعول به برای فعل محذوف (به تقدیر الزموا)

تمرین: در جملات زیر تحذیر و اغراء را تعیین کنید:

۱- قَالَ رَسُولُ اللَّهِ: إِيَّاكَ وَالطَّمَعَ فَإِنَّهُ الْفَقْرُ الْحَاضِرُ (المحاسن)

۲- اللَّهُ اللَّهُ فِي الْقُرْآنِ لَا يَسْبِقُكُمْ بِالْعَمَلِ بِهِ غَيْرُكُمْ (نهج البلاغه)

۳- عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ إِيَّاكَ وَ حَصَلْتَيْنِ مَهْلِكَتَيْنِ أَنْ تُفْتِيَ النَّاسَ بِرَأْيِكَ وَ أَنْ تُقُولَ مَا لَا تَعْلَمُ (المحاسن)

۴- قَالَ عِيْسَى ابْنُ مَرْيَمَ ع لِلْحَوَارِيِّينَ: إِيَّاكُمْ وَ النَّظَرَ إِلَى الْمَحْذُورَاتِ فَإِنَّهَا بَدْرُ الشَّهَوَاتِ وَ نَبَاتُ الْفِسْقِ (مصباح الشريعة)

۵- قَالَ قَالَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ إِيَّاكُمْ وَ الْغَيْبَةَ فَإِنَّهَا إِدَامُ كِلَابِ النَّارِ (صحيفة الإمام الرضا عليه السلام)

۶- الْعَمَلُ الْعَمَلُ ثُمَّ النَّهْيَةُ النَّهْيَةُ وَ الْإِسْتِقَامَةُ الْإِسْتِقَامَةُ ثُمَّ الصَّبْرُ الصَّبْرُ وَ الْوَرَعَ الْوَرَعَ إِنْ لَكُمْ نَهْيَةٌ فَانْتَهُوا إِلَى نَهْيَاتِكُمْ (نهج البلاغه)

تست ها:

۱ - در جمله «الاجتهاد أيتها الكسلان» کدام وجه برای «الاجتهاد» صحیح است؟ (سراسری ۷۴)

الف) اختصاص ب) اغراء ج) تحذیر د) ندبه

درس نوزدهم:

اختصاص:

اختصاص، اسم معرفه ای است که بعد از ضمیر متکلم یا ضمیر مخاطب می آید و به آن «مخصوص» میگویند؛ این اسم منصوب به فعل «أَخَصَّ» می باشد که وجوباً محذوف است؛ بعد از ضمیر متکلم مانند: «نحن معاشر الانبياء امرنا ان نكلم الناس بقدر عقولهم»، «إنا معاشر الأنبياء أسرع شيء البلاء إلينا ثم الأمثل فالأمثل من الناس» و بعد از ضمیر مخاطب

مانند: «إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً»، «فأنتم معاشر العرب أولى بالتفكر و التدبر لتؤمنوا و تهتدوا».

نکته: مخصوص بعد از ضمیر غائب و اسم ظاهر نمی آید؛ لذا در جمله «بهم معاشر العرب ختمت المکارم» منصوب بودن «معاشر» به دلیل اختصاص صحیح نمی باشد بلکه این کلمه بدل است و باید مجرور باشد؛ همچنین در جمله «بزید العالم تقتدی الناس»، «العالم» باید مجرور باشد؛ زیرا صفت است.

انواع اسم مخصوص:

اسم مخصوص سه گونه می آید:

۱ - معرفه به «ال»؛ مانند: «نحن العرب نرعى الذمم».

۲ - مضاف به معرفه؛ مانند: «إنا معاشر الأنبياء نكلم الناس على قدر عقولهم»، «إنا معاشر الأنبياء إخوة و أنا أفضلهم».

۳ - أَيْبَهَا و أَيْتَيْهَا؛ مانند: «على أيتها الشجاع يعول في القتال».

أَيْبَهَا و أَيْتَيْهَا؛ مبنی بر ضم و مفعول به برای «أخص» می باشد که وجوباً محذوف است اسم معرفه ای که بعد از أَيْبَهَا و أَيْتَيْهَا می آید بواسطه تبعیت از لفظ «أى» مرفوع می باشد.

نکته: اسم مخصوص بندرت؛ به صورت علم می آید؛ مانند: «بنا تميمًا يستنسر البغاث».

اعراب جمله مخصوص:

جمله مخصوص که از فعل محذوف و اسم مخصوص تشکیل شده است، حال و منصوب می باشد.

تمرین:

۱- إنا بنى ضبّة لا نفر

۲- عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص إِنَّ جَبْرَيْلَ ع أتاني فَقَالَ إنا مَعَشَرَ الْمَلَائِكَةِ لَا نَدْخُلُ بَيْتاً فِيهِ كَلْبٌ وَ لَا تَمَثَلُ جَسَدٍ وَ لَا إناءٌ يُبَالُ فِيهِ. (الكافي)

۳- عَنْهُ ص إنا مَعَشَرَ بَنِي عَبْدِ الْمُطَّلِبِ سَادَةُ أَهْلِ الْجَنَّةِ أَنَا وَ حَمْرَةَ وَ جَعْفَرٌ وَ عَلِيٌّ وَ الْحَسَنُ وَ الْحُسَيْنُ وَ الْمَهْدِيُّ (كشف الغمة في معرفة الأئمة)

۴- قَالَ رَسُولُ اللَّهِ: إنا آلَ مُحَمَّدٍ لَا نَأْكُلُ الصَّدَقَةَ. (كشف الغمة في معرفة الأئمة)

۵- الامام علي (ع): أَلَا وَ نَحْنُ أَهْلُ الْبَيْتِ الَّذِينَ أَذْهَبَ اللَّهُ عَنَّا الرِّجْسَ، فَنَحْنُ مَحْسُودُونَ كَمَا حَسِبَ آبَاؤُنَا (المسترشد

في إمامة علي بن أبي طالب ع)

۶- قَالَ أَبُو سَعِيدٍ الْخُدْرِيُّ كُنَّا لَنَعْرِفُ الْمُنَافِقِينَ نَحْنُ مَعَاشِرَ الْأَنْصَارِ بَبُغْضِهِمْ عَلَيَّ بَنَ أَبِي طَالِبٍ (مناقب آل أبي

طالب عليهم السلام لابن شهر آشوب)

تست ها:

۱- در جمله «نحن معشر العلم نصلح الأمة» کدام یک از قواعد نحوی بکار رفته است؟ (سراسری ۷۳)
الف) اختصاص ب) اشتغال ج) إغراء د) تحذیر

۲ - «إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ» ما هو اعراب «اهل»؟ (سراسری ۷۵ و ۷۸)
الف) بدل من ضمير «كم» و منصوب بالتبعية ب) مفعول به لفعل محذوف و منصوب محلاً
ج) مجرور بالباء الزائدة و مرفوع محلاً د) مجرور بحرف جار، و يتعلق لفعل أسمع

درس بیستم:

اشتغال:

اشتغال اسمی است که قبل از فعلی آمده که آن فعل دارای ضمیر منصوب (مفعول به) یا مجرور (مضاف الیه) است و مرجع آن ضمیر اسم قبل از فعل می باشد؛ مانند: «وَالسَّمَاءَ بَنَيْنَاهَا بِأَيْدٍ»؛ «السما» بنا بر اشتغال منصوب است (مشغول عنه میباشد) و در تقدیر «بنینا السماء بنیناها» میباشد، «بنیناها» فعل و فاعل و مفعول به است «المعلمَ أطعتَ أمره»؛ «المعلم» بنا بر اشتغال منصوب است (مشغول عنه می باشد) و ضمیری که به آن باز می گردد، مضاف الیه واقع شده است.

مشغول عنه:

مشغول عنه، پنج نوع می باشد: ۱- وجوب نصب ۲- وجوب رفع ۳- جواز رفع و نصب ۴- ترجیح نصب ۵- ترجیح رفع.

۱- وجوب نصب:

مشغول عنه زمانی وجوباً منصوب است که بعد از ادواتی بیاید که آن ادوات همیشه همراه فعل هستند؛ مانند: ادوات شرط، عرض، تحضیض و استفهام (به استثنای همزه).

ادوات شرط: «و إن علیا لقیته فسلم علیه»

عرض: «ألا ذنبی تغفره»

تحضیض: «هلاً الخیر فعلته»

استفهام: «هل خالدا أكرمته».

نکته: اسمی که بعد از ادوات فوق مرفوع می آید به اقتضای جایگاه خود در جمله؛ فاعل، نایب فاعل یا اسم افعال ناقصه می

باشد: «وَإِنْ أَحَدٌ مِنَ الْمُشْرِكِينَ اسْتَجَارَكَ فَأَجِرْهُ حَتَّى يَسْمَعَ كَلَامَ اللَّهِ» (التوبة: ۶)، «إِذَا السَّمَاءُ انْفَطَرَتْ» (الانفطار: ۱)

۲ - وجوب رفع:

الف) هنگامی که عامل مشغول عنه فعل متصرف یا شبه فعل نباشد مانند: «عمرؤ كأنه اسد»، «زیدٌ علیک»، «زیدٌ ما أحسنه»، «زیدٌ أنا ضاربُهُ أمس».

ب) مشغول عنه بعد از إذا فجائیة و واو حالیه بیاید؛ مانند: «خرجت فإذا الجوُّ یملؤه الضباب (مه)»، «سافرتُ و الشعبُ ینهاه الخطیبُ عن الحرب»؛ علت مرفوع بودن این است که إذا فجائیة و واو حالیه بر افعال داخل نمی شوند.

ج) مشغول عنه قبل از الفاظ صدارت طلب بیاید؛ مانند:

ادوات استفهام: «علی هل أکرمته» شرط: «سعید إن لقیته فسلم علیه»

تحضیض: «خالد هلّا دعوته» «ما» نافیة: «الشر ما فعلته»

لام ابتداء: «الخیر لأنّنا أفعله» «ما» تعجیبه: «الخلق الحسن ما أطیبه»

کم خبریه: «زهیر کم أکرمته» حروف مشبّهه بالفعل: «خالد إنی أحبه»

در همه این موارد مبتدا و جمله بعد از آنها خبر می باشد؛ منصوب بودن این کلمات از این جهت صحیح نمی باشد که چون این ادوات صدارت طلب هستند و فعل بعد از آنها در ما قبل خود عمل نمی کند.

۳ - جواز رفع و نصب: غیر از مواردی است که در وجوب نصب و رفع گذشت.

۴ - ترجیح نصب:

الف) بعد از مشغول عنه فعل طلبی (مانند: امر و نهی و دعا) باشد؛ مانند:

امر: «أباک أکرمته»؛ نهی: «السائل لا تنهره»؛ دعا: «أحاک وفقه الله».

ب) قبل از مشغول عنه ادواتی بیایند که اغلب بر سر فعل می آیند؛ مانند: همزة استفهام، «ما، لا و إن» نفی:

همزة استفهام: «أبشراً مِنّا واحداً نتبعه»؛ «ما» نفی: «ما الدرس أبغضه».

ج) مشغول عنه معطوف بر جمله فعلیه شود؛ توضیح اینکه اگر مشغول عنه منصوب گردد فعل در تقدیر خواهد داشت و یک جمله محسوب میشود، در اینصورت جمله فعلیه بر مانند: خود معطوف خواهد بود مانند: «قام زیدٌ و عمرواً أکرمته».

نکته: اگر حرف عطف دهنده «أما» باشد رفع بر نصب ترجیح دارد، مانند: «ضربت زیداً و أمّا عمرواً فأکرمته».

د) مشغول عنه پاسخ استفهام منصوب باشد؛ مانند: «علیا أکرمته»، در پاسخ به کسی که می پرسد «من أکرمت؟».

نکته: اگر استفهام مرفوع باشد رفع بر نصب ترجیح دارد مانند: «زیدٌ ضربته» در پاسخ به کسی که می پرسد «أیّهم ضربته».

۵ - ترجیح رفع:

غیر از مواردی که در وجوب نصب و رفع و ترجیح نصب گذشت، رفع مشغول عنه ترجیح دارد؛ مانند: «أخوک رأیته».

تمرین: در جملات زیر مشغول عنه را تعیین کنید:

۱- تِلْكَ الدَّارُ الْآخِرَةُ نَجْعَلُهَا لِلَّذِينَ لَا يُرِيدُونَ عُلُوًّا فِي الْأَرْضِ وَلَا فَسَادًا وَالْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ (القصص: ۸۳)

۲- وَ كُلِّ إِنْسَانٍ أَلْزَمْنَاهُ طَائِرَهُ فِي عُنُقِهِ وَ نُخْرِجُ لَهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ كِتَابًا يَلْقَاهُ مَنْشُورًا (الإسراء: ۱۳)

۳- وَ قُرْآنًا فَرَقْنَاهُ لِتَقْرَأَهُ عَلَى النَّاسِ عَلَى مُكْثٍ وَ نَزَّلْنَاهُ تَنْزِيلًا (الإسراء: ۱۰۶)

۴- خَذُوهُ فَعُوهُ * ثُمَّ الْجَحِيمَ صَلُّوهُ (الحاقة: ۳۰ و ۳۱)

۵- إِذَا الشَّمْسُ كُوِّرَتْ * وَ إِذَا النُّجُومُ انْكَدَرَتْ (التكوير: ۱ و ۲)

۶- وَ إِنِ امْرَأَةٌ خَافَتْ مِنْ بَعْلِهَا نُشُوزًا أَوْ إِعْرَاضًا فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِمَا أَنْ يُصْلِحَا بَيْنَهُمَا صُلْحًا

تست ها:

۱- آیا حالتی از المفعول به کلمه «السَّمَاءُ» در آیه الکریمه؟ «وَ السَّمَاءَ رَفَعَهَا وَ وَضَعَ الْمِيزَانَ» (سراسری ۷۷)
الف) لفعّل أنظر المحذوف (ب) من باب اغراء (ج) من باب التنازع (د) من باب اشتغال

۲- عین الایة الکریمه التي یجب فیها نصب ما أشیر الیه بخط؟ (سراسری ۸۰)
الف) «وَ كُلِّ شَيْءٍ أَحْصَيْنَاهُ كِتَابًا» (ب) «وَ الْقَمَرَ قَدَرْنَاهُ مَنَازِلَ»
ج) «وَ كُلِّ شَيْءٍ أَحْصَيْنَاهُ فِي إِمَامٍ مُبِينٍ» (د) «وَ مَا لِي لَا أَعْبُدُ الَّذِي فَطَرَنِي»

۳- کدام گزینه در باب اشتغال واجب النصب است؟ (آزاد ۸۰)
الف) العلم هل أتقنته (ب) أختک وفقها الله (ج) أختک رأيتها (د) هل الخبر عرفته

۴- «إِيَّايَ فَاتَّقُونَ» الصحیح عن اعراب «إِيَّايَ»؟ (سراسری ۸۳)
الف) مفعول لفعّل «اتَّقُونَ» و واجب النصب (ب) مفعول لفعّل محذوف و جائز النصب
ج) مشتغل عنه و واجب النصب (د) منصوب علی التحذیر

۵- عین الاشتغال. (سراسری ۸۶)
الف) فَأَمَّا الْيَتِيمَ فَلَا تَقْهَرْ (ب) اللهم إني عبدك فارحمه (ج) مولای هل عبدک ترحمه (د) ماهؤلاء المحتلون يطلبون عزتنا

۶- «شرفک صنه» اعراب «شرفک» چیست؟ (سراسری ۷۱)

الف) منصوب (به فعل محذوف) و مرفوع بنابر ابتدائیت (ب) منصوب فقط (ج) رفع فقط (د) رفع و نصب و جر جائز

تنازع:

تعریف تنازع: تنازع عبارت است از توجه دو عامل به یک معمول متأخر از آن دو؛ مانند: «أفادنی و أفدتُ أخاک»

نکات:

۱- زمانی که دو عامل بر یک معمول اختلاف دارند، جایز نیست هر دو عامل عمل کنند؛ بلکه لازم است یکی انتخاب و دیگری اهمال شود.

۲- زمانی که معمول بر دو عامل مقدم گردد و یا میان آن دو قرار گیرد، صحیح تر این است که تنازعی نباشد؛ مانند: «زیداً أضفتُ و أكرمتُ» و «أكرمتُ أخاک و أهاننی»

۳- گاهی دو عامل در طلب معمول متفق هستند؛ مانند: «عزَّ و ساد ابوك»، «تَبَّهتُ و نصحتُ أخاک»، «استنرتُ و ارشدتُ بعلمك»؛ در مثال های یادشده به ترتیب؛ «ابوك»: فاعل، «أخاک»: مفعول به، «بعلمك»: جارو مجرور برای عوامل خود هستند. و گاهی دو عامل در طلب معمول مختلف هستند؛ معمول برای یک عامل، رفع و برای دیگری، نصب می باشد؛ مانند: «أفادنی و أفدتُ أخاک»؛ «أخاک»: برای عامل اول، فاعل و برای عامل دوم، مفعول به می باشد.

شرط دو عامل:

دو عامل یا باید فعل متصرف باشند و یا از اسامی شبه فعل متصرف؛ مانند: «أ كتبت و قرأت هذه المقالة»، «أ متقن و حاذق أخوك مهنته»

نکته: تنازع میان دو فعل تعجب واقع می شود اگر چه هر دو غیر متصرف باشند؛ «ما أجمل و ابدع منظر الأفلاك»، «أحسین و أجمل بعمره»

حکم دو عامل با معمول واحد:

زمانی که دو عامل بر معمولی واحد وارد شوند؛ عامل دوم عمل می کند:

- اگر عامل اول به رفع نیاز داشته باشد ضمیر معمول، در حالت رفع با عامل اول می آید؛ مانند: «شرحا و أفادنی أخواك»
- و اگر عامل اول به نصب و یا جرّ نیاز داشته باشد؛ همراه آن چیزی نمی آید؛ مانند: «سألتُ و أجابنی أخواك»، «سَلَّمْتُ و سلّم علیّ إخوتك» لذا گفته نمی شود: «سألتُهُما و أجابنی أخواك»، «سَلَّمْتُ علیهم و سلّم علیّ إخوتك»

تمرین: در آیات زیر تنازع و عوامل آن را تعیین کنید:

- ۱- قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِنْ أَتَاكُمْ عَذَابُهُ بَيَاتًا أَوْ نَهَارًا (يونس: ۵۰)
- ۲- قَالُوا أ جِئْنَا لِنَعْبُدَ اللَّهَ وَحْدَهُ وَ نَذَرَ مَا كَانَ يَعْبُدُ آبَاؤُنَا فَأْتِنَا بِمَا تَعِدُنَا إِنْ كُنْتَ مِنَ الصَّادِقِينَ (الأعراف: ۷۰)
- ۳- قُلْ تَعَالَوْا أَتْلُ مَا حَرَّمَ رَبِّيَ عَلَيَّكُمْ أَلَّا تُشْرِكُوا بِهِ شَيْئًا وَ بِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا (الأنعام: ۱۵۱)
- ۴- وَ إِلَى ثَمُودَ أَخَاهُمْ صَالِحًا قَالَ يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرُهُ قَدْ جَاءَتْكُمْ بَيِّنَةٌ مِنْ رَبِّكُمْ هَذِهِ نَاقَةُ اللَّهِ لَكُمْ آيَةٌ فَذَرُوهَا تَأْكُلْ فِي أَرْضِ اللَّهِ (الأعراف: ۷۳)
- ۵- قَالَ إِنِّي أَشْهَدُ اللَّهَ وَ أَشْهَدُوا أَنِّي بَرِيءٌ مِمَّا تُشْرِكُونَ (هود: ۵۴)
- ۶- حَتَّى إِذَا سَاوَى بَيْنَ الصَّدَفَيْنِ قَالَ انْفُخُوا حَتَّى إِذَا جَعَلَهُ نَارًا قَالَ آتُونِي أُفْرِغْ عَلَيْهِ قِطْرًا (الكهف: ۹۶)
- ۷- وَ إِنْ أَدْرَى لَعَلَّهُ فِتْنَةً لَكُمْ وَ مَتَاعٌ إِلَى حِينٍ (انبیاء: ۱۱۱)
- ۸- فَأَمَّا مَنْ أَوْتِيَ كِتَابَهُ بِيَمِينِهِ فَيَقُولُ هَؤُلَاءِ أَقْرَبُأُ كِتَابِيَّةً (الحاقة: ۱۹)

درس بیست و دوم:

منادی: منادی اسم ظاهری است که با حرف ندا مورد توجه واقع شده است، مانند: «یا رجل».

حروف نداء: حروف نداء هفت حرف هستند «یا، آیا، هیا، آی، همزه، آ، وا».

انواع منادی: منادی سه نوع می باشد ۱ - مفرد، ۲ - مضاف، ۳ - شبه مضاف.

۱ - **مفرد:** منادایی که مضاف و شبه مضاف نمی باشد، لذا اسامی مثنی و جمع جزء منادای مفرد هستند؛ مانند: «وَقُلْنَا يَا آدَمُ اسْكُنْ أَنْتَ وَ زَوْجُكَ الْجَنَّةَ»؛ «یا» از أدوات نداء، «آدم» منادای مفرد، علم مبنی بر ضم و محلاً منصوب می باشد و یا مانند: «هَا أَنْتُمْ أَوْلَاءُ تُحِبُّونَهُمْ وَ لَا يُحِبُّونَكُمْ»، «أولاء» اسم اشاره، منادی مفرد و مبنی بر ضم مقدر و محلاً منصوب می باشد.

۲ - **مضاف:** منادایی که از مضاف و مضاف الیه تشکیل شده باشد؛ مانند: «يَا بَنِي إِسْرَائِيلَ اذْكُرُوا نِعْمَتِيَ الَّتِي أَنْعَمْتُ عَلَيْكُمْ»، «یا» از أدوات نداء، «بنی» منادی مضاف و منصوب و علامت نصبش یاء می باشد.

۳ - **شبه مضاف:** عبارت از اسمی است که عامل فاعل یا مفعول یا مجرور باشد و یا دارای معطوف باشد؛ مانند: عامل فاعل «یا حسناً وَ جَهَةً»، عامل مفعول «یا محرراً مَجْداً»، عامل مجرور «یا راغباً فی العلم»، دارای معطوف «یا ثلاثةً وَ ثلاثين رجلاً»، مثال «یا حَسْرَةً عَلَى الْعِبَادِ»، «یا» حرف نداء، «حسرة» منادی شبیه به مضاف و منصوب «على العباد» متعلق به «حسرة» است.

انواع منادای مفرد:

۱ - نکره غیره مقصوده مانند: «یا رجلاً»، «یا مؤمنین».

۲ - نکره مقصوده موصوفه مانند: «یا رجلاً عالماً».

نکته: منادی نکره مقصوده موصوفه یا با مفرد توصیف میشود مانند: «یا رجلاً حکیماً» یا جمله مانند: «یا مَلِکاً یحبُّ العلماء» یا شبه جمله مانند: «یا تلميذاً فی المدرسه».

۳ - نکره مقصوده غیرموصوفه مانند: «یا رجل»، «یا رجال»، «یا مؤمنان»، «یا مؤمنات»، «وَقِيلَ يَا أَرْضُ ابْلَعِي مَاءَكِ»، «یا» حرف ندا، «أرض» منادی نکره مقصوده، مبنی بر ضم و محلاً منصوب می باشد.

۴ - علم مانند: «یا زَكَرِيَّا إِنَّا نُبَشِّرُكَ بِغُلَامٍ اسْمُهُ يَحْيَى»؛ «زَكَرِيَّا» منادی مفرد علم مبنی بر ضمّ مقدر بر الف و محلاً منصوب می باشد

نمودار اعراب منادی مفرد:

هر دو منصوب

۱ - نکره غیره مقصوده ، مانند: یا رجلاً، یا

۲ - نکره مقصوده موصوفه ، مانند: یا رجلاً

۳ - نکره مقصوده غیرموصوفه، مانند: یا رجل، یا رجال، یا مؤمنان، یا مؤمنات

۴ - علم، مانند: یا یوسف

انواع منادی مفرد

۳ و ۴ هر دو مبنی بر ضم و محلاً منصوب می باشند.

نکته: در میان مناداهای مفرد؛ نکره مقصوده غیر موصوفه و علم مبنی بر ضم و محلاً منصوب می باشند و نکره غیر مقصوده و نکره مقصوده موصوفه، لفظاً منصوب می باشند.

منادای مضاف و شبه مضاف:

منادای مضاف و شبه مضاف لفظاً منصوب میباشند مانند: «يَا نِسَاءَ النَّبِيِّ مَن يَأْتِ مِنْكُنَّ بِفَاحِشَةٍ مُّبِينَةٍ يُضَاعَفُ لَهَا الْعَذَابُ ضِعْفَيْنِ»، «یا» حرف نداء و «نساء» منادی مضاف و لفظاً منصوب می باشد، «یا جمیلاً فعلة»، «جمیلاً» منادای شبه مضاف و لفظاً منصوب می باشد.

منادای همراه با «ال»:

منادای همراه با «ال» به دو صورت می آید:

۱ - حرف نداء با «أَيُّهَا» و «أَيُّهَا»؛ مانند: «يَا أَيُّهَا النَّاسُ اعْبُدُوا رَبَّكُمُ»، «یا» حرف نداء، «أَيُّ» منادی نکره مقصوده مبنی بر ضمّ و محلاً منصوب، «ها» حرف تنبیه، «الناس» بدل از «أَيُّ» یا عطف بیان.

«يَا أَيُّهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ»، «أَيَّة» منادی نکره مقصوده مبنی بر ضمّ و محلاً منصوب، «ها» حرف تنبیه «النفس» بدل از «أَيَّة» یا عطف بیان است.

۲ - حرف ندا با اسم اشاره نزدیک؛ مانند: «يا هذا الرجل»، «هذا» اسم اشاره، منادی مفرد و مبنی برضمّ مقدر و محلاً منصوب می باشد، «الرجل» بدل از «هذا» یا عطف بیان است.

نکته ۱: اسم جلاله «الله» با وجود داشتن «ال» بدون واسطه ندا داده می شود و برای تکریم آن تنها با «یا» می آید و جایز است حرف «یا» حذف شده و به جای آن در آخر کلمه «الله»، میم مشدّد مفتوح بیاید «اللهم» و در این حالت «یا» بر سر آن نمی آید «یا اللهم» غلط است.

نکته ۲: «أَيُّ» در «أَيُّهَا» یا «أَيَّتْهَا» نکره مقصوده و مبنی بر ضم است و به واسطه فعل ندایی که وجوباً محذوف است، محلاً منصوب می باشد.

منادای مضاف به یاء متکلم } (الف) صحیح الآخر
} (ب) معتل الآخر

(الف) صحیح الآخر به پنج صورت می آید:

۱ - حذف یاء متکلم و در مقابل آوردن کسره به جای «یاء» متکلم می آید، مانند: «یا عبدی» منادای صحیح الآخر غالباً به این صورت می آید؛ «یا عبادِ لا خَوْفٌ عَلَيْكُمْ الْيَوْمَ»، «عباد» منادی مضاف منصوب و علامت نصب فتحة مقدره قبل از یاء محذوف است.

۲ - «یاء» متکلم بصورت ساکن یا مفتوح می آید، مانند: «یا عبدی»، «یا عبدی»، «یا عبدی الَّذین آمنوا إِنَّ أَرْضی واسِعَةٌ»، «عبادی» منادی مضاف به یاء متکلم.

۳ - قلب یاء متکلم به الف (پس از قلب کسره به فتحة) مانند: «یا عبداً»، «وَتَوَلَّى عَنْهُمْ وَقَالَ يَا أَسْفَى عَلَى يَوسُفَ»، «أسفی» منادی مضاف و منصوب به فتحة مقدره قبل از یاء متکلم.

۴ - حذف الف (از مورد سوم) و باقی ماندن فتحة مانند: «یا عبد».

۵ - آمدن الف پس از یاء متکلم، مانند: «یا عبدیا».

(ب) منادای معتل الآخر:

منادای معتل الآخر یک وجه بیشتر ندارد و آن آمدن «یاء» به صورت مفتوح است، مانند: «یا مولای»، «یا قاضی».

نکته ۱: اگر منادای صحیح الآخر وصف (اسم فاعل و اسم مفعول و صفت مشبّهه) باشد، فقط وجه دوم جایز است مانند: «یا مکرمی»، «یا مکرمی».

نکته ۲: اگر «یاء» متکلم به «أب» و «أم» اضافه شوند، علاوه بر وجوهی که در صحیح الآخر گذشت جایز است به جای یاء متکلم، «تاء» مکسور یا مفتوح یا «تاء» همراه با الف بیاید، مانند: «یا أَبَتِ»، «یا أَبَتَا»، «یا أَبَتِ إِنْی رَأَيْتُ أَحَدَ عَشَرَ كَوَكْبًا»، «أَبَتِ» منادای مضاف و منصوب به فتحه مقدره قبل از «یاء» متکلم و «یاء» محذوفه، مضاف إلیه می باشد.

حذف حرف نداء:

جایز است حرف ندا قبل از منادای علم و مضاف و «اینها» حذف شود، مانند: «يُوسُفُ أَعْرِضْ عَنْ هَذَا»، «يُوسُفُ» منادای علم، مبنی بر ضم و محلاً منصوب، حرف ندا محذوف تقدیر «یا یوسفُ»؛ «اعْمَلُوا آلَ دَاوُدَ شُكْرًا»، «آل» منادای مضاف، حرف ندا محذوف، تقدیر «یا آل»؛ «قَالَ فَمَا خَطْبُكُمْ أَيُّهَا الْمُرْسَلُونَ»، «أیُّ» منادای نکره مقصوده مبنی بر ضم و محلاً منصوب حرف ندا محذوف تقدیر «یا ایُّها»، «هاء» حرف تنبیه، «الْمُرْسَلُونَ»، بدل یا عطف بیان از «أیُّ».

ملحقات نداء:

- | | |
|-------------|---------------|
| ۱ - استغاثه | } ملحقات نداء |
| ۲ - ندبه | |
| ۳ - ترخیم | |

۱ - استغاثه: استغاثه عبارت است ندای شخصی برای یاری دیگری، مانند: «یا لَزِيدٍ لِعَمْرٍو».

به یاری کننده (معین) مستغاث و به یاری شونده (معان) مستغاث له گویند؛ بنابراین در مثال فوق «زید» مستغاث و «عمرو» مستغاث له می باشد.

مستغاث به سه طریق می آید:

۱ - با «لام» مفتوحه لفظاً مجرور گردد، مانند: «یا لَزِيدٍ لِلْمَظْلُومِ»

۲ - ختم به الف گردد، مانند: «یا قوماً لِلْمَظْلُومِ»؛ (قوما: مبنی بر ضمه مقدر است)

۳ - به شکل منادای باقی بماند، مانند: «یا قَوْمٌ لِلْغَرِيقِ».

مستغاثی که با «لام» مفتوح می آید، لفظاً مجرور و محلاً منصوب می باشد.

مستغاث له: مستغاث له با لام مکسور می آید، مانند: «یا لَدَوِي المَرُوءَ لِلْبُؤْسَاءِ».

اگر مستغاث له ضمیر باشد مفتوح می گردد مانند: «یا لَزِيدٍ لَكَ» مگر در ضمیر متکلم وحده که بصورت مکسور می آید «لِعَمْرٍو»

لی»

نکته: زمانی که استغاثه علیه کسی باشد (مستغاثٌ علیه) و نه به نفع کسی (مستغاثٌ له) جایز است مستغاثٌ له با حرف جارّه «من» بیاید، مانند: «يا لِلْأبطالِ مِنَ العتاةِ المفسدينَ».

۲ - ندبه: ندبه عبارت است از نداء فاجعه دیده یا دچار درد شده و حرف ندای آن «وا» می باشد، مانند: «وا عَنوانَ الوفاءِ» (عَنوان - نشانه)، «وا مصیبتنا»، «وا قلباه».

وجوه مندوب به سه گونه استعمال می شود:

۱ - در انتهای آن الف بیاید «وا یوسفُ» (یوسف: مبنی بر ضمه مقدر است) .

۲ - به الف و «ها»ی سکت در وقف ختم گردد «وا یوسفاه».

۳ - بدون تغییر بیاید «وا یوسفُ».

ویژگی اسم مندوب: اسم مندوب باید یکی از سه ویژگی زیر را دارا باشد:

۱ - اسم معرفه معین باشد، مانند: اسم علم، مثال «واعبدالله».

۲ - «من» موصوله همراه با صله مشهور باشد، مثال «وا من ذهب ضحیةً الواجب» (قربانی واجب شد).

۳ - مضاف به معرفه ای باشد که آن را توضیح دهد (مضاف الیه معرفه باشد)، مانند: «وا فخرَ الوطنِ وَ مجدَ الامّةِ».

نقش ترکیبی مندوب:

مندوب مانند منادی در معرب و مبنی بودن می باشد یعنی اگر مفرد معین باشد مبنی بر رفع می باشد و در غیر آن لفظاً منصوب است «وا محمدُ»، «وا امیر الشعراء»، «وا حامیاً ذمارالوطن».

۳ - ترخیم (کوتاه کردن) عبارت است از حذف آخر منادی برای تخفیف، مانند: «یا حارِ» که ترخیم «یا حارثُ» می باشد.

شرایط ترخیم:

۱ - اگر منادی مختوم به «تاء» تأنیث باشد ترخیم در اسم علم و غیر علم جایز است، مانند: فاطمة ← یا فاطمَ

۲ - اگر منادی مختوم به «تاء» تأنیث نباشد، باید علم غیر مضاف و بیش از سه حرف باشد، مانند: سعاد ← یا سعاد

تمرین: الف) در جملات زیر منادی، نوع و اعراب آن را تعیین کنید:

۱- وَ قالَ يا بَنِيَّ لا تَدْخُلُوا مِنْ بابٍ واحِدٍ وَ ادْخُلُوا مِنْ اَبوابٍ مُتَفَرِّقَةٍ (یوسف: ۶۷)

۲- يا صاحِبِ السِّجْنِ اَ اَرْبابٌ مُتَفَرِّقُونَ خَيْرٌ اَمِ اللّهُ الْواحِدُ الْقَهَّارُ (یوسف: ۳۹)

۳- قالَ يا بَنِ اُمَّ لا تاخذُ بِلِحيتي وَ لا بِراسي اِنِّي خَشيتُ اَنْ تَقولَ فَرَقْتَ بَيْنَ بَنِي إِسرائيلَ وَ لَمْ تَرْقُبْ قَوْلِي (طه: ۹۴)

۴- يا مَرِيْمُ اقْنُتي لِربِّكِ وَ اسْجُدي وَ ارْكُعي مَعَ الرَّاكِعِينَ (آل عمران: ۴۳)

۵- فَلَمَّا رَأَى الشَّمْسَ بَارِغَةً قَالَ هَذَا رَبِّي هَذَا أَكْبَرُ فَلَمَّا أَفَلَتْ قَالَ يَا قَوْمِ إِنِّي بَرِيءٌ مِمَّا تُشْرِكُونَ (الأنعام: ۷۸)

۶- يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ جَاهِدِ الْكُفَّارَ وَالْمُنَافِقِينَ وَاغْلُظْ عَلَيْهِمْ وَمَأْوَاهُمْ جَهَنَّمُ وَبِئْسَ الْمَصِيرُ (التوبة: ۷۳)

۷- وَقِيلَ يَا أَرْضُ ابْلَعِي مَاءَكَ وَيَا سَمَاءُ أَقْلِعِي وَغِيضَ الْمَاءِ وَقُضِيَ الْأَمْرُ وَاسْتَوَتْ عَلَى الْجُودِيِّ (هود: ۴۴)

۸- قَالُوا يَا أَبَانَا مَا لَكَ لَا تَأْمَنَّا عَلَى يُوسُفَ وَإِنَّا لَهُ لَنَاصِحُونَ (يوسف: ۱۱)

۹- يَا يَحْيَى خُذِ الْكِتَابَ بِقُوَّةٍ وَآتَيْنَاهُ الْحُكْمَ صَبِيًّا (مريم: ۱۲)

۱۰- قَالَ رَبِّ إِنِّي وَهَنَ الْعَظْمُ مِنِّي وَاسْتَعَلَ الرَّأْسُ شَيْبًا وَلَمْ أَكُنْ بِدُعَائِكَ رَبِّ شَقِيًّا (مريم: ۴)

۱۱- أَيْ بُنَى، مَنْ نَظَرَ فِي عِيُوبِ النَّاسِ وَرَضِيَ لِنَفْسِهِ بِهَا فَذَاكَ الْأَحْمَقُ بَعَيْنِهِ (مكاتب الأئمة عليهم السلام)

ب) در جملات زیر مستغاث و مستغاث له و منادای مندوب را تعیین کنید:

۱- الامام الصادق (ع): (في حديث في لصحاب القائم (ع)) وَ هُمْ مِنْ خَشِيَةِ اللَّهِ مُشْفِقُونَ يَدْعُونَ بِالشَّهَادَةِ وَ يَتَمَنُونَ أَنْ

يُقْتَلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ شِعَارُهُمْ يَا لثَارَاتِ الْحُسَيْنِ إِذَا سَارُوا يَسِيرُ الرَّغْبُ أَمَامَهُمْ مَسِيرَةَ شَهْرِ (بحار الأنوار)

وَ بَلَغَ مَعَاوِيَةَ مَا صَنِعَ بِالشُّعْثِ فَدَعَا مَالِكُ بْنُ هُبَيْرَةَ فَقَالَ: اقْدِفُوا إِلَى الشُّعْثِ شَيْئًا تُهَيِّجُونَهُ عَلَى عَلِيٍّ فَدَعَا شَاعِرًا لَهُمْ فَقَالَ هَذِهِ الْأَبْيَاتُ فَكَتَبَ بِهَا مَالِكُ بْنُ هُبَيْرَةَ إِلَى الشُّعْثِ وَ كَانَ لَهُ صَدِيقًا وَ كَانَ كِنْدِيًّا-

يا للرجالِ لِعَارٍ لَيْسَ يَغْسِلُهُ
ماءُ الفراتِ وَ كَرْبٍ غَيْرِ مَفْرُوجِ (وقعه الصفيين)

۲- حَتَّى إِذَا مَضَى لِسَبِيلِهِ جَعَلَهَا فِي [سِتَّةٍ] جَمَاعَةٍ زَعَمَ أَنِّي أَحَدُهُمْ فَيَا لِلَّهِ وَ لِلشُّورَى مَتَى اغْتَرَضَ الرَّيْبُ فِيَّ مَعَ الْأَوَّلِ

مِنْهُمْ (نهج البلاغة) (في معنى الاخبار... زَعَمَ أَنِّي مِنْهُمْ فَيَا لِلَّهِ لَهُمْ وَ لِلشُّورَى (معانى الأخبار، ۳۶۱)

۳- جَعَلْتُ أُمَّ كُلثُومٍ تُنَادِي وَ مُحَمَّدَاهُ وَ عَلِيَّاهُ وَ أُمَاهُ وَ أَحَاهُ وَ حُسَيْنَاهُ وَ ضَيْعَتَنَا بَعْدَكَ يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ (اللهوف على

قتلى الطفوف)

تست ها:

۱ - «يا أَيُّهَا الْمُزَّمِّلُ» کدام وجه اعرابی «الْمُزَّمِّلُ» درست است؟ (سراسری ۷۲)

الف) آی مبنی بر سکون و المزمّل مجرور به جر مقدر

ب) آی مبنی بر کسر و المزمّل مکسور بنا بر تابعیت

ج) آی مبنی بر ضم منادا و المزمّل مرفوع، صفت آی

۲- در آیه «يُوسُفُ أَعْرَضَ عَنْ هَذَا» وجه اعراب «يُوسُفُ» کدام است؟ (سراسری ۷۲)

الف) مبتدا و مرفوع ب) فاعل برای فعل محذوف ج) منادا و مرفوع د) خبر برای مبتدای محذوف

۳- نقش اعراب «قَوْمٍ» در آیه شریفه «قَالَ يَا قَوْمِ اتَّبِعُوا الْمُرْسَلِينَ» کدام است؟ (سراسری ۷۴)

الف) منادی مرخم، منصوب بالفتحة المقدره ب) منادی مضاف الی یاء المتکلم المحذوفه، منصوب بالفتحة المقدره

ج) منادی مجرور و علامه جرّه الكسرة الظاهرة د) منادی، مبنی علی الكسرة فی محل النصب

۴ - ما هو الخطأ؟ (سراسری ۷۶)

الف) یا الله أغثنا (ب) یا ایتهَا الطالبة تفضلی (ج) یا الطالب تفضل (د) یا طالبة تکلمی

۵ - ما هو الصحيح عن النداء فی الآية الکریمة؟ «یا حسرتی علی ما فرطت فی جنب الله». (سراسری ۷۷)

الف) التعجب (ب) الاغراء (ج) الندبه (د) الاستغاثه

۶ - عين الصحيح عن كلمة «مولى» مع ضمير الياء للمتکلم؟ (سراسری ۷۸)

الف) یا مولا (ب) یا مولای (ج) یا مولای (د) یا مولای

۷ - ما هو نوع المنادی فی العبارة التالیة؟ «یا ساعياً فی الخیر ستردج». (سراسری ۷۸)

الف) شبه مضاف (ب) مضاف (ج) نكرة مقصودة (د) نكرة غیر مقصودة

۸ - عین الخطأ فیما یلی. (سراسری ۷۹)

الف) یا مریم الحسنه الخلق (ب) یا احمد الحسن الخلق (ج) یا عظیماً عطاؤه (د) یا حسن خلقه

۹ - عین المنادی شبه المضاف. (سراسری ۸۳)

الف) یا رجلاً خذ بیدی (ب) یا وجیهاً عندالله (ج) یا عبدالله تفضل (د) یا ایها المسلمون انتبهوا

۱۰ - «یا محمد العزیز کن علی حذر من اعدائك» ما هو الصحيح عن اعراب «العزیز»؟ (سراسری ۷۵)

الف) رفع فقط (ب) رفع أو نصب (ج) نصب فقط (د) نصب أو جر

۱۱ - نوع المنادی را در عبارت «یا حسناً خلقه» مشخص کنید. (آزاد ۸۰)

الف) نكرة غیر مقصودة (ب) نكرة مقصودة (ج) مفرد (د) شبيه بالمضاف

۱۲ - در آیه شریفه «یوسفُ أیها الصّدیقُ أفْتِننا فی سَبْعِ بَقَرَاتِ سِمانٍ» دو کلمه «یوسفُ» و «الصّدیقُ» به ترتیب کدامند؟ (آزاد ۸۱)

الف) مبتداء (مرفوع) - عطف بیان (مرفوع) (ب) منادی معرفه (مرفوع) - منادی (منصوب)

ج) منادای مضاف (منصوب) - منادای معرفه (مرفوع) (د) منادی معرفه (مبنی بر ضم) - عطف بیان (مرفوع)

۱۳ - در فراز دعای جوشن کبیر «یا حیا قبل کل حی...» کلمه «حیاً» کدام است؟ (آزاد ۸۵)

الف) منادای مضاف و منصوب (ب) منادای نکره مقصوده و مبنی بر ضم

ج) منادای شبه مضاف و منصوب (د) منادای نکره غیر مقصوده و منصوب

۱۴ - در عبارت «یا اغنی من کل غنی» کلمه «اغنی» کدام است؟ (آزاد ۸۶)

الف) منادای شبه مضاف و منصوب (ب) منادای مضاف و منصوب

ج) منادی و معرفه و مرفوع (د) منادای معرفه و مبنی بر ضم

۱۵ - «یا..... التي جالسة بعيداً عنّا؛ تفضّلِي هنا» عَيْنُ الخَطَأِ للفِراغِ. (سراسری ۸۹)
الف) أنتِ (ب) هي (ج) مَنْ (د) أَيْتَهَا

۱۶ - عَيْنُ المَنادِي لَيْسَ شَبِيهاً بالمُضَافِ. (سراسری ۹۰)
الف) يا طالباً العلم (ب) يا كثيراً جهده (ج) يا سبعة و سبعين (د) يا طالبةً في الكَلِيَّةِ

درس بیست و سوم:

مفعول له یا لاجله:

مفعول لاجله مصدری است که بعد از فعل می آید تا سبب وقوع فعل را توضیح دهد، مانند: «وَجَاوَزْنَا بِبَنِي إِسْرَائِيلَ الْبَحْرَ فَأَتْبَعَهُمْ فِرْعَوْنُ وَجُنُودُهُ بَغْيًا»، «بَغْيًا» مفعول لأجله می باشد.

۱ - بدون «ال» و اضافه
۲ - همراه با «ال»
۳ - مضاف
} احکام مفعول لاجله

۱ - بدون «ال» و اضافه: زمانی که مفعول لاجله بدون «ال» و اضافه باشد در اکثر موارد منصوب می آید «وَمَا نُرْسِلُ بِالْآيَاتِ إِلَّا تَخْوِيفًا»، «تَخْوِيفًا» مفعول لأجله می باشد.

۲ - همراه با «ال»: هر زمانی که مفعول لاجله همراه با «ال» بیاید در اکثر موارد مجرور به حرف جر است «أَصْفَحَ عَنْهُ لِلشَّفَقَةِ عَلَيْهِ»، «لِلشَّفَقَةِ» جار و مجرور لفظاً و محلاً مفعول لاجله است.

۳ - مضاف: اگر مفعول لاجله بصورت مضاف بیاید، نصب و جر هر دو بالسویه جایز هستند «تَصَدَّقْتُ ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ» یا «تَصَدَّقْتُ لابتِغَاءِ مَرْضَاتِ اللَّهِ».

شرایط مفعول لاجله:

مفعول لاجله برای اینکه منصوب باشد باید دارای شرایط زیر باشد و در صورت عدم تحقق مجرور می گردد.

۱ - از افعال باطنی و قلبی باشد؛ بنابراین در آیه «وَلَا تَقْتُلُوا أَوْلَادَكُمْ مِنْ إِمْلَاقٍ» چون «إِمْلَاقٍ» فعل باطنی نمی باشد مجرور شده است، برخلاف «وَلَا تَقْتُلُوا أَوْلَادَكُمْ خَشِيَّةً إِمْلَاقٍ»، «خَشِيَّةً» فعل باطنی بوده و لذا مفعول لأجله میباشد.

۲ - مصدر باشد؛ بنابراین در «أَتَيْتُكَ لِحَاجَةٍ»، «حَاجَةٍ» مصدر نمی باشد.

۳ - زمان مفعول لاجله و عملش یکسان باشد ← «جِئْتُكَ الْيَوْمَ لِإِكْرَامِي غَدًا» (زمان یکسان نیست).

۴ - فاعل مفعول لاجله و عاملش یکسان باشد ← «أَكْرَمْتُهُ لِإِكْرَامِهِ إِيَّايَ» (فاعل یکسان نسیت).

۵ - مفعول لاجله و عاملش لفظاً یکسان نباشند ← «أَدَّبْتُكَ لِتَأْدِيبِكِ إِيَّايَ» (لفظاً یکسان است).

تمرین: مفعول لاجله را در جملات زیر تعیین کنید:

۱- وَ لَا تَقْتُلُوا أَوْلَادَكُمْ خَشِيَةَ إِمْلَاقٍ نَحْنُ نَرْزُقُهُمْ وَإِيَّاكُمْ إِنَّ قَتْلَهُمْ كَانَ خِطْأً كَبِيراً (الإسراء: ۳۱)

۲- وَ الَّذِينَ صَبَرُوا ابْتِغَاءَ وَجْهِ رَبِّهِمْ وَ أَقَامُوا الصَّلَاةَ وَ أَنْفَقُوا مِمَّا رَزَقْنَاهُمْ سِرًّا وَ عَلَانِيَةً وَ يَدْرُونَ بِالْحَسَنَةِ السَّيِّئَةِ

أُولَئِكَ لَهُمْ عُقْبَى الدَّارِ (الرعد: ۲۲)

۳- قال رسول الله صلى الله عليه و آله: الجلوس في المسجد انتظار الصلوة عبادة ما لم يحدث قيل: يا رسول الله و ما

يحدث؟ قال: الاغتياب (تفسير نور الثقلين)

۴- مَا أَحْسَنَ تَوَاضُعَ الْأَعْنِيَاءِ لِلْفُقَرَاءِ طَلَبًا لِمَا عِنْدَ اللَّهِ وَ أَحْسَنُ مِنْهُ تِيَهُ الْفُقَرَاءِ عَلَى الْأَعْنِيَاءِ اتِّكَالًا عَلَى اللَّهِ

[سُبْحَانَهُ] (نهج البلاغه)

۵- قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص عَجَبًا لِمَنْ يَحْتَمِي مِنَ الطَّعَامِ مَخَافَةَ الدَّاءِ كَيْفَ لَا يَحْتَمِي مِنَ الذُّنُوبِ مَخَافَةَ النَّارِ (روضة

الواعظين و بصيرة المتعظين)

۶- قَالَ أَبُو الْحَسَنِ ع إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ وَضَعَ الزَّكَاةَ قُوتًا لِلْفُقَرَاءِ وَ تَوْفِيرًا لِلْمُؤَالِكُمْ. (الكافي)

تست ها:

۱ - ماهو اعراب جمله «ابْتِغَاءً» في الآية الكريمة «يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ». (سراسرى ۷۶)

الف) مجرور بحرف جار مقدم

ب) مضاف و منصوب محلاً

د) مفعول له و جائز النصب و الجر

ج) مفعول له و منصوب

۲ - موقعيت اعرابي «خَشِيَةَ» در آيه شريفه «وَ لَا تَقْتُلُوا أَوْلَادَكُمْ خَشِيَةَ إِمْلَاقٍ نَحْنُ نَرْزُقُهُمْ وَ إِيَّاكُمْ» کدام است؟ (آزاد ۸۶)

الف) مفعول له

ب) مفعول به

ج) مفعول فيه

د) حال

درس بيست و چهارم:

مفعول فيه:

مفعول فيه يا ظرف اسم زمان و مكان است كه معنى «فى» در خود دارد مانند: «قَالُوا لَبِثْنَا يَوْمًا»، «يَوْمًا» ظرف زمان متعلق

به «لبثنا»، «فَإِنْ اسْتَقَرَّ مَكَانَهُ فَسَوْفَ تَرَانِي»، «مَكَانَهُ» ظرف مكان متعلق به «استقر».

نکته: اگر اسم زمان یا مکان معنی «فی» در خود نداشته باشد، مانند: سایر اسامی متعارف مبتدا و خبر، یا فاعل و مفعول می باشد مانند: «هَذَا يَوْمٌ يَنْفَعُ الصَّادِقِينَ صِدْقُهُمْ»، «هَذَا» مبتدأ و «يَوْمٌ» خبر؛ جمله «يَنْفَعُ الصَّادِقِينَ صِدْقُهُمْ» مضافٌ إليه ومحلاً مجرور، یا در آیه «اسْتَجِيبُوا لِرَبِّكُمْ مِنْ قَبْلِ أَنْ يَأْتِيَ يَوْمٌ لَا مَرَدَّ لَهُ مِنَ اللَّهِ»، «يَوْمٌ» فاعل می باشد.

انواع اسامی مکان منصوب دو نوع هستند:

الف) مبهم: مانند: اسامی جهت ها و مقادیر مانند: «لِتَكُونَ لِمَنْ خَلْفَكَ آيَةً»، «خَلْفَكَ» ظرف مکان متعلق به صلة موصول، «آيَةً» خبر تکون «وَلِبَثْوَا فِي كَهْفِهِمْ ثَلَاثَ مِائَةٍ سِنِينَ وَازْدَادُوا تَسْعًا»، «ثَلَاثَ» ظرف زمان متعلق به «لبثوا»، «مِائَةً» مضاف إليه «سِنِينَ» بدل یا عطف بیان از «ثَلَاثَ»، «تَسْعًا» مفعول به یا تمییز.
نکته: جهت ها شش تا هستند: «فوق، تحت، امام، خلف، یمین و یسار».

ب) اسم مکانی که از مصدر ساخته شده است، مانند: «مَجْلِسٌ» و «مَقْعَدٌ»، مثال «وَرَفَعْنَاهُ مَكَانًا عَلِيًّا»، «مَكَانًا» ظرف مکان و متعلق به «رفعناه»، «عَلِيًّا» صفت می باشد.

ظرف منصرف و غیر منصرف:

ظرف منصرف: ظرفی است که علاوه بر ظرف بودن، نقش های دیگر نیز می پذیرد، مانند: «الْيَوْمَ» در آیه «الْيَوْمَ يَأْتِي الدِّينَ كَفْرًا مِنْ دِينِكُمْ» ظرف زمان است و در آیه «ذَلِكَ الْيَوْمَ الَّذِي كَانُوا يُوعَدُونَ» خبر برای «ذَلِكَ» است.
ظرف غیر منصرف: ظرفی است که از ظرف بودن خارج نمیشود یا اینکه به واسطه حرف جر از ظرف بودن خارج میگردد، مانند: «عِنْدَ، مَتَى وَ أَيْنَ وَ...» برای مثال در آیه «لِيُحَاجُّوكُمْ بِهِ عِنْدَ رَبِّكُمْ»، «عِنْدَ» ظرف مکان است و در آیه «كُلٌّ مِنْ عِنْدِ رَبِّنَا»، «عِنْدِ» مجرور به حرف جر است.

تمرین: مفعول فیه را در جملات زیر تعیین کنید:

۱- قَالَ الَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ مِثْلَ قَوْلِهِمْ فَاللَّهُ يَحْكُمُ بَيْنَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فِيمَا كَانُوا فِيهِ يَخْتَلِفُونَ (البقرة: ۱۱۳)

۲- أَوْ أَمِنَ أَهْلُ الْقُرَى أَنْ يَأْتِيَهُمْ بَأْسُنَا ضُحًى وَ هُمْ يَلْعَبُونَ (الأعراف: ۹۸)

۳- الَّذِي يَرَاكَ حِينَ تَقُومُ (الشعراء: ۲۱۸)

۴- بَلْ يُرِيدُ الْإِنْسَانُ لِيَفْجُرَ أَمَامَهُ (القيامة: ۵)

۵- النَّارُ يُعْرَضُونَ عَلَيْهَا غُدُوًّا وَ عَشِيًّا وَ يَوْمَ تَقُومُ السَّاعَةُ أَدْخِلُوا آلَ فِرْعَوْنَ أَشَدَّ الْعَذَابِ (غافر: ۴۶)

۶- قَالُوا إِنَّا كُنَّا قَبْلُ فِي أَهْلِنَا مُشْفِقِينَ (الطور: ۲۶)

۷- لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَ مَا فِي الْأَرْضِ وَ مَا بَيْنَهُمَا وَ مَا تَحْتَ الثَّرَى (طه: ۶)

۸- قَالَ اللَّهُ إِنِّي مُنَزَّلُهَا عَلَيْكُمْ فَمَنْ يَكْفُرْ بَعْدُ مِنْكُمْ فَإِنِّي أُعَذِّبُهُ عَذَابًا لَا أُعَذِّبُهُ أَحَدًا مِنَ الْعَالَمِينَ (المائدة: ۱۱۵)

تست ها:

۱ - «یسترنی یوم الجمعة کثیراً» وجه اعراب «یوم» کدام است؟ (سراسری ۷۲)

(الف) منصوب بنا بر ظرفیت (ب) مرفوع بنا بر فاعلیت (ج) منصوب بنا بر مفعولیت (د) هیچکدام

۲ - عَيْنَ الصَّحِيحِ عَمَّا أُشِيرَ إِلَيْهِ بِخَطِّ التَّوَالِي «قَالَ كَمْ لَبِثْتُمْ فِي الْأَرْضِ عَدَدَ سِنِينَ». (سراسری ۸۳)

(الف) مفعول فيه - مفعول به - تمییز
(ب) مفعول به - مفعول مطلق - مضاف الیه
(ج) مبتدا - مفعول فيه - تمییز
(د) مفعول فيه - تمییز - مضاف الیه

۳ - عَيْنَ الظَّرْفِ مَعْرَبًا. (سراسری ۹۰)

(الف) هو الذي يستجيب دعوانا حين ندعوه.
(ب) الانسان ضعيف حين مكن عدوه من نفسه.
(ج) التسليم هو المنجاة حيث نفوض شأننا الى الله.
(د) كان يتأمل في عواقب الأمور، منذ قرأتلك العبارة.

۴ - عَيْنَ الظَّرْفِ مَعْرَبًا. (سراسری ۹۱)

(الف) هو الذي يستجيب دعوانا حين ندعوه!
(ب) الانسان ضعيف حين مكن عدوه من نفسه!
(ج) منذ قرأتلك العبارة يتأمل في عواقب الأمور!
(د) التسليم هو المنجاة حيث يفوض شأنه الى الله تعالى!

درس بیست و پنجم:

مفعول معه:

اسم منصوبی است که بعد از واوی که به معنای «مع» است می آید مانند: «وَسَخَّرْنَا مَعَ دَاوُدَ الْجِبَالَ يُسَبِّحْنَ وَالطَّيْرَ»، «الطَّيْرَ» مفعول معه می باشد یا «فَدَرَهُمْ وَ مَا يَفْتَرُونَ»، «واو» معیت، «ما» اسم موصول، مفعول معه و محلاً منصوب می باشد.

شروط مفعول معه

۱ - در جمله زائد باشد.

۲ - قبل از آن، جمله بیاید.

۳ - «واو» تصریح در معنای معیت داشته باشد، به طوری که عطف به وسیله ی آن صحیح نباشد.

تمرین: در جملات زیر واو معیت را از واو عطف تمییز دهید:

۱- فَأَجْمِعُوا أَمْرَكُمْ وَ شُرَكَاءَكُمْ ثُمَّ لَا يَكُنْ أَمْرَكُمْ عَلَيْكُمْ عَمَّةً ثُمَّ افْضُوا إِلَيَّ وَ لَا تَنْظِرُونَ (یونس: ۷۱)

۲- وَ الَّذِينَ تَبَوَّؤُا الدَّارَ وَ الْإِيمَانَ مِنْ قَبْلِهِمْ يُحِبُّونَ مَنْ هَاجَرَ إِلَيْهِمْ (الحشر: ۹)

۳- فَاسْتَقِمْ كَمَا أَمَرْتَ وَ مَنْ تَابَ مَعَكَ وَ لَا تَطْعُوا إِنَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ (هود: ۱۱۲)

۴- فَو رَبِّكَ لَنَحْشُرَنَّهُمْ وَ الشَّيَاطِينَ ثُمَّ لَنُحْضِرَنَّهُمْ حَوْلَ جَهَنَّمَ جِثِيًّا (مریم: ۶۸)

۵- قَالُوا أَرْجِهْ وَ أَخَاهُ وَ ابْعَثْ فِي الْمَدَائِنِ حَاشِرِينَ (الشعراء: ۳۶)

۶- قَالَ إِنْ فِيهَا لُوطًا قَالُوا نَحْنُ أَعْلَمُ بِمَنْ فِيهَا لَنُنَجِّيَنَّهُ وَأَهْلَهُ إِلَّا امْرَأَتَهُ كَانَتْ مِنَ الْغَابِرِينَ (العنكبوت: ۳۲)

۷- هُمُ الَّذِينَ كَفَرُوا وَ صَدُّوكُمْ عَنِ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ وَ الْهَدْيِ مَعْكُوفًا أَنْ يَبْلُغَ مَحَلَّهُ (الفتح: ۲۵)

۸- فَإِنْ حَاجُّوكَ فَقُلْ أَسْلَمْتُ وَجْهِيَ لِلَّهِ وَ مَنْ اتَّبَعَن (آل عمران: ۲۰)

درس بیست و ششم:

حال:

حال وصفی مشتق، نکره و منصوب است که بعد از جمله تام (جمله ای که از نظر ترکیب و نقش کامل است) می آید

و بیانگر حالت صاحب خود (صاحب حال) در زمان صدور فعل است، مانند: «رَبِّ اغْفِرْ لِي وَ لِوَالِدَيَّ وَ لِمَنْ دَخَلَ بَيْتِي مُؤْمِنًا» «مُؤْمِنًا» حال و منصوب می باشد.

نکته ۱: اصل در حال نکره و مشتق بودن آن است و هنگامی که معرفه یا جامد بیاید تأویل به نکره مشتق می شود، مانند:

«قَالُوا أَ جِئْنَا لِنُعْبِدَ اللَّهَ وَ وَحْدَهُ»، «وَ وَحْدَهُ» حال مؤوله، ای «منفردا». «كَلِمَتُهُ فَاةٌ إِلَى فِي» ای «متشابهین».

نکته ۲: اگر اسم جامد دلالت بر حالت کند، حال قرار گرفتن آن صحیح است و فرقی نمیکند که قابل تأویل به مشتق باشد،

مانند: «وَ أَنَا ظَنَنَّا أَنْ لَنْ نُنْجِزَ اللَّهَ فِي الْأَرْضِ وَ لَنْ نُعْزِزَهُ هَرَبًا» (هَرَبًا مصدر در جایگاه حال و در تقدیر «هاربین» میباشد) و یا قابل تأویل به مشتق نباشد، مانند: «لبست خاتمی ذَهَبًا»، «ذَهَبًا» حال و قابل تأویل به مشتق نمی باشد.

صاحب حال (ذو الحال): صاحب حال یا فاعل است یا مفعول یا مجرور (مضاف الیه و مجرور به حرف جر).

فاعل: «أَنْ تَبْتَغُوا بِأَمْوَالِكُمْ مُحْصِنِينَ غَيْرَ مُسَافِحِينَ»، «مُحْصِنِينَ» حال اول «غَيْرَ» حال دوم «مُسَافِحِينَ» مضاف الیه و مجرور به یاء، صاحب حال «واو» فاعل در فعل «تَبْتَغُوا» می باشد.

مفعول به: «فَمَا أَرْسَلْنَاكَ عَلَيْهِمْ حَفِيظًا»، «حَفِيظًا» حال از ضمیر مفعول در «أَرْسَلْنَاكَ» می باشد.

مضاف الیه: «وَمَنْ يَقْتُلْ مُؤْمِنًا مُتَعَمِّدًا فَجَزَاؤُهُ جَهَنَّمُ خَالِدًا فِيهَا»، «خَالِدًا» حال از ضمیر مضاف الیه در «فَجَزَاؤُهُ» می باشد.

مجرور به حرف جر: «وَ جِئْنَا بِكَ عَلَى هَؤُلَاءِ شَهِيدًا»، «شَهِيدًا» حال، صاحب حال ضمیر در «بِكَ» می باشد.

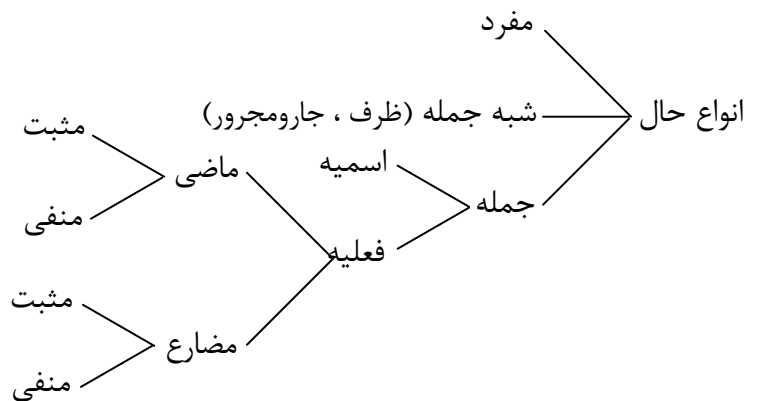
نکته: صاحب حال باید معرفه باشد و گاهی نکره می آید و آن زمانیست که از مجوزاتی که در مبتدا و خبر گذشت برخوردار

باشد، مانند: «فِي الدَّارِ رَجُلٌ» در مبتدا و خبر و «جَاءَتِي رَاكِبًا رَجُلٌ» در حال و صاحب حال «رَاكِبًا» حال مقدم و «رَجُلٌ»

صاحب حال مؤخر می باشد.

مانند: «رجلٌ كريمٌ في الدار» در مبتدا و خبر و «أتى رجلٌ كريمٌ مبتسماً» در حال و صاحب حال؛ «رجلٌ» چون موصوف واقع شده است، ابتدا به نکره آمدن آن جایز است.

انواع حال و کیفیت ارتباط آن با صاحب حال:



۱ - اگر حال مفرد یا شبه جمله باشد فقط به واسطه ضمیر با صاحب حال مرتبط می شود؛ مفرد مانند: «وَمَنْ يَخْرُجْ مِنْ بَيْتِهِ مُهَاجِرًا إِلَى اللَّهِ وَرَسُولِهِ»؛ شبه جمله مانند: «ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَكُمْ عِنْدَ بَارِكِكُمْ»، «عِنْدَ» مفعول فيه و ظرف مکان، متعلق به حال محذوف است و بواسطه ضمیر «كُمْ» با حال محذوف مرتبط می باشد «وَمَا تَحْمِلُ مِنْ أُنْثَىٰ وَلَا تَضَعُ إِلَّا بِعِلْمِهِ»، «بِعِلْمِهِ» جار و مجرور متعلق به حال محذوف «أُنْثَىٰ» ای: «إِلَّا مَتَلَبَّسَهُ بَعْلَمَهُ».

۲ - اگر حال جمله اسمیه باشد به واسطه «واو» یا ضمیر یا «واو» و ضمیر با صاحب حال مرتبط می شود؛ با «واو» مانند: «وَكَيْفَ يُحَكِّمُونَكَ وَعِنْدَهُمُ التَّوْرَةُ» جمله «عندهم التوراة» محلاً منصوب و حال از فاعل «يُحَكِّمُونَكَ» می باشد. با ضمیر مانند: «مَا يَكُونُ مِنْ نَجْوَىٰ ثَلَاثَةٍ إِلَّا هُوَ رَابِعُهُمْ» جمله «هو رابعهم» محلاً منصوب و حال می باشد، «أُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ» جمله «هم فيها خالدون» محلاً منصوب و حال از «أصحاب النار» می باشد. با «واو» و ضمیر مانند: «أَقْتَرَبَ لِلنَّاسِ حِسَابُهُمْ وَهُمْ فِي غَفْلَةٍ مُعْرِضُونَ» جمله «هم في غفلة معرضون» محلاً منصوب و حال از «الناس» می باشد.

نکته ۱: در جمله اسمیه در دو مورد واجب است که ارتباط با «واو» باشد:

الف) زمانی که خالی از ضمیری باشد که به صاحب حال ربط دهد «سَهَرْتُ وَالنَّاسُ نَائِمُونَ».

ب) زمانی که ضمیر مرتبط با صاحب حال در صدر جمله بیاید؛ مانند: «وَلَا تَكُنْ كَصَاحِبِ الْأُخُوتِ إِذْ نَادَىٰ وَهُوَ مَكْظُومٌ» جمله «هو مكظوم» محلاً منصوب و حال می باشد.

نکته ۲: به این «واو» واو حالیه گفته می شود و ضابطه شناخت آن صحیح بودن قرار دادن «إِذْ» به جای آن است.

۳ - حال جمله فعلیه

الف) ماضی مثبت ، ب) ماضی منفی ، ج) مضارع مثبت ، د) مضارع منفی

الف) ماضی مثبت: بوسیله «واو» و «قد» با صاحب حال مرتبط می شود؛ مانند: «قَالُوا وَ مَا لَنَا اَلَّا نُقَاتِلَ فِي سَبِيلِ اللّٰهِ وَ قَدْ اُخْرِجْنَا مِنْ دِيَارِنَا» جمله «قد اخرجنا» محلاً منصوب و حال می باشد.

ب) ماضی منفی: فعل ماضی منفی به «ما» فقط بوسیله «واو» با صاحب حال مرتبط می شود؛ مانند: «فَدَبَّحُوْهَا وَ مَا كَادُوْا يَفْعَلُوْنَ» جمله «ما كادوا يفعلون» محلاً منصوب و حال می باشد.

ج) مضارع مثبت: بوسیله ضمیر با حال مرتبط میشود «وَ اَصْبِرْ نَفْسَكَ مَعَ الَّذِيْنَ يَدْعُوْنَ رَبَّهُمْ بِالْغَدَاةِ وَالْعَشِيِّ يُرِيدُوْنَ وَجْهَهُ» جمله «یریدون...» محلاً منصوب و حال از فاعل «یدعون» می باشد.

و اگر قبل از مضارع مثبت «قد» باشد لازم است که قبل از «قد»، «واو» بیاید «يَا قَوْمِ لِمَ تُوذُّونَنِي وَ قَدْ تَعْلَمُوْنَ اَنِّي رَسُوْلُ اللّٰهِ اِلَيْكُمْ» جمله «تعلمون...» محلاً منصوب و حال از فاعل «تؤذوننی» می باشد.

د) مضارع منفی: اگر مضارع منفی به «لم» یا «لما» باشد هم با «واو» و هم با ضمیر مرتبط می شود:

منفی به «لم»، «وَ اِنْ كُنْتُمْ عَلٰی سَفَرٍ وَّلَمْ تَجِدُوْا كَاتِبًا فَرِهَانٌ مَّقْبُوضَةٌ» جمله «لم تجدوا كاتباً» محلاً منصوب و حال می باشد.

منفی به «لما»، «بَلْ كَذَّبُوْا بِمَا لَمْ يُحِيْطُوْا بِعِلْمِهِ وَ لَمَّا يَأْتِيهِمْ تَاْوِيْلُهُ» جمله «يأتهم تأويله» محلاً منصوب و حال از فاعل

«يحيطوا»؛ و گاهی فقط با «واو» می آید «جاء زيدٌ و لم تطلع الشمس»

و اگر مضارع منفی به «لا» یا «ما» باشد فقط با ضمیر مرتبط میشود «قمتُ لا اُبالي»، «زُرْتُكَ مَا اَخَافُ مِنْكَ شَرًّا».

نکته: علمای علم بلاغت دخول «واو» را در این حالت جایز دانسته اند مانند: «فَيَتَّبِعُوْنَ مَا تَشَابَهَ مِنْهُ ابْتِغَاءَ الْفِتْنَةِ وَ ابْتِغَاءَ تَاْوِيْلِهِ وَ مَا يَعْلَمُ تَاْوِيْلَهُ اِلَّا اللّٰهُ» جمله «يعلم تأويله...» محلاً منصوب و حال می باشد.

تعدد حال و صاحب حال:

حال مفرد یا جمله می توانند بصورت متعدد در جمله بیایند، مانند: «جاء زيدٌ راكباً مبتسماً».

«قام بكرٌ يمشى راكضاً»، «جاء عمروٌ يركضُ وراء أبيه و هو فرحٌ».

صاحب حال نیز متعدد می آید «لقيتُ زيداً مصعداً منحدرأً».

نکته: اگر حال صلاحیت حال بودن را برای همه آنچه ماقبل خود است داشته باشد، متعلق به اسمی است که در کنارش

است، بنابراین اگر در جمله یک حال باشد در مثال «لقيتُ زيداً ماشياً»، «ماشياً» حال متعلق به «زيد» خواهد بود

و اگر مراد ضمیر متکلم می بود، حال باید مقدم بیاید «لَقِيتُ مَاشِياً زَيْدًا» و اگر در جمله دو حال برای دو صاحب حال باشد، حال اول برای اسم اول و حال دوم برای اسم دوم می باشد در مثال «لَقِيتُ زَيْدًا مَاشِياً رَاكِبًا» (ماشياً حال ازت می باشد و راکباً حال از زیداً) که در صورت عدم ابهام جابجایی این ترتیب جایز است مانند: «رَكِبْتُ البَعِيرَ مترنماً»، «لَقِيتُ هِنْدًا ضاحكاً عابسةً».

تمرین: انواع حال و کیفیت ارتباط آن با صاحب حال را در جملات زیر تعیین کنید:

- ۱- ثُمَّ ارْجِعِ الْبَصَرَ كَرَّتَيْنِ يَنْقَلِبْ إِلَيْكَ الْبَصَرُ خَاسِئًا وَ هُوَ حَسِيرٌ (الملك: ۴)
- ۲- الَّذِينَ يَذْكُرُونَ اللَّهَ قِيَامًا وَ قُعُودًا وَ عَلَى جُنُوبِهِمْ (آل عمران: ۱۹۱)
- ۳- أَمَّنْ هُوَ قَانِتٌ آنَاءَ اللَّيْلِ سَاجِدًا وَ قَائِمًا يُحْذِرُ الْآخِرَةَ وَ يَرْجُوا رَحْمَةَ رَبِّهِ (الزمر: ۹)
- ۴- وَ أَمَّا مَنْ جَاءَكَ يَسْعَى (عبس: ۸)
- ۵- فَمَا لِ الَّذِينَ كَفَرُوا قَبْلَكَ مُهْطِعِينَ (المعارج: ۳۶)
- ۶- فَلَبِثَ فِيهِمْ أَلْفَ سَنَةٍ إِلَّا خَمْسِينَ عَامًا فَأَخَذَهُمُ الطُّوفَانُ وَ هُمْ ظَالِمُونَ (العنكبوت: ۱۴)
- ۷- أُولَئِكَ لَهُمْ جَنَاتٌ عَدْنٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهِمُ الْأَنْهَارُ يُحَلَّوْنَ فِيهَا مِنْ أَسَاوِرَ مِنْ ذَهَبٍ وَ يَلْبَسُونَ ثِيَابًا خُضْرًا مِنْ سُنْدُسٍ وَ إِسْتَبْرَقٍ مُتَّكِينَ فِيهَا عَلَى الْأَرَائِكِ (الكهف: ۳۱)
- ۸- إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا وَ مَاتُوا وَ هُمْ كَفَّارًا أُولَئِكَ عَلَيْهِمْ لَعْنَةُ اللَّهِ وَ الْمَلَائِكَةِ وَ النَّاسِ أَجْمَعِينَ (البقرة: ۱۶۱)
- ۹- وَ أَرْسَلْنَا الرِّيَّاحَ لَوَاقِحَ فَأَنْزَلْنَا مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَسْقَيْنَاكُمُوهُ وَ مَا أَنْتُمْ لَهُ بِخَازِنِينَ (الحجر: ۲۲)
- ۱۰- وَ قَالَ ص كُلُّ وَ أَنْتَ تَشْتَهِي وَ أَمْسِكْ وَ أَنْتَ تَشْتَهِي (طب النبي صلى الله عليه و آله و سلم)
- ۱۱- عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ: دَعِ ابْنَكَ يَلْعَبُ سَبْعَ سِنِينَ وَ أَلْزِمَهُ نَفْسَكَ سَبْعًا فَإِنْ أَفْلَحَ وَ إِلَّا فَإِنَّهُ مِمَّنْ لَا خَيْرَ فِيهِ (الكافي)

تست ها:

- ۱- «نمت ساعتین کاملاً». اعراب «ساعتین کاملاً» چیست؟ (سراسری ۷۱)

(الف) ساعتین: مفعول مطلق، کاملاً: تمییز	(ب) ساعتین: اسم زمان، کاملاً: قید حال
(ج) ساعتین: مفعول مطلق، کاملاً: حال	(د) ساعتین: مفعول به، کاملاً: قید زمان
- ۲- ما هو اعراب «ضاحكاً» فی العبارة التالية؟ «رأيت ضاحكاً طالباً». (سراسری ۷۷)

(الف) حال مفردة	(ب) مفعول ثانٍ	(ج) مفعول به لشبه الفعل «طالباً»	(د) نعت مقدم
-----------------	----------------	----------------------------------	--------------
- ۳- «مررتُ بها و هي جالسةٌ بفتاء دارها و حولها اولادها» نوع الواوین علی التوالی. (سراسری ۸۰)

(الف) استینافیة - حالیة	(ب) حالیة - استینافیة	(ج) حالیة - عاطفة	(د) عاطفة - حالیة
-------------------------	-----------------------	-------------------	-------------------

۴ - عین صاحب الحال و عاملها «فرحت أنا من رجوعک منتصراً». (سراسری ۸۲)
الف) الکاف / رجوع (ب) أنا / الفرح (ج) التاء / رجوع (د) رجوع / أنت

۵ - کدام گزینه در مورد «صفاً» صحیح است؟ «إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الَّذِينَ يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِهِ صَفًّا كَانَتْهُمْ بُنْيَانٌ مَرُصُوصٌ» (آزاد ۸۰)
الف) مفعول به لفعْل «يُقَاتِلُونَ» (ب) تمییز مفرد (ج) حال جامد مؤول الی مشتق (د) مفعول لأجله

۶ - در آیه شریفه «فَإِذَا جَاءَ وَعْدُ الْآخِرَةِ جِئْنَا بِكُمْ لَفِيفًا» کلمه «لَفِيفًا» کدام است؟ (آزاد ۸۶)
الف) تمییز (ب) حال (ج) مفعول فیه (د) مفعول به

۷ - در زمینه نوع و اعراب جملاتی که زیر آن خط کشیده شده است کدام مورد صحیح نمی باشد؟ (آزاد ۸۶)
الف) «و لَا يَخْزُنْكَ قَوْلُهُمْ إِنَّ الْعِزَّةَ لِلَّهِ جَمِيعًا» (مستأنفه و محلی از اعراب ندارد)
ب) «يَسْ وَالْقُرْآنِ الْحَكِيمِ إِنَّكَ لَمِنَ الْمُرْسَلِينَ» (جواب قسم، محلی از اعراب ندارد)
ج) «وَأَتَقُوا يَوْمًا تُرْجَعُونَ فِيهِ» (حالیه، محلاً منصوب)
د) «وَالسَّلَامُ عَلَيَّ يَوْمَ وُلِدْتُ» (مضاف الیه، محلاً مجرور)

۸ - «أَمَّا بِاللَّهِ وَحْدَهُ» ما هو اعراب «وحد»؟ (سراسری ۷۵)
الف) بدل من «الله» و مجرور (ب) حال مفردة و منصوب (ج) صفة و اعرابها تابع (د) مؤکد و مجرور بالتبعیة

درس بیست و هفتم:

تمییز: تمییز نکره جامدی است که ابهام ماقبلش را از میان می برد «عندی رطل زیتاً» (رطل: نصف من).

تمییز بر دو قسم است: الف) تمییز مفرد (رفع ابهام از اسم). ب) تمییز نسبت (رفع ابهام از جمله).

الف) تمییز مفرد در چهار موضع واقع می شود:

۱ - مساحت: «هذا ذراعاً ارضاً».

۲ - وزن: «عندی رطل عسلاً».

۳ - کیل: «اعطيتُ الفقيرَ مُدًّا قمحاً»، (به این سه مورد اسماء مقادیر می گویند).

۴ - عدد؛ بر دو قسم است: الف) صریح «فَأَنْفَجَرَتْ مِنْهُ اثْنَتَا عَشْرَةَ عَيْنًا»، «عَيْنًا» تمییز و منصوب؛ ب) کنایه: «کم سطرأ

کتبت»؟

«وَكَمْ مِنْ مَلَكٍ فِي السَّمَاوَاتِ لَا تُغْنِي شَفَاعَتُهُمْ»، «مِنْ» حرف جر و زائد «مَلَكٍ» مجرور لفظاً و منصوب محلاً تمییز.

اسمی که بعد از اسماء مقادیر قرار گیرد، چهار وجه دارد:

۱ - نصب: بنا بر تمییز بودن؛ «عندی رطلٌ زیتاً». ۲ - رفع: بنا بر بدلیت؛ «عندی رطلٌ زیتٌ».

۳ - جرّ: بنا بر مضاف؛ «عندی رطلٌ زیتٌ». ۴ - جرّ: توسط «من»؛ «عندی رطلٌ من زیتٌ».

نکته: به اسامی مقادیر موارد زیر ملحق می شود:

۱ - اسامی شبه مقدار «فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ» که مِثْقَالَ شبه مقدار نقش آن مفعول به و مضاف به ذَرَّةٍ «خَيْرًا»

تمییز.

۲ - اسامی ای که بر مماثلت دلالت میکنند؛ «مَنْ لَنَا بِمِثْلِكَ بَطْلًا».

۳ - اسامی ای که بر مغایرت دلالت میکنند؛ «مَا لَنَا غَيْرَكَ سِنْدًا».

۴ - اسامی ای که از ممیز خود متفرع شده باشند؛ «لِي خَاتَمٌ ذَهَبًا».

(ب) تمییز مفسر ابهام نسبت:

یا منقول از فاعل است: «فَاضَ الْإِنَاءُ مَاءً» (فاض ماءُ الإناء).

یا منقول از مفعول: «حَصَدْنَا الْأَرْضَ قَمْحًا» (حصدنا قَمْحَ الأرض)، «وَفَجَّرْنَا الْأَرْضَ عُيُونًا»؛ «عُيُونًا» تمییز نسبت است، نسبت

«فَجَّرْنَا» به «أَرْضَ» مبهم است و «عُيُونًا» مبین آن ابهام است و اصل آن «فَجَّرْنَا عِیُونَ الْأَرْضَ» است.

یا منقول از مبتدا: «زید ارجحُ منک عقلاً» (عقلُ زیدٍ ارجحُ من عقلک)، «وَمَنْ أَحْسَنُ دِينًا مِمَّنْ أَسْلَمَ وَجْهَهُ لِلَّهِ»، «دِينًا»

تمییز منقول از مبتدا؛ یا از چیزی منقول نیست: «لِلَّهِ دَرَّةٌ فَارِسًا»، «كُفَى بِالْمَوْتِ وَاعْظًا».

نکته: اگر تمییز منقول از فاعل یا غیر آن باشد نصب آن واجب و اگر غیرمنقول باشد نصب آن و جرّش به «من» جایز است

«لِلَّهِ دَرَّةٌ مِنْ فَارِسٍ»، «كُفَى بِالْمَوْتِ مِنْ وَاعِظٍ».

تمییز کنایات: استفهامیه

۱ - کم } خبریه

۲ - کأین } تمییز کنایات

۳ - کذا

۱ - کم:

الف) تمییز «کم» استفهامیه: تمییز «کم» استفهامی مفرد و منصوب است، مانند: «کم کتاباً قرأتُم».

نکته ۱: در صورتی که بین «کم» استفهامی و تمییز آن فعل متعدی بیاید لازم است که تمییز همراه با «من» بیاید «کم قرأتُم

من کتابٍ».

نکته ۲: اگر بر سر «کم» حرف جر بیاید، منصوب یا مجرور بودن تمییز جایزست «بکم درهماً اشتريت هذا الكتاب» یا «بکم درهم اشتريت هذا الكتاب» مجرور بودن «درهم» بر اساس «من» مقدر است.

(ب) تمییز کم خبری: تمییز «کم» خبری به دو صورت مجرور می آید:

۱ - مضاف الیه به «کم»، «کم أجیر فی بیتِ ابي»، ۲ - به وسیله «من»، «کم من مرّة شاهدته».

تمییز «کم» خبری غالباً مفرد می آید (مانند: مثالهای بالا) و جایز است به صورت جمع بیاید: کم کتب لی.

۲ - کائین:

تمییز کائین مفرد و مجرور به «من» می باشد «کائین من رجل رأیت»، «و کائین من قریة املیت لها»، «و کائین».

الواو «عاطفه» «کائین» مبتداً و محلاً مرفوع، «من» حرف جر زائد «قریة» اسم مجرور تمییز.

نکته: به ندرت جایز است تمییز «کائین» منصوب باشد.

۳ - کذا:

تمییز «کذا» همیشه مفرد و منصوب است «اشتریت کذا و کذا کتاباً».

تمرین: الف) تمییز مفرد و نسبت را در جملات زیر تعیین کنید:

۱- فَلَبِثَ فِيهِمْ أَلْفَ سَنَةٍ إِلَّا خَمْسِينَ عَامًا فَأَخَذَهُمُ الطُّوفَانُ وَ هُمْ ظَالِمُونَ (العنكبوت: ۱۴)

۲- اسْتَغْفِرْ لَهُمْ أَوْ لَا تَسْتَغْفِرْ لَهُمْ إِنْ تَسْتَغْفِرْ لَهُمْ سَبْعِينَ مَرَّةً فَلَنْ يَغْفِرَ اللَّهُ لَهُمْ (التوبة: ۸۰)

۳- إِنْ الَّذِينَ كَفَرُوا وَ مَاتُوا وَ هُمْ كُفَّارًا فَلَنْ يُقْبَلَ مِنْ أَحَدِهِمْ مِلءُ الْأَرْضِ ذَهَبًا وَ لَوْ افْتَدَى بِهِ (آل عمران: ۹۱)

۴- قَالَ رَبِّ إِنِّي وَهَنَ الْعَظْمُ مِنِّي وَ اشْتَعَلَ الرَّأْسُ شَيْبًا وَ لَمْ أَكُنْ بِدُعَائِكَ رَبِّ شَقِيًّا (مريم: ۴)

۵- وَ كَانَ لَهُ ثَمَرٌ فَقَالَ لِصَاحِبِهِ وَ هُوَ يُحَاوِرُهُ أَنَا أَكْثَرُ مِنْكَ مَالًا وَ أَغْرَ نَفَرًا (الكهف: ۳۴)

(ب) تمییز کنایات را در جملات زیر تعیین کنید:

۱- سَلْ بَنِي إِسْرَائِيلَ كَمْ آتَيْنَاهُمُ مِنْ آيَةٍ بَيِّنَةٍ وَ مَنْ يُبَدِّلْ نِعْمَةَ اللَّهِ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَتْهُ فَإِنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ (البقرة:

۲۱۱)

۲- وَ كَأَيِّنُ مِنْ دَابَّةٍ لَا تَحْمِلُ رِزْقَهَا اللَّهُ يَرْزُقُهَا وَ إِنَّا كَأَمٍ وَ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ (العنكبوت: ۶۰)

۳- وَ كَأَيِّنُ مِنْ قَرْيَةٍ عَتَتْ عَنْ أَمْرِ رَبِّهَا وَ رُسُلِهِ فَحَاسَبْنَاهَا حِسَابًا شَدِيدًا وَ عَذَّبْنَاهَا عَذَابًا نُكْرًا (الطلاق: ۸)

۴- وَ كَمْ مِنْ قَرْيَةٍ أَهْلَكْنَاهَا فَجَاءَهَا بَأْسُنَا بَيَاتًا أَوْ هُمْ قَائِلُونَ (الأعراف: ۴)

۵- وَ كَمْ أَهْلَكْنَا مِنَ الْقُرُونِ مِنْ بَعْدِ نُوحٍ وَ كَفَى بِرَبِّكَ بِذُنُوبِ عِبَادِهِ خَبِيرًا بَصِيرًا (الإسراء: ۱۷)

تست ها:

- ۱ - «اشتریت رطلین عسلاً» وجه نحوی «عسلاً» کدام است؟ (سراسری ۷۲)
 الف) مفعول به و منصوب (ب) حال از مفعول به و منصوب (ج) تمییز موزون و منصوب (د) مفعول لأجله
- ۲ - ماهو «دیناً» من الاعراب فی قول الشاعر «و لقد علمت بأنّ دین محمد من خیر أديان البریة دیناً» (سراسری ۷۴)
 الف) تمییز (ب) حال (ج) مفعول لأجله (د) مفعول مطلق
- ۳ - «و فَجَرْنَا الْأَرْضَ عُيُوناً» ماهو اعراب «عُيُوناً»؟ (سراسری ۷۵)
 الف) تمییز منقول (ب) حال مفردة (ج) مفعول به (د) مفعول له
- ۴ - ماهو الخطأ؟ (سراسری ۷۶)
 الف) کم درس مفیدِ تعلمت! (ب) کم من درس مفیدِ تعلمت! (ج) کم درس مفیدِ تعلمت؟ (د) کم درساً مفیداً تعلمت؟
- ۵ - عین التمییز؟ (آزاد ۸۳)
 الف) یتخذ المسلمون للجهاد فی طریق الله (ب) جهاداً ضدّ الکفار للقضاء علیهم
 ج) یزداد المؤمنون جهاداً فی سبیل الله (د) نجاهد الاعداء الغاصبین جهاداً
- ۶ - عین الصحیح عمّا أشیر الیه بخط علی التوالی «قالَ کَمْ لَبِثْتُمْ فی الْأَرْضِ عَدَدَ سِنینَ». (سراسری ۷۶)
 الف) مفعول فیه - مفعول به - تمییز (ب) مفعول به - مفعول مطلق - مضاف الیه
 ج) مبتدأ - مفعول فیه - تمییز (د) مفعول فیه - تمییز - مضاف الیه
- ۷ - عین الصحیح. (سراسری ۸۴)
 الف) کم توماناتٍ دفعت لها؟ (ب) کم تومان ستدفع له؟ (ج) کم تومانات ستدفع لها؟ (د) کم توماناً دفعت له؟
- ۸ - عین «کم» لایمکن أن تكون استفهامیة؟ (سراسری ۸۵)
 الف) کم قاضٍ بینکم (ب) کم بشری أبشرتهم (ج) کم مرّة فُزت (د) کم طالعت من مقالات
- ۹ - در آیه شریفه «فَضَّلَ اللَّهُ الْمُجَاهِدِينَ بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ عَلَى الْقَاعِدِينَ دَرَجَةً» کلمه «دَرَجَةً» کدام است؟ (آزاد ۸۵)
 الف) تمییز (ب) مفعول له (ج) حال (د) مفعول به

درس بیست و هشتم:

افعل التفضیل:

الف) بدون «ال» و مضاف الیه
 ب) همراه با «ال»
 ج) دارای مضاف الیه
 ۱ - مضاف الیه معرفه
 ۲ - مضاف الیه نکره

الف) فعل التفضیل در صورتی که بدون «ال» و مضاف الیه باشد همراه با «مِنْ» ظاهری یا تقدیری می آید و اسم مفضَّلٌ علیه مجرور، مفرد و مذکر می باشد «الاسدُّ أقوى من الرجل»، «الرجالُ أفضلُ من الأسد»، «انت اكرمُ من اخيك».

ب) فعل التفضیل در صورتی که همراه با «ال» باشد بدون «من» و مثنی و جمع، مذکر و مؤنث می آید «الرجالُ الأفضلان» و «المرأتان الفضلیان».

ج) ۱ - دارای مضاف الیه معرفه: فعل التفضیل در صورتی که مضاف به معرفه باشد بدون «من» می آید و مفرد و مذکر بودن یا عدم آن دو جایز است «الزیدان أفضلُ أو أفضلا الناس»، «مریمٌ أفضلُ أو فضلی الناس».

۲ - دارای مضاف الیه نکره: فعل التفضیل در صورتی که مضاف به نکره باشد بدون «من» می آید و لازم است مفرد و نکره بیاید «زیدٌ أطمعُ رجلٍ»، «هندٌ أحبَّتُ امرأهً».

نکته: فعل التفضیل مانند: فعل تعجب از افعال ثلاثی مزید، رنگها و عیوب ساخته نمیشود و چنانکه در فعل تعجب گذشت برای استعمال آنها در جمله از واژگانی چون «أكثرُ و أشدُّ و أحسنَ و أقبحَ» باید استفاده کرد.

تمرین: در جملات زیر حالت فعل تفضیل و کیفیت عمل آن را بیان کنید:

۱- فَقَالَ لِصَاحِبِهِ وَ هُوَ يُحَاوِرُهُ أَنَا أَكْثَرُ مِنْكَ مَالًا وَ أَعَزُّ نَفَرًا (الکَهِف: ۳۴)

۲- وَ لَتَجِدَنَّهْمُ أَحْرَصَ النَّاسِ عَلَى حَيَاةٍ (البقره: ۹۶)

۳- وَ كَذَلِكَ جَعَلْنَا فِي كُلِّ قَرْيَةٍ أَكْبَرًا مُجْرِمِيهَا لِيَمْكُرُوا فِيهَا (الأنعام: ۱۲۳)

۴- نَحْنُ أَعْلَمُ بِمَا يَسْتَمِعُونَ بِهِ إِذْ يَسْتَمِعُونَ إِلَيْكَ (الإسراء: ۴۷)

۵- وَ هُوَ الَّذِي يَبْدَأُ الْخَلْقَ ثُمَّ يُعِيدُهُ وَ هُوَ أَهْوَنُ عَلَيْهِ (الروم: ۲۷)

تست ها:

۱ - عَيْنُ الصَّحِيحِ. (سراسری ۸۱)

الف) أنتنَّ أنشط طالبات عرفتهنَّ ب) أنتم أكابر طلاب عرفتهم ج) أنتنَّ أنشط طالبة عرفتهنَّ د) أنتم أكابر طالب عرفتهم

۲ - عَيْنُ الْخَطَأِ. (سراسری ۸۳)

الف) أنتما الرجلان الأفاضل (ب) مريم الفتاة الأكبر (ج) مريم أكبر من فاطمة (د) فاطمة أفضل النساء

۳ - کدامیک از استعمالهایی زیر اسم تفضیل صحیح نمی باشد؟ (آزاد ۸۳)

الف) هذا احمر من ذلك (ب) علی افضل من غیره (ج) ابوذر اصدق رجل (د) علی افضل الناس

۴ - کدامیک از استعمالهایی زیر اسم تفضیل صحیح نمی باشد؟ (آزاد ۸۵)

الف) ابوذر اصدق رجل (ب) علی افضل الناس (ج) فلان اعلم (د) علی افضل من غیره

درس بیست و نهم:

افعال مدح و ذم:

افعال مدح و ذم، افعالی هستند که برای مبالغه در مدح یا ذم وضع شده اند، مانند: «نعم الرجلُ زيدٌ» و چهار فعل هستند «نعم، حبذا، بئس و ساء».

نکته: همه افعال مدح و ذم جامد هستند و تنها به صورت ماضی استعمال می گردند.

انواع فاعل «نعم، بئس و ساء»:

الف) فاعل ظاهری:

۱ - معرفه به «ال» جنس، مانند: «نعم الرجلُ زيدٌ»، «نعم المولى وَ نعم النصيرُ»، «وَ بئس المصيرُ».

۲ - مضاف به اسمی که دارای «ال» است مانند: «بئس قاضی السوء زيدٌ»، «وَ نعم أجرُ العاملين»، «وَ بئس مَثْوَى الظالمين».

۳ - مضاف به اسمی که خود مضاف به کلمه ای است که دارای «ال» می باشد «ساء قاضی احكام الظلم زيدٌ».

ب) فاعل مستتر:

فاعل «نعم، بئس و ساء» زمانی که توسط اسم تمییز یا «ما»یی که بمعنای شیء است تبیین شود و جوباً منصوب است، به عبارت دیگر اگر بعد از «نعم، بئس و ساء» تمییز یا «ما» بیاید فاعل و جوباً مستتر است.

«نعم ربعاً دارنا» (ربع: خانه) تقدیر «نعم هو ربعاً» ای «نعم الربعُ ربعاً»، «نعم ما زيدٌ» تقدیر «نعم هو شيئاً» ای «نعم الشیء

شيئاً»، «إِنْ تُبْدُوا الصَّدَقَاتِ فَنِعِمَّا هِيَ»، «فَنِعِمَّا» فاء: جواب شرط، نعم: فعل ماضی جامد برای انشای مدح و فاعل ضمیر

مستتر که آن چه بعدش است تفسیر می کند، «ما» نكرة تامه مبنی بر سکون و محلاً منصوب و تمییز و جمله «فَنِعِمَّا» در

محل جزم جواب شرط، «هی»: خبر مبتدای محذوف تقدیر آن: «الخصلة هی».

نکته ۱: نقش «ما» در اینجا تمییز است.

نکته ۲: اگر بعد از «ما» فعل بیاید این ما موصوله خواهد بود و نقش آن فاعل و محلاً مرفوع است، مثال «نِعَمَ ماصنعتَه»

«نِعَمَ الذی صنعتَه هذا» — أی «الصنیع».

جایگاه و اعراب مخصوص:

مخصوص پس از فاعل می آید و مقدم داشتن بر فاعل صحیح نمی باشد، بنابراین جمله «نعم اخواک الرجلان» غلط است، صحیح آن «نعم الرجلان أخواک» است.

نکته ۱: تقدیم مخصوص بر فعل مدح و ذم جز در «حبذا» جایزست «أخواک نعم الرجلان» ولی «زیدٌ حبذا» غلط است.

نکته ۲: اگر در جمله بمخصوص اشاره شده باشد حذف آن جایز می باشد مانند: «درسنا النحو علی استاذٍ فاضلٍ ونعم المدرسٌ»
أی «و نعم المدرس الاستاذ».

در اغلب اوقات مخصوصی که بعد از «ما» می آید، حذف می گردد، مانند: «نعمًا، بئسما».

نکته ۳: اعراب مخصوصی که پس از فعل و فاعل می آید ۴ وجه است

۱ - مبتدای مؤخر و جمله قبل خبر دو قول مشهور	}
۲ - خبر برای مبتدای واجب الحذف	
۳ - مبتدایی که خبر آن حذف شده	
۴ - بدل از فاعل	

بنا بر مثال

۱ - زیدٌ نعم الرجل.	}
۲ - نعم الرجل الممدوحُ زیدٌ.	
۳ - نعم الرجلُ زیدٌ الممدوح.	
۴ - نعم الرجل زیدٌ.	

حَبَّذَا: حَبَّذَا مرکب از «حَبَّ» و «ذَا» میباشد؛ حَبَّ فعل ماضی و «ذَا» اسم اشاره است، «ذَا» همواره مفرد و مذکر است.

نکته ۱: اگر قبل از «حَبَّذَا»، «لا» نفی آورده شود معنای ذمّ خواهد داشت، مانند: «لا حَبَّذَا المتکبر».

نکته ۲: جایز است بعد از «حَبَّذَا» تمییز بیاید تا ابهام اسم اشاره را برطرف کند «حَبَّذَا رجلاً زیدٌ».

نکته ۳: جایز است که بعد از «حبذا» حال بیاید و این حال میتواند قبل از اسم مخصوص و یا بعد از اسم مخصوص ذکر شود

«حَبِّذَا شَاعراً أَخوك»، «حَبِّذَا أَخوك شاعراً».

تمرین: در جملات زیر افعال مدح و ذم، فاعل آنها و مخصوص را تعیین کنید:

۱- وَ وَهَبْنَا لِداوُدَ سُلَيْمَانَ نِعْمَ الْعَبْدُ إِنَّهُ أَوَّابٌ (ص: ۳۰)

۲- جَهَنَّمَ يَصْلَوْنَهَا وَ بئسَ الْقَرَارُ (إبراهيم: ۲۹)

۳- إِنَّهَا سَاءَتْ مُسْتَقَرًّا وَ مُقَامًا (الفرقان: ۶۶)

۴- أبا جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَام، قَالَ: «بئسَ الْعَبْدُ عَبْدٌ لَهُ طَمَعٌ يَقُودُهُ» (كافی)

۵- قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ ع نِعْمَ الشَّيْءُ الْعَطْسَةُ تَنْفَعُ فِي الْجَسَدِ وَ تَذَكَّرُ بِاللَّهِ (كافی)

۶- عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ: نِعْمَ الشَّيْءُ الْهُدْيَةُ أَمَامَ الْحَاجَةِ وَ قَالَ تَهَادَوْا تَحَابُّوا فَإِنَّ الْهُدْيَةَ تَذْهَبُ بِالضَّغَائِنِ.

(الخصال)

تست ها:

۱- «هو مولاكم، نعم المولى و نعم النصير» ماهو الصحيح عن كلمة «النعم» الاولى؟ (سراسرى ۷۵)

الف) فعل مدح و جامد و فاعله المولى مرفوع تقديرًا
ب) فعل مدح و مبنى على الفتح المقدر و فاعله مستتر
ج) فعل ماض و متصرف و فاعله المولى
د) فعل تعجب و جامد و مبنى و فاعله محذوف

۲- ماهو الخطأ عن اعراب العبارة التالية؟ «نعم طالبةٌ مريمٌ». (سراسرى ۷۵)

الف) طالبةٌ: تمييز و منصوب ب) مريمٌ: فاعل لنعم ج) نعم طالبةٌ: خبر لمريم د) نعم: من افعال المدح و جامد

۳- عَيْنُ الْخَطَا فِي إِنْشَاءِ الذَّمِّ ل «عاقبة المنافق». (سراسرى ۸۶)

الف) بئس عاقبةً عاقبةً المنافق ب) عاقبةً المنافق لاحتبذا ج) عاقبةً المنافق بئس العاقبة د) لاحتبذا عاقبةً المنافق

۴- درزمینه عبارت نورانی امیرالمؤمنین که فرمودند «حَبِّذَانوم الأکیاس و افطارهم» کدامیک از موارد زیر صحیح میباشد؟ (آزاد ۸۱)

الف) حبّ فعل مدح، ذا فاعل و الاکیاس اسم مخصوص به مدح می باشد.
ب) حبّ فعل ذم، ذا فاعل و نو الاکیاس اسم مخصوص به ذم و مرفوع می باشد.
ج) حبّ فعل ذم، ذا اسم مخصوص به ذم و نوم الاکیاس فاعل و منصوب می باشد.
د) حبّ فعل مدح، ذا فاعل و نوم الاکیاس اسم مخصوص به مدح و مرفوع می باشد.

درس سی ام:

استثناء: اسمی است که بعد از ادوات استثناء می آید تا از حکم قبل از ادوات خارج گردد «جاء التلامذةُ إلّا اخاک».

ادوات استثناء: شش تا هستند: «أَلَّا، غَيْر، سِوَى، خَلَا، عِدا و حاشا» و ادوات «لَا سِیْمَا، بَیْدَ، لَیْسَ و لَا یَکُونُ» را ملحق به آن ها کرده اند.

انواع استثناء:

۱ - **استثناء متصل:** استثنایی است که مستثنی از جنس مستثنی منه است، مانند: «جاء التلاميذ إلیَّ أخاک».

۲ - **استثناء منقطع:** استثنایی است که مستثنی از جنس مستثنی منه نمی باشد، مانند: «حضر القوم إلیَّ مواشیهم».

۳ - **استثناء مفرغ:** استثنایی است که مستثنی منه آن حذف شده است، مانند: «لا یقع فی السوء إلیَّ فاعله».

موارد نصب مستثنی به وسیله «إلیَّ»:

۱ - زمانی که استثناء متصل و موجب باشد؛ مانند: «قام القومُ إلیَّ زیداً» (منظور از موجب؛ نبودن نفی یا نهی یا استفهام انکاری قبل از مستثنی است).

۲ - زمانی که استثناء، منقطع و موجب یا غیر موجب باشد؛ منقطع و موجب؛ مانند: «عاد الغائبون إلیَّ دوابهم» منقطع و غیر موجب؛ مانند: «ما احترقت الدارُ إلیَّ الثیاب».

۳ - زمانی که مستثنی قبل از مستثنی منه بیاید، اعم از اینکه استثناء متصل باشد یا منقطع؛ استثناء متصل؛ مانند: «ما لی إلیَّ مذهبَ الحق مذهبٌ» استثناء منقطع؛ مانند: «جاء إلیَّ فرساً القوم».

اعراب استثناء متصل غیر موجب: زمانی که استثناء متصل غیر موجب باشد، ترجیحاً اعراب مستثنی بدل از مستثنی منه است، «ما قام القومُ إلیَّ زیداً»، «لا یعاقب الله الناسَ الا الاشرارَ»، «و من یقنط من رحمة ربّه الا الضالون».

البته چنانکه گفته شد این اعراب ترجیحی است لذا گاهی اوقات مستثنی بدل نیست بلکه به عنوان استثناء منصوب می گردد «ما جاء القومُ إلیَّ زیداً».

اعراب استثنای مفرغ:

اعراب استثنای مفرغ براساس نقشی است که عامل قبل از «إلیَّ» اقتضا میکند، بعبارت دیگرما «إلیَّ» را از جمله بر می داریم تا نقش کلمه را در جمله بیابیم، بنابراین اگر عامل نیاز به مرفوع داشته باشد اعراب آن رفع، اگر نیاز به منصوب داشته باشد اعراب آن نصب و اگر نیاز به مجرور داشته باشد اعراب آن مجرور خواهد بود؛ مانند: «ما قام إلیَّ زیداً»؛ «ما رأیتُ إلیَّ زیداً»؛ «ما مررتُ إلیَّ بزید».

مستثنی به «غیر» و «سوی»:

مستثنای به «غیر» و «سوی» مضاف الیه و مجرور خواهد بود، مانند: «قام القومُ سوی زید»؛ «ما کلمنی أحدٌ غیرُ خال».

اعراب در «غیر» و «سوی» همان اعراب اسمی است که بعد از «إِلَّا» می آید؛ مثال

«لِكُلِّ دَاءٍ دَوَاءٌ غَيْرَ الْحَمَاقَةِ» ← مستثنای متصل

«الشعراء محبوبون غير غزلياتهم المجونيه» ← مستثنای منقطع

«لا يقع احدٌ في السوء غير فاعله» ← مستثنای متصل غیر موجب

«لا أتبع غير الحق» ← مستثنی مفرغ

نکته: «غیر» و «سوی» صفت برای اسم نکره قبل از خود می باشند و آن به دلیل وجود معنای اسم فاعل در آن ها است؛ مانند: «جاءني رجلٌ غيرُك» (آی: مغایرک) در این صورت آن ها معنای استثنا نخواهند داشت.

بید:

«بید» نیز مانند: «غیر» می باشد با این تفاوتها که: ۱- مختص مستثنای منقطع است؛ ۲- منصوب می باشد؛ ۳ -

صفت واقع نمی شود؛ ۴- دائماً اضافه می شود؛ ۵- به «أن» و صله آن اضافه می شود؛ مانند: «أنا أفصح من نطق بالضاد بیداً آنی من نجد».

خلا، عدا و حاشا:

«خلا»، «عدا» و «حاشا» اگر فعل تلقی شوند که اسم بعد از آنها مفعول و منصوب است و فاعل آن ها بر خلاف اصل وجوباً مستتر است؛ مانند: «فُصل القضاء خلا (عدا/حاشا) زیداً».

و اگر حرف جر تلقی شوند، اسم بعد از خود را جر می دهند؛ مانند: «فُصل القضاء خلا أو عدا أو حاشا زید».

این جار و مجرور متعلق به ماقبل خود است و گفته اند متعلق به چیزی نمی باشد.

نکته: زمانی که قبل از «عدا و خلا»، «ما» مصدری بیاید باید فعل تلقی شوند و لازم است مستثنی منصوب باشد و همراه آن ها نون وقایه می آید، مانند: «ما عدانی»، «ما خلانی».

«ما» مصدری و بعد از آن به تأویل مصدر رفته و حال و منصوب است و مصدر مأخوذ از معنای دو فعل و مقدر به اسم فاعل می باشد؛ مانند: «جاء القوم ما خلا زیداً أو ما عدا زیداً»؛ به تأویل: «خالین منه» او «مجاوزین منه»

لیس، لایکون:

«لیس» و «لایکون» به ندرت استثناء واقع شوند، در این صورت مستثنای آن ها خبرشان است که منصوب می باشد و

اسمشان ضمیری است که وجوباً مستتر است، مانند: «زرتُمونا جمیعاً لیس (لایکون) أخاکم الصغیر»، (ضمیر مستتر به اسم

فاعلی که از «زرتُمونا» فهمیده می شود باز می گردد یعنی چنین است «لیس الزائر»).

اسم مستثنی بعد از «لاسيما» دو حالت دارد: الف) معرفه، ب) نکره.

الف) معرفه: در صورتی که معرفه باشد اعراب رفع و جر جایز هستند؛ مانند: «أَجَادَ الْخُطْبَاءُ وَ لَاسِيْمًا زَيْدًا أَوْ زَيْدٍ».

ب) نکره: در صورتی که نکره باشد اعراب سه گانه (رفع و جر و نصب) جایز هستند؛ مانند: «رُبَّ عِبْرَةٍ أَصْلَحَتْ أُمَّةً وَ لَا سِيْمًا عِبْرَةٌ أَوْ عِبْرَةٌ أَوْ عِبْرَةٌ بِالْكَبْرَاءِ».

علل رفع و نصب و جر اسم بعد از لاسيما:

رفع: «ما» موصوله است یا نکره ناقصه (زیرا احتیاج به صفت دارد) و اسم بعد از «ما» خبر برای ضمیر محذوف:

«لا مثل الذی هو عِبْرَةٌ بِالْكَبْرَاءِ مَوْجُودٌ»، «لا مثل شیء هو عِبْرَةٌ بِهِمْ حَاصِلَةٌ».

نصب: «ما» تامه (بی نیاز از صفت) یا زائده کافه از اضافه می باشد که در این صورت اسم بعد از «لاسيما» تمییز است: «لا مثل شیء عِبْرَةٌ» (تامه)؛ «لا مثل عِبْرَةٌ» (زائده).

جر: «ما» زائده غیر کافه از اضافه یا تامه باشد؛ اگر «ما» زائده باشد اسم بعد از آن مضاف الیه است و اگر تامه باشد اسم بعد از

آن بدل یا عطف بیان است: «لا مثل عِبْرَةٌ» (زائده) «لا مثل شیء عِبْرَةٌ» (تامه).

نکته ۱: جایز نیست «سيما» بدون «لا» بیاید؛

نکته ۲: واو در جمله «و لاسيما» حالیه است.

تمرین: در جملات زیر، انواع استثناء و مستثنی و مستثنی منه را تعیین کنید:

۱- إِنْ عِبَادِي لَيْسَ لَكَ عَلَيْهِمْ سُلْطَانٌ إِلَّا مَنْ اتَّبَعَكَ مِنَ الْغَاوِينَ (الحجر: ۴۲)

۲- وَ لَوْ لَا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَ رَحْمَتُهُ لَاتَّبَعْتُمُ الشَّيْطَانَ إِلَّا قَلِيلًا (النساء: ۸۳)

۳- وَ مَا كَانَ قَوْلُهُمْ إِلَّا أَنْ قَالُوا رَبَّنَا اغْفِرْ لَنَا ذُنُوبَنَا وَ إِسْرَافَنَا فِي أَمْرِنَا وَ ثَبِّتْ أَقْدَامَنَا وَ انصُرْنَا عَلَى الْقَوْمِ الْكَافِرِينَ

(آل عمران: ۱۴۷)

۴- وَ مَا لِأَحَدٍ عِنْدَهُ مِنْ نِعْمَةٍ تُجْزَى إِلَّا ابْتِغَاءَ وَجْهِ رَبِّهِ الْأَعْلَى (الليل: ۲۰)

۵- لَا يَذُوقُونَ فِيهَا بَرْدًا وَ لَا شَرَابًا * إِلَّا حَمِيمًا وَ غَسَاقًا (النبا: ۲۴ و ۲۵)

۶- كَانَتْهُمْ يَوْمَ يَرَوْنَهَا لَمْ يَلْبَثُوا إِلَّا عَشِيَّةً أَوْ ضُحَاهَا (النازعات: ۴۶)

۷- وَ قَالُوا لَنْ يَدْخُلَ الْجَنَّةَ إِلَّا مَنْ كَانَ هُودًا أَوْ نَصَارَى (البقرة: ۱۱۱)

۸- قَالَ آيْتِكِ إِلَّا تَكَلَّمَ النَّاسُ ثَلَاثَةَ أَيَّامٍ إِلَّا رَمْزًا وَ اذْكُرْ رَبَّكَ كَثِيرًا وَ سَبِّحْ بِالْعَشِيِّ وَ الْإِبْكَارِ (آل عمران: ۴۱)

۹- كُلُّ الطَّعَامِ كَانَ حِلالاً لِبَنِي إِسْرَائِيلَ إِلَّا مَا حَرَّمَ إِسْرَائِيلُ عَلَى نَفْسِهِ مِنْ قَبْلِ أَنْ تُنَزَّلَ التَّوْرَةُ (آل عمران: ۹۳)

۱۰- يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَوْفُوا بِالْعُقُودِ أُحِلَّتْ لَكُمْ بَهِيمَةُ الْأَنْعَامِ إِلَّا مَا يُتْلَى عَلَيْكُمْ (المائدة: ۱)

تست ها:

۱- «مامررت بأحد الا طالبة» اعراب «طالبة» کدام است؟ (سراسری ۷۱)

(الف) طالبة (ب) طالبة (ج) طالبة (د) طالبة

۲- «أحب رجال الادب لاسيما الشعراء...» وجه اعراب «الشعراء»؟ (سراسری ۷۱)

(الف) منصوب (ب) مرفوع فقط (ج) مرفوع و مجرور هر دو جائز (د) منصوب و مجرور هر دو جائز

۳- «يكافأ المجتهد و لاسيما مجتهد خلقه كريم» وجه اعراب «مجتهد»؟ (سراسری ۷۱)

(الف) رفع و نصب و جر جائز است (ب) فقط جر (ج) فقط رفع و نصب (د) فقط نصب

۴- در جمله «ماقام إلا زيد» کدام وجه درست است؟ (سراسری ۷۲)

(الف) استثنای بعض از کل (ب) استثنای مفرغ و غیر موجب (ج) استثنای منقطع موجب تام (د) استثنای غیرموجب ناقص

۵- «ما» در آیه شریفه «لَا أَمْلِكُ لِنَفْسِي نَفْعًا وَ لَا ضَرًّا إِلَّا مَا شَاءَ اللَّهُ» چه نوع کلمه ای است و چه نقشی دارد؟ (سراسری ۷۳)

(الف) نافی، محلی از اعراب ندارد (ب) مصدری و محلاً مرفوع (ج) موصول و محلاً منصوب (د) زائد است

۶- «الله» در بیت «ألا كل شيء ما خلا الله باطل و كل نعیم لامحالة زائل» چه اعرابی دارد؟ (سراسری ۷۴)

(الف) جر (ب) جواز رفع و نصب (ج) رفع (د) نصب

۷- «فَلَهُمْ أَجْرٌ غَيْرُ مَمْنُونٍ» ما هو اعراب «غیر»؟ (سراسری ۷۵)

(الف) خبرمقدم و مرفوع (ب) مستثنی مفرغ و منصوب (ج) مبتدأ مؤخر و مرفوع لفظاً (د) نعت و مرفوع بالتبعیة

۸- «كل وعاء يضيق بما جعل فيه سوی وعاء العلم» ما هو اعراب «سوی»؟ (سراسری ۷۵)

(الف) لامحل له من الاعراب (ب) منصوب محلاً (ج) مرفوع تقدیراً (د) منصوب تقدیراً

۹- ما هو نوع الاستثناء و اعراب المستثنی فی العبارة التالية؟ «حفظنا قواعد النحو إلا باب الاستثناء» (سراسری ۷۶)

(الف) متصل موجب، نصبه جائز (ب) متصل موجب، نصبه واجب

(ج) مفرغ، نصبه جائز (د) منقطع موجب، نصبه واجب

۱۰- عین الصحیح فی إعراب «العامل»؛ «أكرم العلماء و لاسيما العامل منهم». (سراسری ۷۹)

(الف) اسم لنافیة للجنس و مبنی (ب) تمییز و منصوب، «ما» زائده

(ج) خبر لمبتدأ محذوف، تقدیره «هو» (د) مضاف الیه و مجرور، و «ما» موصوله

۱۱ - عین الصحیح فی إعراب «سوی»؛ «ماسعی أحد فی طلب العلم سوی هذه الفتاة». (سراسری ۷۹)
الف) جواز النصب و الجر، و الاستثناء هناك
ب) جواز الرفع و النصب، و الاستثناء متصل
ج) وجوب النصب، و الاستثناء مفرغ
د) وجوب الرفع، و الاستثناء منقطع

۱۲ - در بیان امیرالمؤمنین که فرمود «آنه لیس شیء بشر من الشرر الا عقابه و لیس شیء بخیر من الخیر الا ثوابه» دو کلمه «عقاب و ثواب» (آزاد ۸۱)

الف) مستثنی مفرغ بوده و تابع اعراب مستثنی منه می باشد
ب) مستثنی منقطع بوده و واجب النصب می باشد
ج) واجب النصب می باشد
د) نصب و رفع در آن جائز است

۱۳ - در آیه شریفه «الَّذِينَ يَجْتَنِبُونَ كَبَائِرَ الْإِثْمِ وَالْفَوَاحِشَ إِلَّا اللَّمَمَ» کلمه «اللَّمَمَ» کدام است؟ (آزاد ۸۵)
الف) مستثنی مفرغ
ب) مستثنی منقطع
ج) مستثنی متصل منفی
د) مستثنی متصل موجب

۱۴ - در آیه شریفه «وَمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا إِلَّا مَتَاعُ الْغُرُورِ» موقعیت ترکیبی «مَتَاعُ الْغُرُورِ» کدام است؟ (آزاد ۸۶)
الف) مستثنی متصل، منصوب
ب) مستثنی مفرغ، مرفوع
ج) مستثنی متصل، مرفوع
د) مستثنی منقطع، منصوب

۱۵ - وجه اعراب «النشيط» در جمله «تجح الطلبة و لاسيما النشيط منهم» کدام است؟ (سراسری ۷۳)
الف) رفع و جر هر دو جائز است.
ب) رفع و نصب هر دو جائز است.
ج) نصب و جر هر دو جائز است.
د) فقط نصب

۱۶ - «أجاد الخطباء و لاسيما...» عین الخطأ عن نوع «ما» بالنظر الى المستثنى. (سراسری ۹۰)
الف) خطيباً: زائدة كافة
ب) خطيب: زائدة غير كافة
ج) خطيباً ماهر: موصولة أو نكرة ناقصة
د) خطيب حديث السن: زائدة كافة

فصل سوم:

اسامی مجرور

مجرورها عبارتند از: ۱ - مجرور به حرف جر؛ ۲ - مضاف الیه

۱ - مجرور به حرف جر:

حروف جر: سه دسته هستند:

الف) حروف جری که میان اسم ظاهر و ضمیر، مشترک هستند (یعنی هم بر سر ضمیر می آیند و هم اسم ظاهر) عبارتند از
«من، إلی، عن، علی، فی، لام، باء، عدا، خلا و حاشا».

ب) حروف جری که مختص اسم ظاهر هستند، عبارتند از «رُبّ، مُدّ، مُنذ، حتی، کاف، واو و تاء قسم و کی».

ج) حروف جری که مختص ضمیر هستند عبارت است از «لولا».

متعلق حرف جر: حروف جر دارای متعلق هستند، متعلقات حروف جر عبارتند از:

۱ - فعل و مشتقات آن (ماضی، مضارع و امر).

۲ - آنچه که به مشتق تأویل می شود (جامد مؤول به مشتق).

۳ - آنچه که در آن بوی فعل است (مانند: اسم فعل، مصدر، اسم فاعل و اسم مفعول و...).

نکته: حرف جر زائد محل تعلق ندارد مانند: «ما جاء من احدٍ» و همچنین حروفی که به منزله حروف زائد هستند، مانند:

«رُبّ، لولا، لعلّ» و «کاف» تشبیه، مانند: «زیدٌ کالأسد».

۲ - مضاف الیه (اضافه):

اضافه اصطلاحاً عبارتست از نسبت اسم به اسمی دیگر با حذف تنوین و نون از اسم اول مانند: «غلامٌ زیدٌ»، «سارقو البیت».

انواع اضافه }
۱ - اضافه معنوی
۲ - اضافه لفظی

۱ - **اضافه معنوی:** عبارت است از نسبت دادن اسمی به اسم دیگر با در برداشتن معنی حرف جر، مانند: «غلام زیدٌ» یعنی «غلامٌ لزیدٌ».

۲ - **اضافه لفظی:** عبارت است از اضافه صفت به معمول خود مانند: «سارق البیت».

*** تفاوت اضافه معنوی با اضافه لفظی: اضافه معنوی اگر به معرفه اضافه شود افاده تعریف می کند؛ مانند: «بیت الجار» و اگر به نکره اضافه شود افاده تخصیص می کند؛ مانند: «بیت جار» ولی اضافه لفظی افاده تعرف و تخصیص نمی کند و فقط برای تخفیف در لفظ می باشد.

اضافه معنوی: در اضافه معنوی سه معنای حرف جر وجود دارد:

الف) زمانیکه مضاف الیه جنس مضاف باشد در اضافه معنای «من» وجود دارد مانند: «خاتمٌ ذهبٍ» ؛ «ثوبٌ خزٌّ».

ب) زمانیکه مضاف الیه، ظرف مضاف باشد، در اضافه معنای «فی» وجود دارد مانند: «صلاةُ العصر» ؛ «درسُ المساء».

ج) زمانیکه مضاف الیه، مالک یا شبه مالک مضاف باشد، در اضافه معنای «لام» وجود دارد «کتابٌ أخیک» ؛ «عبدٌ زیدٌ»

اسامی دائم الاضافه:

برخی از اسامی به خاطر اینکه به تنهایی ناقص هستند، همواره اضافه می شوند، مانند: «کل، بعض، مثل، شبه، غیر، سوی،

کلا، کلتا، نحو، قبالة، حذاء، ازاء، تجاه، تلقاء، سبجان، معاذ، مع، سائر، لَعمرُ (در قسم)، ذو، ذات، أولو

(جمع «ذو» که از لفظ «ذو» نیست)، أولات (جمع «ذات» که از لفظ «ذات» نیست)، بین، لدی، لذن، عند، وَّحَدَ، وَسَطَ، أَوَّل (أَوَّل ما: درست وقتی که)، عَلُّ (مِنْ عَلُّ: از بالا)، جهات شش گانه (خلف، أمام، فوق، تحت، یمین و شمال) دُونَ، قَبْلَ، بَعْدَ، أَى، حَسَبُ و جمیع».

اسامی ای که به جمله اضافه می شوند: بعضی از ظروف به جمله خبری اضافه می شوند و جملات خبری تأویل به مصدر می شوند؛ مثال: «زُرتُ صدیقک یوم زاره الاعیان» و «جلستُ حیثُ جلس الامیر (جلست مکان جلوس الامیر)».

الف) ظروفی که واجب است به جمله خبری اضافه شوند.

ظرفی که به جمله اضافه می شوند (ب) مذ و منذ: گاهی به مفرد اضافه می شوند و گاهی به جمله

ج) ظروف مبهم: ظرفی که جایز است به جمله اضافه شوند.

الف) ظروفی که واجب است به جمله خبری اضافه شوند عبارتند از «حیثُ، إذ، لَمَّا و إذا»؛ مانند: «کتبتُ لَمَّا کتبتُ».

ب) مذ و منذ؛ مانند: «ما رأیتُهُ مُذ رَحَلَّ»

ج) ظروف متصرفی که جایز است به جمله اضافه شوند مانند: «مُذ، مُنذُ، یوم، حین و...»؛ «جئت یوم جاء زیدُ (یوم مجيء

زید)»، «أقدمتُ حین الجیش منہزم» (حین انهزام الجیش).

ظروف متصرف، ظرفی هستند که گاهی اسم معرب به کار می روند؛ مانند: «یوم الجمعة یوم العید»

نکته ۱: منظور از این ظروف اسامی ای هستند که معنای ظرف زمان دارند بر همین اساس دیگر ظروف در حالت اعرابی

غیرنصب باشد، نیز مضاف واقع می شود «قالَ اللّهُ هذا یومٌ یَنفَعُ الصّادِقینَ صِدْقُهُم».

نکته ۲: جمله مضاف الیه نباید مشتمل بر ضمیری باشد که به مضاف برگردد، جمله «جئت یوم جاء زید فیه» غلط است.

اضافه لفظی: اضافه لفظی زمانی است که اسم اول صفت و اسم دوم معمول آن صفت باشد؛ و در سه مورد است:

۱ - اضافه اسم فاعل به مفعول خود «جاء السارق البیت».

نکته: صیغه مبالغه نیز زیر مجموعه اسم فاعل محسوب می شود «شَرَّابُ العسل».

۲ - اضافه اسم مفعول به نائب فاعل خود مانند: «هذا مسروق البیت».

۳ - اضافه صفت مشبّهه به فاعل خود مانند: «أنت الکریمُ الاصل».

نکته: در اضافه معنوی «ال» بر مضاف داخل نمی شود ولی در اضافه لفظی با شرایط جایز است «ال» بر سر مضاف داخل شود:

الف) مضاف الیه دارای «ال» باشد؛ مانند: «أنت المتبّع الحق».

ب) اسمی که به مضاف الیه اضافه شده دارای «ال» باشد؛ مانند: «أنت المکرّم غلام الأمیر».

ج) مضاف مثنی یا جمع مذکر سالم باشد؛ مانند: «الفتاحا دمشق خالد و ابو عبیده» ؛ «الساکنو بیروت آمنون».

تمرین: الف) در جملات زیر متعلق جار و مجرور را تعیین کنید:

۱- رَبُّكُمْ أَعْلَمُ بِمَا فِي نُفُوسِكُمْ إِنْ تَكُونُوا صَالِحِينَ فَإِنَّهُ كَانَ لِلأَوَّابِينَ غَفُورًا (الإسراء: ۲۵)

۲- وَ قَالُوا مَهْمَا تَأْتِنَا بِهِ مِنْ آيَةٍ لِنَسْحَرَنَّ بِهَا فَمَا نَحْنُ لَكَ بِمُؤْمِنِينَ (الأعراف: ۱۳۲)

۳- وَ لَمْ يَكُنْ لَهُ كُفُوًا أَحَدٌ (الإخلاص: ۴)

۴- قَالَ فَبِعِزَّتِكَ لَأُغَوِّبَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ * إِلَّا عِبَادَكَ مِنْهُمُ الْمُخْلَصِينَ (ص: ۸۲ و ۸۳)

۵- قَالَ النَّبِيُّ (ص): رَبِّ تَالِي الْقُرْآنِ وَ الْقُرْآنُ يَلْعَنُهُ (جامع الأخبار (للشعیری))

ب) در جملات زیر اضافه لفظی را از اضافه معنوی تمییز دهید:

۱- وَ إِنْ مِنْ قَرْبَةٍ إِلَّا نَحْنُ مُهْلِكُوهَا قَبْلَ يَوْمِ الْقِيَامَةِ أَوْ مُعَذِّبُوهَا عَذَابًا شَدِيدًا كَانَ ذَلِكَ فِي الْكِتَابِ مَسْطُورًا (الإسراء: ۵۸)

۲- فَآتَاهُمُ اللَّهُ ثَوَابَ الدُّنْيَا وَ حُسْنَ ثَوَابِ الْآخِرَةِ وَ اللَّهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ (آل عمران: ۱۴۸)

۳- مَا أَشْهَدْتُهُمْ خَلْقَ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ وَ لَا خَلَقَ أَنْفُسِهِمْ وَ مَا كُنْتُ مَتَّخِذَ الْمُضِلِّينَ عَضُدًا (الكهف: ۵۱)

۴- أَ قَمَنَ وَ عَدَنَاهُ وَ عَدَا حَسَنًا فَهُوَ لَاقِيهِ كَمَنْ مَتَّعْنَاهُ مَتَاعَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا ثُمَّ هُوَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ مِنَ الْمُحْضَرِّينَ (القصص: ۶۱)

۵- وَ أَمْطَرْنَا عَلَيْهِمْ مَطَرًا فَسَاءَ مَطَرُ الْمُنْذَرِّينَ (الشعراء: ۱۷۳)

۶- قُلْ يَتُوقَاكُمْ مَلَكُ الْمَوْتِ الَّذِي وُكِّلَ بِكُمْ ثُمَّ إِلَىٰ رَبِّكُمْ تُرْجَعُونَ (السجدة: ۱۱)

۷- وَ عَنْ رَسُولِ اللَّهِ ص أَنَّهُ قَالَ لَعَنَ اللَّهُ الْخَمْرَ وَ عَاصِرَهَا وَ مُعْتَصِرَهَا وَ بَائِعَهَا وَ مُشْتَرِيَهَا وَ شَارِبَهَا وَ سَاقِيَهَا وَ آكِلَ ثَمَنِهَا وَ

حَامِلَهَا وَ الْمَحْمُولَةَ إِلَيْهِ قَالَ النَّبِيُّ ص الَّذِي حَرَّمَ شَرْبَ الْخَمْرِ حَرَّمَ بَيْعَهَا وَ أَكْلَ ثَمَنِهَا (دعائم الإسلام)

۸- إِنْ الدُّنْيَا لَمُفْسِدَةٌ الدِّينِ مُسْلِبَةٌ الْيَقِينِ وَ إِنِّهَا لِرَأْسِ الْفِتَنِ وَ أَصْلُ الْمِحَنِ (تصنيف غرر الحكم و درر الكلم).

۹- عَنْ أَبِي الْحَسَنِ الرِّضَا ع قَالَ: السَّخِيُّ يَأْكُلُ طَعَامَ النَّاسِ لِيَأْكُلُوا مِنْ طَعَامِهِ وَ الْبَخِيلُ لَا يَأْكُلُ مِنْ طَعَامِ النَّاسِ لِيَأْكُلُوا مِنْ طَعَامِهِ. (الكافي)

۱۰- الامام علی (ع): عِنْدَ تَصْحِيحِ الضَّمَائِرِ تَبْدُو الْكِبَائِرُ تَصْفِيَةُ الْعَمَلِ أَشَدُّ مِنْ الْعَمَلِ تَخْلِيصُ النِّيَّةِ عَنِ الْفَسَادِ أَشَدُّ عَلَى

الْعَامِلِينَ مِنْ طَوْلِ الْجِهَادِ (تحف العقول)

تست ها:

۱- در جمله «ما جاء من احدی» متعلق جار و مجرور کدام است؟ (سراسری ۷۴)

الف) جاء ب) ما ج) محذوف می باشد د) متعلق ندارد

۲- عَيْنٌ مَتَعَلِّقٌ الْجَارِ وَ الْمَجْرُورِ «كَفَى بِاللَّهِ شَهِيداً بَيْنِي وَ بَيْنَكُمْ». (سراسری ۸۳)

الف) بدون متعلق (ب) شبه فعل «شَهِيداً» (ج) فعل «كَفَى» (د) محذوف

۳- عَيْنِ الْخَطَا. (سراسری ۸۷)

الف) سررت يوم زرتک (ب) سررت يوم زرتک فيه (ج) فرحت يوم لقيتک (د) فرحت يوماً لقيتک فيه

۴- عَيْنِ الْمِضَافِ يَخْتَلِفُ فِي الْعَمَلِ عَنِ الْبَاقِي. (سراسری ۸۵)

الف) إقامة الاحكام (ب) تكبير المصالح (ج) جهاد العدو (د) غفوة الناعس

فصل چهارم

توابع

درس اول:

توابع: کلماتی هستند که اعرابشان از اعراب کلمه ماقبل خود تبعیت میکند و عبارتند از ۱: - نعت ۲ - تأکید ۳ - بدل ۴ - عطف.

نعت (صفت): نعت تابعی است که:

الف) دلالت می کند بر صفتی از صفات منوعات خود و به آن نعت حقیقی گفته می شود «هذا ثوبٌ ممزقٌ».

ب) دلالت می کند بر صفتی از صفات متعلق منوعات و به آن نعت سببی گفته می شود «هذا ثوبٌ ممزقٌ أطرافه».

«ممزقٌ»، «أطراف ثوب» که متعلق به آن است را توصیف می کند.

الف) مشتق

انواع نعت

ب) مؤول به مشتق (دارای معنای مشتق)

الف) مشتق: نعت مشتق ۴ نوع می باشد

۱ - اسم فاعل: «جاءني رجلٌ فاضلٌ»

۲ - اسم مفعول: «حان الموعدُ المضروبُ و اليومُ المشهودُ»

۳ - صفت مشبّهه: «التقيتُ برجلٍ شريفٍ النسبِ»

۴ - افعال التفضيل: «تبعتهُ الطريقَ الأقومَ».

ب) مؤؤل به مشتق شش نوع می باشد:

۱ - اسامی اشاره غیر مکانی؛ مانند: «صادفتُ الفتی هذا» ای «المشار الیه»؛ و مانند: «قالَ بَلْ فَعَلَهُ كَبِيرُهُمْ هذا»

۲ - اسم موصول که در ابتدای آن «ال» می باشد؛ مانند: «عرفتُ العالمَ الذی اخترع الحاکمی» ای «المخترع».

۳ - اسم عدد؛ مانند: «رأیتُ رجلاً ثلاثَةً» ای «معدودینَ بهذا العدد».

۴ - اسم منسوب؛ مانند: «شاهدتُ رجلاً لبنانیّاً» ای «منسوباً الی لبنان».

۵ - اسم جامد دلالت کننده بر معنای مشتق؛ مانند: «الرجل الثعلبُ مکروهٌ» ای «المحتال».

۶ - ذو صاحبیه (دارای معنای صاحب) و فروع آن: «هذا رجلٌ ذو فضلٍ» ای «صاحب فضل»، «فأنبتنا به حدائقَ ذاتَ بهجَه».

سه اسم دیگر ملحق به آنها هستند:

۱ - مصدر ثلاثی غیر میمی که جایگزین مشتق شده است و در این صورت لازم است مفرد و مذکر باشد «ماءٌ سكبٌ» ای

«مسکوبٌ» (ریخته شده) «رجالٌ ثَقَّةٌ» ای «موثوق»، «شهوذٌ عدلٌ» ای «عادلون»، «وَجاءُ عَلی قَمیصِهِ بِدَمٍ کَذِبٍ» ای

«مکذوب».

۲ - «ما»یی که از آن ابهام مد نظر باشد «لأمرٍ ما جدع قصیراً أنفه» ای «عظیم». (جدع: بریدن)

۳ - «أی» و «کُلّ» که دلالت بر کمال می کنند «أنت فتیٌّ أیُّ فتیٍّ أو کُلُّ الفتی» ای «کاملٌ فی الصفه».

شرایط نعت حقیقی در تطابق با منعوت:

نعت حقیقی باید در چهار مورد از منعوت خود تبعیت کند: ۱ - اعراب، ۲ - مفرد، تشبیه و جمع، ۳ - تذکیر و تأنیث، ۴ -

تعریف و تنکیر «جاء الولدُ العاقلُ»، «رأیتُ الوالدین العاقلین».

نکات:

نکته ۱: زمانی که نعت مصدر باشد از منعوت خود پیروی نمی کند: «وَوَضَعُ الْمَوَازِينَ الْقِسْطَ لِيَوْمِ الْقِيَامَةِ فَلَا تُظْلَمُ نَفْسٌ

شَيْئاً»؛ «الْقِسْطُ» چون مصدر می باشد از منعوت خود «الْمَوَازِينَ» تبعیت نکرده است

نکته ۲: گاهی نعت و منعوت در جنس از یکدیگر تبعیت نمی کنند و در این صورت است که منعوت قابل تأویل باشد: «لِنُحْيِيَ

بِهِ بِلْدَةً مَيِّتاً وَنُسْقِيَهُ مِمَّا خَلَقْنَا أَنْعَاماً وَأَنْاسٍ كَثِيراً»؛ «بِلْدَةً» در آیه معنای «مکان» را دارد.

نکته ۳: جایز است در صورتی که نعت اضافه لفظی باشد همراه منعوت نکره به کار رود: مانند: «فَلَمَّا رَأَوْهُ غَارِضاً مُسْتَقْبِلَ

أُودِيَّتِهِمْ قَالُوا هَذَا غَارِضٌ مُمَطَّرْنَا بَلْ هُوَ مَا اسْتَعْجَلْتُمْ بِهِ رِيحٌ فِيهَا عَذَابٌ أَلِيمٌ»؛ «مستقبلٌ أودیتهم» و «ممطرنا»، اضافه لفظی

می باشند و در اصل چنین بوده اند: «مستقبلاً أودیتهم» و «ممطرٌ لنا»

شرایط نعت سببی در تطابق با منعت:

نعت سببی دو حالت دارد:

الف) اسم ظاهر یا ضمیر بارزی را رفع دهد، در این حالت موارد زیر باید رعایت شود:

۱ - اعراب و معرفه و نکره از منعت پیروی میکنند؛ ۲ - در تذکیر و تأنیث از مابعد خود پیروی میکند و همواره مفرد است

«جاء الرجلُ الفاضلُ معلّمهُ أو معلّمُ ابنه»، «جاء الرجلُ الکریمُ معلّموه أو معلّموا ابنه».

نکته: چنانکه اشاره شد در موارد بالا نعت باید مفرد باشد ولی در صورتی که معمول جمع مکسر باشد جایز است نعت جمع

بیاید «جاء الرجلُ الفُضلاءُ أباًوه».

ب) ضمیر مستتری را رفع دهد که به منعت باز می گردد؛ در این حالت مانند: نعت حقیقی میباشد و باید شرایط آن لحاظ

گردد: «رأیت الفتاه الکریمه النسب»، «رأیت فتاه کریمه نسباً»، «رأیت رجُلین کریمی الأب».

نعت مقطوع:

منظور از نعت مقطوع، رفع نعت بعنوان مبتدای خبرمحدوف و یا نصب آن بعنوان مفعول به برای فعل محذوف و است؛ نعت

مقطوع زمانی است که ذکر آن برای منعت لازم نباشد، مانند: نعتی که برای ذم یا مدح و یا ترحم است «الحمد لله الحمیدُ أو

الحمید».

جمله نعتیه:

جمله زمانی نعت واقع می شود که خبری باشد یا شبه خبری و لازم است که منعت آن نکره باشد و یا تأویل به نکره شود:

«رأیت طائراً یصیح»، «أبصرتُ هذاراً فوق غصنٍ أو علی غصنٍ».

نکته ۱: جمله خبریه باید مشتمل بر ضمیری مذکور یا مقدر باشد که به موصوف بازگردد.

نکته ۲: هنگامی که اسمی با مفرد و جمله نعت شود، اولی تقدیم مفرد بر جمله است چرا که اصل مفرد بودن نعت است:

«رأیت رجلاً فقيراً یُحسن الیه أحدٌ».

تمرین: در آیات زیر نعت حقیقی و غیر حقیقی را تعیین کنید:

۱- وَ إِنَّهُ لَفَسَّمٌ لَوْ تَعَلَّمُونَ عَظِيمٌ (الواقعة: ۷۶)

۲- قَالُوا طَائِرُكُمْ مَعَكُمْ أ إِنْ دُكِّرْتُمْ بَلْ أَنْتُمْ قَوْمٌ مُّسْرِفُونَ (یس: ۱۹)

۳- سَخَّرَهَا عَلَيْهِمْ سَنَعٌ لَّيَالٍ وَ ثَمَانِيَةَ أَيَّامٍ حُسُوماً فَتَرَى الْقَوْمَ فِيهَا صَرْعَى كَأَنَّهُمْ أُعْجَازٌ نَخْلٍ خَاوِيَةٌ (الحاقة: ۷)

۴- تَنْزِعُ النَّاسَ كَأَنَّهُمْ أُعْجَازٌ نَخْلٍ مُنْقَعِرٍ (القمر: ۲۰)

۵- قَالُوا ادْعُ لَنَا رَبَّكَ يُبَيِّنْ لَنَا مَا لَوْثُهَا قَالَ إِنَّهُ يَقُولُ إِنَّهَا بَقَرَةٌ صَفْرَاءُ فَاقِعٌ لَوْثُهَا تَسُرُّ النَّاطِرِينَ (البقرة: ۶۹)

۶- أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَخْرَجْنَا بِهِ ثَمَرَاتٍ مُخْتَلِفًا أَلْوَانُهَا وَمِنَ الْجِبَالِ جُدَدٌ بَيْضٌ وَ حُمْرٌ مُخْتَلِفٌ أَلْوَانُهَا وَ

غَرَابِيبُ سُودٌ (فاطر: ۲۷)

۷- وَ اللَّهُ لَدُنْيَاكُمْ هَذِهِ أَهْوَنُ فِي عَيْنِي مِنْ عِرَاقٍ [عِرَاقٍ] خِنْزِيرٍ فِي يَدٍ مَجْدُومٍ

تست ها:

۱- جمله «جعل الصبر...» در عبارت «رحم الله امرأ جعل الصبر مطية نجاته و التقوى عدة وفاته» چه نوع جمله ای است و چه اعرابی دارد؟ (سراسری ۷۳)

الف) تفسیریه و منصوب (ب) حالیه و منصوب (ج) معترضه و بدون محلی از اعراب (د) وصفیه و منصوب

۲- در جمله «وَجَاءَ رَجُلٌ مِنْ أَقْصَى الْمَدِينَةِ يَسْعَى» وجه اعرابی «يَسْعَى» چیست؟ (سراسری ۷۳)

الف) جمله مستأنفه بدون محل از اعراب (ب) حال از برای «رَجُلٌ» و منصوب

ج) خبر و مرفوع (د) نعت برای «رَجُلٌ» و مرفوع

۳- اعراب و نقش کلمه «زَيْتُونَةٌ» در آیه شریفه «يُوقَدُ مِنْ شَجَرَةٍ مُبَارَكَةٍ زَيْتُونَةٌ» چیست؟ (سراسری ۷۴)

الف) تمییز «شَجَرَةٌ» (ب) صفت ثانیه «شَجَرَةٌ» (ج) عطف بیان «شَجَرَةٌ» (د) عطف نسق «شَجَرَةٌ»

۴- ماهو اعراب «تَلَطَّى» فی الآیة الکریمة «فَأَنْذَرْتُكُمْ نَارًا تَلَطَّى». (سراسری ۷۶)

الف) ابتدائیة و لامحل لها من الاعراب (ب) حالیه و منصوبه (ج) مستأنفه و لامحل لها من الاعراب (د) وصفیه و منصوبه

۵- در آیه شریفه «بَقَرَةٌ صَفْرَاءُ فَاقِعٌ لَوْثُهَا تَسُرُّ النَّاطِرِينَ» کلمه «فاقع» کدام است؟ (آزاد ۸۵)

الف) بدل (ب) خبر (ج) صفت (د) عطف بیان

۶- در آیه شریفه «وَمِنْهُمْ أُمِّيُونَ لَا يَعْلَمُونَ الْكِتَابَ إِلَّا أَمَانِيٌّ» جمله «لَا يَعْلَمُونَ الْكِتَابَ إِلَّا أَمَانِيٌّ» کدام است؟ (آزاد ۸۶)

الف) جمله وصفیه و محلاً مرفوع (ب) جمله حالیه و محلاً منصوب

ج) جمله مستأنفه و محلی از اعراب ندارد (د) جمله معترضه و محلی از اعراب ندارد

۷- عین الصحیح. (سراسری ۸۱)

الف) حضرت الطالبة العالمة أخته و الطالبة الفاضلة ابوها (ب) حضرت الطالبة العالمة أخته و الطالبة الفاضل ابوها

ج) حضرت الطالب العالمة أخته و الطالبة الفاضل ابوها (د) حضرت الطالبة العالمة أخته و الطالبة الفاضلة ابوها

۸- کدام گزینه صحیح است؟ (آزاد ۸۲)

الف) نشائد حماسیة (ب) ابواب ضیقات (ج) خطباء حکیم (د) اقالیم خارات

۹- «فقال يا قوم اعبدوا الله مالكم من إلهٍ غيرُهُ». السبب في رفع «غير». (سراسری ۸۳)
الف) مبتدأ مؤخر (ب) فاعل لفعل محذوف (ج) ذكر المضاف اليه له (د) التبعیة من محلّ «إله»

۱۰- «تصدقت بصدقته..... ثوابها..... الاحتساب» عین الصحيح للفراغ. (سراسری ۸۵)
الف) نافع / شائع (ب) نافعة / شائعة (ج) نافعة / شائع (د) نافع / شائعة

۱۱- «نامت دراسات اللهجات الأدبية في القرنين التاسع عشر و العشرين» وجه اعراب «التاسع عشر و العشرين»؟ (سراسری ۷۱)
الف) صفت است (ب) بدل است (ج) قيد بیان است (د) مفعول فيه است

درس دوم:

تأکید:

الف) لفظی }
تأکید تابعی است که برای تأکید متبوع خود می آید (ب) معنوی

الف) تأکید لفظی:

تأکید لفظی عبارت است از تکرار خود واژه، مانند: «سقطت سقطت بابل» و «هُوَ هُوَ فَامَسْكُوهُ» و «نَعَمْ نَعَمْ» و یا تکرار مترادف واژه، مانند: «قمت أنت» و «ألقيت الكتاب رميته من النافذه».

ب) تأکید معنوی:

تأکید معنوی تابعی است که احتمال اینکه متبوعش دارای متعلقاتی (همراهانی غیر از خود) باشد مرتفع می سازد، مانند: «جاء الاميرُ نفسه» (در این مثال تأکید در آمدن امیر و نفی آن از دیگران مانند اطرافیان و فرستادگان امیر است).
یا احتمال اینکه از کلمه عامی اراده خصوص شده باشد، می زداید، «جاء القومُ كلهم».

۱ - تأکید نسبت }
انواع تأکید معنوی } ۲ - تأکید شمول

۱ - تأکید نسبت: با واژگان «النفس و العين» می آید؛

۲ - تأکید شمول: با واژگان «كِلَا، كِلْتَا، أَجْمَع (مؤنث: جمعاء)، جميع و عامّه» می آید.

النفس و العين:

این دو واژه اسامی مفرد، مثنی و جمع را تأکید می کنند و در هنگام تأکید به ضمیری که به مؤکد باز می گردد، اضافه می

شوند: «جاء الرجل نفسه أو عينه»، «جاء الرجلان أنفسهما»، «جاءت هندٌ عينها»، «و النساء أعينهن».

نکته ۱: هنگامی که مؤکد جمع باشد لازم است که «نفس و عین» به صورت جمع «أنفس و أعین» بیاید و هنگامی که مؤکد مثنی باشد، جمع آمدن این دو واژه ترجیحی است.

نکته ۲: جایز است «نفس و عین» با «باء» زائده بیایند و محلاً از اعراب متبوع خود تبعیت کنند؛ مانند: «جاء زيدٌ بنفسه»، «أقبل الكبراء بأنفسهم».

کِلا و کِلتا:

این دو واژه اسامی مثنی را تأکید می کند، اولی مذکر و دومی مؤنث را، همچنین باید به ضمیر مؤکد خود اضافه شوند: «سافر أخواک کلاها»، «سافر أختاک کلتاهما».

کل، أجمع (مؤنث: جمعاء)، جمیع و عامّه:

این واژگان اسامی ای که قابلیت تجزیه شدن را دارند اعم از این که مفرد باشند یا جمع، تأکید می کنند: «آمن القوم کُلهم»، «بعثُ الفرسِ کَله»، «بعثُ العبيدِ کُلهم».

تمرین: اقسام تأکید را در جملات زیر مشخص کنید:

۱- کَلَّا سَيَعْلَمُونَ * ثُمَّ كَلَّا سَيَعْلَمُونَ (النبا: ۴)

۲- ذُقْ إِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ الْكَرِيمُ (الدخان: ۴۹)

۳- قَالَ أَخْرَجْ مِنْهَا مَذْمُوماً مَذْحُوراً لَمَنْ تَبِعَكَ مِنْهُمْ لَأَمْلَأَنَّ جَهَنَّمَ مِنْكُمْ أَجْمَعِينَ (الأعراف: ۱۸)

۴- إِنَّ اللَّهَ لَا يَظْلِمُ النَّاسَ شَيْئاً وَ لَكِنَّ النَّاسَ أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ (يونس: ۴۴)

۵- الْعَمَلُ الْعَمَلُ ثُمَّ النَّهْيَةُ النَّهْيَةُ وَ الْإِسْتِقَامَةُ الْإِسْتِقَامَةُ ثُمَّ الصَّبْرُ الصَّبْرُ وَ الْوَرَعُ الْوَرَعُ إِنَّ لَكُمْ فِيهَا نِهْايَةً فَأَنْتَهُوا إِلَى نِهْايَتِكُمْ (نهج البلاغه)

تست ها:

۱- عَيْنُ الْعِبَارَةِ الَّتِي اسْتخدم فِيهَا التَّأكِيدُ. (سراسری ۸۷)

(الف) النور نفسه ينقسم كله إلى نور في نفسه

(ج) كل نور محض يشرق في كل أمر و لاغير

(ب) النور ينقسم إلى نور في نفسه لنفسه

(د) كل نور ينقسم إلى نفسه في نفسه و لاغير

۲- در بیان امیرالمؤمنین «لیس امر المرء سهلا کله إنما الأمر سهولٌ و حَزُولٌ» کلمه «کل» چه موقعیت ترکیبی را دارا است؟ (آزاد)

(۸۱)

(الف) بدل از امر و مرفوع (ب) تأکید سهل و منصوب (ج) تأکید امر و مرفوع (د) خبر لیس و منصوب

درس سوم:

۳- بدل: تابعی است که جانشین کلمه قبلش (متبوعش) شده و مقصود اصلی از حکم، همان بدل است.

انواع بدل:

- ۱- بدل کل از کل: بدلی است که به جای تمام مبدل منه (متبوعش) می آید، مانند: «لِيُنذِرَ يَوْمَ التَّلَاقِ * يَوْمَ هُمْ بَارِزُونَ» («يَوْمَ» اول، بدل کل از کل «يَوْمَ» دوم می باشد)
 - ۲- بدل جزء از کل: بدلی است که جزیی از مبدل منه است، مانند: «طاب اخوك قلبه» و مانند: «رَبِّ اجْعَلْ هَذَا بَلَدًا آمِنًا وَ ارْزُقْ أَهْلَهُ مِنَ الثَّمَرَاتِ مَنْ آمَنَ مِنْهُمْ بِاللَّهِ» («مَنْ» بدل جزء از کل «أَهْلَ» می باشد)
 - ۳- بدل اشتمال: بدلی که مبدل منه مشتمل بر آن است و بیان کننده ی یکی از متعلقات مبدل منه است، مانند: «عجبنی أخوك علمه»، «قُتِلَ أَصْحَابُ الْأَخْذُودِ * النَّارِ ذَاتِ الْوَقُودِ»: «النَّارِ»: بدل اشتمال از «أَصْحَابِ الْأَخْذُودِ» است.
 - ۴- بدل مابین: بدلی است که مابین مبدل منه می باشد، مانند: «حبيبي قمر شمس»
- نکته: تنها شرطی که باید بدل از مبدل منه تبعیت کند، اعراب است و در نکره و معرفه بودن و دیگر موارد رعایت شروط مانند: نعت نیاز نیست.

ارتباط بدل با مبدل منه با ضمیر:

- ۱- بدل جزء از کل و بدل اشتمال نیاز به ضمیری برای ارتباط دارند و این ضمیر یا ملفوظ است، مانند: «طاب اخوك قلبه»، «عجبنی أخوك علمه» و یا مقدر است، مانند: «على الناس حج البيت من استطاع اليه سبيلاً» أي «من استطاع منهم».
- ۲- بدل کل از کل نیازی به رابط ندارد زیرا که بدل کل در معنی عین مبدل منه می باشد.

تمرین: انواع بدل را در جملات زیر تعیین کنید:

- ۱- لِإِيلَافِ قُرَيْشٍ * إِيْلَافِهِمْ رِحْلَةَ الشِّتَاءِ وَالصَّيْفِ (قریش ۱ و ۲)
- ۲- وَ لَقَدْ آتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ وَ جَعَلْنَا مَعَهُ أَخَاهُ هَارُونَ وَزِيْرًا (الفرقان: ۳۵)
- ۳- وَ اتَّقُوا الَّذِي أَمَدَّكُمْ بِمَا تَعْلَمُونَ * أَمَدَّكُمْ بِأَنْعَامٍ وَ بَنِينَ (الشعراء: ۱۳۲ و ۱۳۳)
- ۴- كَمَا أَتَمَّهَا عَلَى أَبَوَيْكَ مِنْ قَبْلُ إِبْرَاهِيمَ وَ إِسْحَاقَ إِنَّ رَبَّكَ عَلِيمٌ حَكِيمٌ (يوسف: ۶)
- ۵- إِنَّا زَيْنًا السَّمَاءِ الدُّنْيَا بِزِينَةِ الْكَوَاكِبِ (الصافات: ۶)
- ۶- وَ تِلْكَ نِعْمَةٌ تَمُنُّهَا عَلَيَّ أَنْ عَبَّدتَّ بَنِي إِسْرَائِيلَ (الشعراء: ۲۲)
- ۷- قُلْ إِنَّمَا أَعْظَمُكُمْ بِوَاحِدَةٍ أَنْ تَقُومُوا لِلَّهِ مَشْنَى وَ فَرَادَى ثُمَّ تَتَفَكَّرُونَ (سوره سبأ: ۳۴)

۸- قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص: إِنَّمَا الْأُمُورُ ثَلَاثَةٌ أَمْرٌ بَيْنَ رُشْدِهِ فَيَتَّبَعُ وَ أَمْرٌ بَيْنَ غَيْهِ فَيُجْتَنَّبُ وَ أَمْرٌ مُشْكِلٌ يُرَدُّ عِلْمُهُ إِلَى اللَّهِ وَ إِلَى رَسُولِهِ (تحف العقول)

۹- يَهْلِكُ فِي رَجُلَانِ مُحِبِّ مُفْرِطٍ وَ بَاهِتٍ مُفْتَرٍ (نهج البلاغه)

۱۰- عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ: إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ كَرِهَ إِيحَاحَ النَّاسِ بَعْضِهِمْ عَلَى بَعْضٍ فِي الْمَسْأَلَةِ وَ أَحَبَّ ذَلِكَ لِنَفْسِهِ إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ يُحِبُّ أَنْ يُسْأَلَ وَ يُطْلَبَ مَا عِنْدَهُ. (الكافي)

تست ها:

۱- «اللَّهُ نَزَلَ أَحْسَنَ الْحَدِيثِ كِتَابًا مُتَشَابِهًا» وجه اعراب درست «كتاباً» کدام است؟ (سراسری ۷۲)

(الف) مفعول به و منصوب به نصب ظاهری
(ب) صفت متشابهها و منصوب بنا برتابعیت
(ج) عطف بیان و منصوب
(د) بدل از احسن الحدیث و منصوب

۲- در کدام یک از جملات زیر بدل جزء از کل به کار رفته است؟ (سراسری ۷۵)

(الف) «اهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ صِرَاطَ الَّذِينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ»
(ب) جاء المعلم التلميذ
(ج) جاء التلاميذ عشرون منهم
(د) نفعتنی المعلم علمه

۳- عین نوع البدل فی البارة التالیة «أعجبنى على عدله» (سراسری ۷۹)

(الف) اشتمال
(ب) بعض من کل
(ج) تفریع أو تفصیل
(د) کل من کل

۴- در آیه شریفه «يَسْأَلُونَكَ عَنِ الشَّهْرِ الْحَرَامِ قِتَالٍ فِيهِ» موقعیت ترکیبی «قتال فيه» کدام است؟ (سراسری ۸۱)

(الف) بدل کل از کل
(ب) صفت برای شهر الحرام
(ج) بدل اشتمال
(د) عطف بیان

۵- در آیه شریفه «وَلِلَّهِ عَلَى النَّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ مَنِ اسْتَطَاعَ إِلَيْهِ سَبِيلًا» کلمه «من» دارای کدام موقعیت ترکیبی است؟ (آزاد ۸۵)

(الف) خبر، محلاً مرفوع
(ب) بدل، محلاً مجرور
(ج) عطف بیان، تقدیراً مجرور
(د) مبتدا، تقدیراً مرفوع

۶- در آیه شریفه «اتَّبِعُوا الْمُرْسَلِينَ اتَّبِعُوا مَن لَّا يَسْأَلْكُمْ أَجْرًا» کلمه «اتَّبِعُوا مَن لَّا يَسْأَلْكُمْ أَجْرًا» دارای کدام موقعیت ترکیبی است؟ (آزاد ۸۵)

(الف) بدل
(ب) عطف بیان
(ج) صفت
(د) حال

۷- در آیه شریفه «قُلْ إِنِّي هَدَانِي رَبِّي إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ دِينًا قِيمًا مِلَّةَ إِبْرَاهِيمَ حَنِيفًا» کلمه «مِلَّةَ إِبْرَاهِيمَ» دارای کدام موقعیت ترکیبی است؟ (آزاد ۸۶)

(الف) بدل بعض از کل
(ب) بدل اشتمال
(ج) بدل کل از کل
(د) بدل مابین

۸- در آیه شریفه «وَيُسْقَوْنَ فِيهَا كَأْسًا كَانَ مِزَاجُهَا زَنْجَبِيلًا عَيْنًا فِيهَا تُسَمَّى سَلْسَبِيلًا» کلمه «عَيْنًا» دارای کدام موقعیت ترکیبی است؟ (آزاد ۸۶)

۹- در کلام امام حسن مجتبی «الأئمة بعد رسول الله إثناعشر، من صلب اخي الحسين و منهم مهدى هذه الأمة» موقعیت ترکیبی «الحسین» کدام است؟ (آزاد ۸۵)

الف) بدل کل از کل ب) عطف بیان ج) صفت د) بدل مابین

درس چهارم:

الف - عطف بیان
ب - عطف نسق
۴ - عطف

الف) عطف بیان:

عطف بیان تابع جامدی است که مشهورتر از متبوع خود می باشد مانند: «جاء صاحبك زيد» (زيد مشهورتر از صاحب است).
و مانند: «إِذْ قَالَ لَهُمْ أَخُوهُمْ نُوحٌ أَلَا تَتَّقُونَ»: «نُوحٌ» عطف بیان از «أَخُو» می باشد.
نکته: شروط عطف بیان در تبعیت از متبوع خود مانند: شروط نعت حقیقی در ارتباط با منعوتش است.

ب) عطف نسق:

تابعی است که بین آن و متبوعش یکی از حروف عطف قرار دارد؛ مانند: «جاء زيد و عمرو»، «جاء زيد و لا عمرو».
نکته ۱: تنها شرطی که معطوف باید از معطوف علیه تبعیت کند، اعراب است.
نکته ۲: هنگام عطف بر ضمیر مجرور، تکرار عامل جر، اعم از اسم باشد یا حرف باشد، لازم است؛ مانند: «رغبت فيه و في حديثه»، «المال بيني و بين زيد»، «قال هذا فراق بيني و بينك» (الكهف: ۷۸).

الاعراب و التحليل الصرفي

۱ - ماهو الصحيح عن الاعراب و التحليل الصرفي: «لاطيب للعيش مادامت منغصة لذاته بادكار الموت و الهرم» (سراسری ۷۶)
الف) الموت: اسم مفرد مؤنث، معرف بأل، معرب، منصرف، مضاف اليه في اللفظ و فاعل في المعنى.
ب) طيب: اسم مفرد مذکر، نكرة، معرب، اسم لانافية للجنس و منصوب.
ج) لذات: جمع سالم للمؤنث، مشتق و اسم مبالغة، معرف بالاضافة، اسم مادامت مرفوع.
د) منغصة: اسم مؤنث، مشتق من مصدر تنغيص، خبر مادامت مقدم و منصوب.

٢ - «هل أعجبك نظم ابنتي الاشعار؟» (سراسرى ٧٦)

- (الف) الاشعار: اسم، جمع تكثير، جامد، معرفٌ بآل، مفعول لشبه فعل «نظم» و منصوب.
(ب) أعجب: فعل ماضٍ، للغائب، مزيد ثلاثى من باب إفعال، صحيح و سالم، فعل و فاعله ضمير «ك» البارز.
(ج) ابنة: اسم مفرد مؤنث، معرفٌ بالاضافه، معرب، صحيح الآخر، مضاف اليه بإضافة حقيقية و مفعول فى المعنى.
(د) هل: حرف استفهام، غير متصرف، نكرة، مبنى على السكون.

٣ - «وَمَنْ يَعْمَلْ مِنَ الصَّالِحَاتِ وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَلَا يَخَافُ ظُلْمًا وَ لَا هَضْمًا» (سراسرى ٧٦)

- (الف) يَخَافُ: فعل مضارع، معتل و اجوف إعلاله بالاسكان و القلب، معرب، جواب شرط و مجزوم.
(ب) يَعْمَلُ: فعل مضارع، للغائب، مجرد ثلاثى، صحيح و سالم، معرب، فعل شرط و مرفوع و فاعله اسم ظاهر.
(ج) مَنْ: اسم شرط، غير متصرف، نكرة، مبنى على السكون، مبتدا و مرفوع محلاً.
(د) مُؤْمِنٌ: اسم، مفرد مذكر، مشتق و اسم فاعل من مصدر إيمان ة نكرة، مبتدا مؤخر و مرفوع.

٤ - «إِذَا السَّمَاءُ انْفَطَرَتْ..... عَلِمَتْ نَفْسٌ مَّا قَدَّمَتْ وَأَخَّرَتْ» (سراسرى ٧٧)

- (الف) أَخَّرَتْ: فعل ماضٍ، للغائبة، مزيد ثلاثى من باب تفعيل، صحيح و سالم.
(ب) السَّمَاءُ: اسم، مفرد، معرفٌ بآل، معرب، مبتداً و مرفوع، و الجملة اسمية.
(ج) إِذَا: اسم غير متصرف، من أدوات الشرط غير جازمة، مفعول فيه و منصوب محلاً.
(د) نَفْسٌ: مفرد مذكر، نكرة، صحيح الآخر، منصرف، فاعل و مرفوع.

٥ - «فَكَفَى بِاللَّهِ شَهِيدًا بَيْنَنَا وَ...» يونس: ٢٩ (سراسرى ٧٧)

- (الف) اللّٰه: اسم، معرفه علم، معرب، مجرور، بالله: جار و مجرور و شبه جملة.
(ب) بَيْنَ: غير متصرف، من الاسماء الملازمة للاضافة، معرب، نعت و منصوب بالتبعية.
(ج) شَهِيدًا: مشتق، صفت مشببه، نكرة، معرب، مفعول مطلق و منصوب.
(د) كَفَى: فعل ماضٍ، للغائب، معتل و ناقص، فعل و فاعله الله و الجملة فعلية.

٦ - «كم ريالاً كان مالك؟» (سراسرى ٧٧)

- (الف) ريالاً: مفرد مذكر، جامد غير مصدر، معرب، صحيح الآخر، حال مفردة و منصوب.
(ب) كان: فعل ماضٍ، من الأفعال الناقصة، فاعله «مال» و الجملة فعلية.
(ج) كم: اسم استفهام، نكرة، مبنى على السكون، خبر كان و مقدم و منصوب محلاً.
(د) مال: اسم، جامد غير مصدر، نكرة، منصرف، اسم كان و مرفوع لفظاً.

٧ - «إِيَّاكَ وَ الشَّرَّ! فَإِنَّهُ يَضُرُّكَ» (سراسرى ٧٧)

- (الف) الشَّرَّ: اسم، مفرد مذكر، معرفٌ بآل، معرب، صحيح الآخر، منصرف و منصوب.
(ب) إِيَّاكَ: اسم، ضمير متصل للنصب أو للجر، للمخاطب، مفعول من باب التحذير و منصوب محلاً.
(ج) هـ: ضمير متصل مرفوع، للغائب، معرفه، مبنى، اسم إنَّ و منصوب محلاً.
(د) يَضُرُّ: فعل مضارع، مجرد ثلاثى، صحيح و مضاعف، متعد، مبنى على الضم، فاعله هو المستتر.

٨ - عَيَّن الصَّحِيحَ فِي الْاِعْرَابِ وَ التَّحْلِيلِ الصَّرْفِيِّ لِلْكَلِمَاتِ الَّتِي أَشِيرُ إِلَيْهَا بِخَطِّ مِنَ الْعِبَارَةِ التَّالِيَةِ فِي الْأَسْئَلَةِ رَقْم ٨ - ١١.

«أَخَذَتِ الْحَرَكَةُ الْعِلْمِيَّةُ فِي الْعَهْدِ الْإِسْلَامِيِّ تَنْشِطًا وَ كَانَتْ مِنَ الطَّبِيعِيِّ أَنْ تَنْتَعِشَ الْعُلُومُ فِي ظِلِّ هَذَا الْحُكْمِ» (سراسرى ٧٩)
«أَخَذَتْ»:

- (الف) فعل ماضٍ، للغائبة، صحيح و مهموز الفاء، مبني / فعل من افعال الشروع و اسمه الحركة.
- (ب) للغائبة، مبني للمعلوم، مبني على السكون / من افعال المقاربة للشروع و الجملة فعلية.
- (ج) ماضٍ، مجرد ثلاثي، صحيح، متعدّد، مبني للمعلوم / من أفعال المقاربة و اسمه ظاهر: الحركة.
- (د) مجرد ثلاثي، مهموز الفاء، متعدّد، مبني على الفتح / فعل من أفعال القرب للشروع و اسمه الضمير المستتر.
- ٩ - «العلمية»:

- (الف) اسم مفرد، جامد و منسوب و مؤول بالمشق، معرب، منقوص / صفة و مرفوع بالتبعية.
- (ب) اسم، معرّف بآل، معرب، صحيح الآخر، منصرف / خبر لفعل أخذت و منصوب.
- (ج) جامد و مصدر مؤول الى المشتق، صحيح الآخر، منصرف / نعت سببي و مرفوع بالتبعية.
- (د) مفرد مؤنث، منسوب، معرّف بآل / نعت مفرد و مرفوع بالتبعية من منعوته الحركة.

١٠ - «تنشط»:

- (الف) فعل مجرد ثلاثي، صحيح و سالم، لازم، معرب / فاعله ضمير مستتر و الجملة فعلية و خبر مرفوع محلاً.
- (ب) فعل مضارع، مجرد ثلاثي، مبني للمعلوم / فعل منصوب لأنه خبر «أخذت» و الجملة فعلية.
- (ج) للغائبة، مزيد ثلاثي من باب إفعال، لازم، مبني الضم / فاعله ضمير مستتر جوازاً و الجملة فعلية.
- (د) مضارع، للغائبة، صحيح و سالم، معرب / فعل مرفوع و فاعله ضمير مستتر فيه جوازاً تقديره «هي».
- ١١ - «تنتعش»:

- (الف) مزيد ثلاثي من باب إفعال، صحيح و سالم / فعل منصوب بأن و فاعله «العلوم» و الجملة فعلية و خبر «كان».
- (ب) للغائبة، مزيد ثلاثي بحرفين، متعدّد، معرب / فعل و فاعله و الجملة مصدر مؤول، تأويله «انتعاشه».
- (ج) فعل مضارع، للغائبة، لازم، مبني للمعلوم / فاعله ضمير و الجملة فعلية و مصدر مؤول و خبر «كان».
- (د) صحيح و سالم، لازم، مبني للمعلوم، مبني على الضم / مع فاعله «العلوم» مصدر مؤول، تأويله «انتعاش العلوم».

١٢ - «رُزِقَ المسكين قوتاً حسناً» (سراسرى ٨٠)

- (الف) المسكين: مفرد مذكر، مشتق و اسم فاعل، معرّف بآل، معرب، منصرف، صحيح الآخر / نائب للفاعل و مرفوع.
- (ب) رُزِقَ: فعل ماضٍ، للغائبة، مجرد ثلاثي، صحيح و سالم، لازم، مبني للمجهول، معرب / فعل و نائب فاعله مسكين.
- (ج) حسناً: اسم، مفرد مذكر، مشتق و صفت مشبهه، نكرة، معرب، منصرف / نعت و منصوب بالتبعية من منعوته قوتاً.
- (د) قوتاً: اسم، مفرد مذكر، مشتق، نكرة، معرب، صحيح الآخر، منصرف / تمييز مفرد و منقول و منصوب بالفتح.

١٣ - «إِنَّا لَنُشَاهِدُ بَعْضَ الرَّجَالِ أُغْزِرَ دُمُوعاً مِنَ النِّشَاءِ» (سراسرى ٨٠)

- (الف) أُغْزِرَ: اسم، مشتق و اسم تفضيل من مصدر غزارة، نكرة، معرب، منصرف / خبر إنَّ و مرفوع.
- (ب) دُمُوعاً: جمع تكسير (مفرده دمع، مذكر)، مشتق و صفت مشبهه، نكرة، معرب / تمييز نسبة و منصوب.
- (ج) نُشَاهِدُ: فعل مضارع، مزيد ثلاثي من باب مفاعلة، صحيح و سالم / فعل و مرفوع و فاعله ضمير مستتر فيه وجوباً تقديره نحن.
- (د) نا: اسم غير متصرف، ضمير متصل للرفع، للمتكلم مع الغير، معرفة، مبني على الفتح / اسم إنَّ و منصوب محلاً و الجملة اسمية.

١٤ - «لَأُقَاتِلَ إِلاَّ مِنْ قَاتِلِنِي» (سراسرى ٨٠)

- (الف) أُقَاتِلَ: فعل مضارع، للمتكلم وحده، مزيد ثلاثي، صحيح و سالم، مبني للمعلوم / فعل و فاعله ضمير «أنا» المستتر وجوباً.
- (ب) قَاتِلِنِي: فعل ماضٍ، للغائب، مزيد من باب إفعال، متعدّد، مبني على الفتح / فعل و فاعله ضمير هو مستتر.
- (ج) مَنْ: اسم غير متصرف، من ادوات الشرط الجازمة، نكرة، مبني على السكون / مستثنى مفرغ و منصوب.

د) اسم غير متصرف، ضمير متصل للنصب أو لجر، للمخاطبة، معرفة، مبنى على السكون / مفعول و منصوب محلاً.

١٥ - «النَّفْسُ الباسمةُ تَرى الصَّعَابَ فيلذَّ لها التَّغَلُّبُ عليها» (سراسرى ٨٠)

(الف) باسمة: اسم، مفرد مؤنث، مشتق، معرّف بأل، معرب، منصرف / نعت و مرفوع بالتبعية من المنعوت «النفس».

(ب) تَرى: فعل مضارع، للمخاطب، مجرد ثلاثى، معتل و ناقص و كذلك مهموز، متعدّد، معرب / فعل و مرفوع تقديرًا.

(ج) نَفْسٌ: اسم، جامد و غير مصدر، معرف بالاضافة، معرب، صحيح الآخر / مبتدا و مرفوع و الجملة اسمية.

(د) يِلذُّ: للغائب، مجرد ثلاثى، معتل و مضاعف (ادغامه واجب)، مبنى للمعلوم / فعل و فاعله التَّغَلُّبُ و الجملة فعلية.

١٦ - «إِنْ تُبَدُّوا ما فى أَنْفُسِكُمْ أَوْ تُخَفُّوا يُحَاسِبِكُمْ بِهِ اللَّهُ» (آزاد ٨٠)

(الف) تُبَدُّوا: فعل مضارع، للمخاطبين، مجرد ثلاثى، معتل و ناقص، لازم / فعل شرط و مجزوم بحذف نون الاعراب.

(ب) يُحَاسِبُ: فعل مضارع، للغائب، مزيد ثلاثى من باب مفاعلة، معرب / فعل جواب شرط و مجزوم و فاعله «الله».

(ج) ما: اسم غير متصرف، من ادوات الإستفهام، معرفة، مبنى على السكون / مفعول به و منصوب محلاً.

(د) أَنْفُسٌ: اسم، جمع تكسير (مفردة نفس)، مشتق و صفت مشبهه، ممنوع من الصرف / مجرور بحرف جر.

١٧ - «كفى بالعالمِ جهلاً أن يُنَافى عِلْمه عَمَله» (آزاد ٨٠)

(الف) يُنَافى: فعل مضارع، للغائب، مزيد ثلاثى بزيادة حرف واحد من باب مفاعلة، معتل و ناقص / فعل و منصوب بأن.

(ب) كفى: فعل ماضٍ، للغائب، مجرد ثلاثى، مبنى على الفتح المقدر / فعل من افعال الناقصة و اسمه «العالم».

(ج) جهلاً: اسم، مفرد مذكر، جامد و مصدر، نكرة، معرب، صحيح الآخر / حال، شبه جملة و منصوب.

(د) عِلْمٌ: اسم، مفرد مذكر، نكرة مختصه، معرب، ممنوع من الصرف / مفعول به و منصوب.

١٨ - «كَلَّمَا الْجَنَّتَيْنِ آتَتْهُ أَكْلَهَا» (سراسرى ٨١)

(الف) كَلَّمَا: اسم، ملحق بالمتنى، معرف بالاضافة، مقصور / مبتدأ و مرفوع بالالف، و الجملة اسمية.

(ب) جَنَّتَيْنِ: متنى مؤنث، مشتق و صفت مشبهه، معرّف بأل، معرب، منصرف / مضاف اليه و مجرور بالكسرة.

(ج) أَكَلَتْ: اسم، جمع تكسير، جامد و مصدر، معرّف بالاضافة، معرب، صحيح الآخر، منصرف / فاعل و مرفوع.

(د) آتَتْ: فعل ماضٍ، للغائبة، مزيد ثلاثى من باب افعال، معتل و ناقص / فعل و فاعله ضمير مستتر و الجملة فعلية.

١٩ - «يا من يعطى الكثير بالقليل» (سراسرى ٨١)

(الف) القليل: اسم، مفرد مذكر، مشتق و صفت مشبهه، معرّف بأل، ممنوع من الصرف / مجرور بحرف الجرّ.

(ب) كثير: مفرد مذكر، مشتق و اسم مبالغة من مصدر «كثرة»، معرب، صحيح الآخر، منصرف / منصوب بنزع الخافض.

(ج) من: اسم غير متصرف، موصول عام، معرّف بالنداء، مبنى على السكون ببناء عرضى / منادى و منصوب محلاً.

(د) يعطى: مضارع، مزيد ثلاثى، معتل و ناقص (اعلاله بالاسكان) / فعل و مرفوع بالضمّة مقدرة و فاعله ضمير «هو» المستتر فيه جوازاً.

٢٠ - «إذا لم تخش عاقبة الليالى و لم تستحى فاصنع ما تشاء» (سراسرى ٨١)

(الف) إذا: اسم غير متصرف، من أدوات الشرط غير جازمة و من الاسماء الملازمة للإضافة/ظرف غير متصرف أو مفعول فيه للزمان و منصوب محلاً.

(ب) تخش: فعل مضارع، مجرد ثلاثى، معتل و اجوف (اعلاله بالحذف)، متعدّد / فعل و مجزوم ب «لم» و علامة جزمه حذف حرف العلة.

(ج) تشاء: للمخاطب، مزيد ثلاثى من باب مفاعلة، معتل و اجوف، متعدّد، معرب / فعل و مرفوع و فاعله ضمير «انت» المستتر فيه وجوباً.

(د) لىالى: جمع تكسير (مفردة «ليلة» مؤنث)، جامد و اسم المرّة، معرب، منقوص، ممنوع من الصرف / مفعول فيه و منصوب.

٢١ - ليس المبتسمون للحياة بأسعد حالاً لأنفسهم فقط؛ بل..... (سراسرى ٨١)

- (الف) أسعد: مشتق و اسم تفضيل، نكرة، ممنوع من الصرف / مجرور بالفتح بالياء الزائدة و منصوب خبر «ليس» المفرد.
(ب) مبتسمون: اسم، جمع سالم للمذكر، مشتق و اسم فاعل من مصدر «تبسم»، معرفّ بأل، معرب، صحيح الآخر / مرفوع بالواو.
(ج) حالاً: مفرد مؤنث (معنوى و مجازى)، مشتق و اسم فاعل، نكرة، معرب / تمييز نسبة و منصوب، و مميّزه الملحوظى «أسعد».
(د) ليس: فعل جامد، للغائب، مجرد ثلاثى / فعل من افعال الناقصة و هى من التواسخ و اسمه ضمير «هى» المستتر فيه جوازاً.

٢٢ - يعيش البخيل عيشة الفقراء و يحاسب حساب الأغنياء. (سراسرى ٨٢)

- (الف) يحاسب: مزيد ثلاثى بزيادة حرف واحد من باب مفاعلة، معتل واجوف، مبنى للمجهول / فعل و نائب فاعله ضمير «هو» المستتر
(ب) يعيش: فعل مضارع، للغائب، مجرد ثلاثى، معتل واجوف / فعل و مرفوع، فاعله «البخيل» و الجملة فعلية.
(ج) عيشة: اسم، مفرد مؤنث، مشتق و صفت مشبهه من مصدر «عيش»، معرفّ بالاضافة / مفعول مطلق و منصوب.
(د) أغنياء: جمع تكسير (مفردة «غنى» مذكر)، مشتق و صفت مشبهه، معرب، ممدود (ومنقوص فى مفردة) / مضاف اليه و مجرور.

٢٣ - إن هذه الحياة الخسنة هي التي تجعل الناس يتقاتلون بينهم. (سراسرى ٨٢)

- (الف) هذه: إشارة للغريبة، معرفة، مبنى على السكون / اسم إنّ و منصوب محلاً و الجملة اسمية.
(ب) الخسنة: اسم، مشتق و صفت مشبهه، معرفّ بأل، معرب، صحيح الآخر / نعت و مجرور بالتبعية.
(ج) هي: ضمير متصل للرفع، للغائبة، معرفة، مبنى على الفتح / ضمير فصل أو عماد و لامحلّ له من الإعراب.
(د) التي: موصول خاصّ أو مختصّ، للمؤنث، معرفة، مبنى على السكون / نعت و مرفوع محلاً بالتبعية.

٢٤ - كم من آلاف السنين مضت و الناس يرون أن عبادة الأصنام عمل سخيف. (سراسرى ٨٢)

- (الف) كم: اسم غير متصرف، نكرة، مبنى على السكون / «كم» خبرية و منصوب محلاً على أنه مفعول فيه.
(ب) السنين: اسم، جمع تكسير (مفردة «سنة» مؤنث)، جامد و غير مصدر، معرفّ / تمييز عدد و مجرور بالياء.
(ج) مضت: ماضٍ، للغائبة، مزيد ثلاثى من باب تفعيل، معتل و ناقص / فعل و فاعل و الجملة فعلية و خبر.
(د) يرون: مضارع، للغائبين، مجرد ثلاثى، معتل و ناقص (اعلاله بالحذف و قدحذفت همزته وجوباً) / فعل و فاعله ضمير الواو البارز.

٢٥ - «ما أشدّ لزومك للهواء المبتدعة» (سراسرى ٨٢)

- (الف) أشدّ: فعل للإنشاء التعجب، صحيح و مضاعف (ادغامه جائز)، مبنى / فعل و فاعله ضمير «هو» المستتر فيه وجوباً.
(ب) لزوم: اسم، مفرد مذكر، جامد و مصدر، معرب، صحيح الآخر، منصرف / متعجب منه و منصوب على أنه مفعول به.
(ج) ك: ضمير متصل للنصب أو للجر، للمخاطب، معرفة، مبنى / مضاف اليه و مجرور محلاً فى اللفظ و فى المعنى مفعول و منصوب.
(د) المبتدعة: مفرد مؤنث، مشتق و اسم مفعول من مصدر «ابداع»، معرفّ بأل، معرب / نعت و مجرور بالتبعية من منعوته «الأهواء».

٢٦ - عين الصحيح فيما أشير اليه بخط: «وَأَوْفُوا بِعَهْدِي أَوْفٍ بِعَهْدِكُمْ وَ إِيَّايَ فَارْهَبُون» (سراسرى ٨٢)

- (الف) ماضٍ و مبنى / فاعله ضمير الواو البارز
(ب) مجزوم بحذف حرف العلة / الواو الضمير، و نون للاعراب
(ج) مضارع و مجزوم / امر، و نون وقاية
(د) مبنى على حذف حرف العلة / النون الوقاية و مكسورة

٢٧ - عين الصحيح فيما أشير اليه بخط: «فَأَلْقَاهَا فَإِذَا هِيَ حَيَّةٌ تَسْعَى» (سراسرى ٨٢)

- (الف) ظرف للزمان / اسم مشتق / جملة وصفية
(ب) فجائية / نعت / فعل مضارع
(ج) حروف غير عامل / اسم جنس معرفة / جملة حالية
(د) حرف مفاجأة / خبر مفرد / نعت

٢٨ - «إن فعلت السوء فستلحقك الندامة» (سراسرى ٨٣)

(الف) ك: ضمير متصل للنصب أو للجر، للمخاطب، معرفة، مبنى / مضاف إليه و مجرور محلاً.
 (ب) فعلت: فعل ماضٍ، للمخاطب، لازم، معرب / فعل شرط و مجزوم محلاً. و فاعله ضمير التاء.
 (ج) تلحق: مضارع، للغائب، مجرد ثلاثي، معرب / فعل مرفوع و فاعله «الندامة».
 (د) الندامة: اسم، مفرد مؤنث، مشتق و صفت مشبهه، معرّف بأل / فاعل و مرفوع.

٢٩ - «إنّه كان في معترك تتطاحن فيه تقاليد الحياة الموروثة بمغريات الحضارة الجديدة» (سراسرى ٨٣)
 (الف) الموروثة: مشتق و اسم مفعول، معرّف بأل / نعت و مجرور بالتبعية لمنعوتها «الحياة».
 (ب) تقاليد: جمع تكسير (مفرده «تقليد» مذكر)، نكرة، ممنوع من الصرف / فاعل و مرفوع.
 (ج) تتطاحن: مضارع، للغائب، مزيد ثلاثي من باب تفاعل / فعل و فاعله «تقاليد» و الجملة فعلية.
 (د) معترك: اسم، جامد و مصدر ميمي، معرّف بالإضافة / مجرور بفي، معترك: جار و مجرور.

٣٠ - «قتل في هذه المعركة من شارك فيها من الكفارة» (سراسرى ٨٣)

(الف) المعركة: اسم، مفرد مؤنث، مشتق و اسم مكان، معرب، ممنوع من الصرف / عطف بيان.
 (ب) شارك: فعل ماضٍ، مزيد ثلاثي من باب مفاعلة، معتل و اجوف / فعل و فاعله «هو» المستتر.
 (ج) قتل: ماضٍ، للغائب، متعدّد، مبنى للمجهول / فعل و نائب فاعله «هو» المستتر.
 (د) من: اسم غير متصرف، موصول مشترك، معرفة، مبنى / نائب للفاعل و مرفوع محلاً.

٣١ - «لم يفتح المجرم فاه أمام القاضي حتّى تعجّب الحضور» (سراسرى ٨٣)

(الف) القاضي: مفرد مذكر، مشتق و اسم فاعل، معرّف بأل، منقوص / مضاف إليه و مجرور تقديرًا.
 (ب) الحضور: اسم، جمع تكسير (مفرده «حاضر»)، جامد و مصدر، معرّف بأل / فاعل و مرفوع.
 (ج) فاه: اسم من الأسماء الخمسة، جامد، معرّف بالإضافة، مقصور / مفعول به و منصوب بالألف.
 (د) يفتح: فعل مضارع، للغائب، مزيد ثلاثي من باب افتعال، متعدّد / فعل مجزوم به حرف «لم».

٣٢ - «إِذَا السَّمَاءُ انْفَطَرَتْ..... عَلِمَتْ نَفْسٌ مَّا قَدَّمَتْ وَأُخْرَتْ» (آزاد ٨٣)

(الف) عَلِمَتْ: فعل ماضٍ، للغائب، مجرد ثلاثي / فعل و فاعله «نفس» و الجملة فعلية.
 (ب) قَدَّمَتْ: مزيد ثلاثي من باب تفعيل، متعدّد / فاعله ضمير «هي» المستتر وجوبًا.
 (ج) إِذَا: اسم، غير متصرف، من أدوات الشرط غير جازمة / مبتدا و مرفوع محلاً.
 (د) نَفْسٌ: مفرد مؤنث (معنوي و مجازي)، نكرة، معرب / نائب فاعل و مرفوع.

٣٣ - لَابِدٌ لِلْمَجْتَمَعِ الْبَشَرِيِّ أَنْ يَسُودَهُ دِينَ سَامٍ وَ افكارٌ سَلِيمَةٌ. (آزاد ٨٣)

(الف) بُدّ: اسم مفرد مذكر، جامد، معرب / اسم لانافية للجنس و منصوب لفظاً و الجملة اسمية.
 (ب) يَسُودَهُ: مضارع، للغائب، معتل و اجوف (إعلاله بالإسكان) / فعل منصوب بحرف «أن».
 (ج) الْبَشَرِيِّ: مفرد، مذكر، مشتق و صفت مشبهه، معرب، منقوص / نعت و مجرور بالتبعية.
 (د) سَامٍ: مشتق، اسم فاعل، نكرة، معرب، صحيح الآخر، منصرف / مضاف إليه و مجرور.

٣٤ - هَذَا امْرٌ لَيْقَاسُ إِلَيْهِ شَيْءٌ. (آزاد ٨٣)

(الف) يُقَاسُ: فعل مضارع، مزيد ثلاثي من باب مفاعلة، مبنى للمجهول / فعل و نائب فاعله «شيء».
 (ب) هَذَا: إشارة للقريب، معرفة، معرب، مقصور / مبتدا و مرفوع محلاً.

(ج) امرٌ: مفرد، مذكر، جامد و مصدر، نكرة، معرب، منصرف / عطف بيان و مرفوع.
(د) شيءٌ: اسم، مفرد، مذكر، جامد، نكرة، معرب، صحيح الآخر / نائب للفاعل و مرفوع.

٣٥ - «الحكيم إن سمعت كلامه نفعك». (سراسرى ٨٤)

(الف) سمعت: فعل ماضٍ، للمخاطبة، مجرد ثلاثى، متعدّد، مبنى / فعل و فاعله ضمير مستتر، و الجملة فعلية.
(ب) الحكيم: مفرد، مذكر، مشتق و اسم مبالغة من مصدر «حكيم» / مشغول عنه و مرفوع وجوباً على أنه مبتدأ.
(ج) كلام: اسم، مفرد، مذكر، جامد، معرفّ بالإضافة، معرب / مشغول به و منصوب على أنه مفعول به.
(د) نفع: مجرد ثلاثى، صحيح و سالم، لازم، مبنى للمجهول، مبنى / فعل و فاعله ضمير «هو» المستتر.

٣٦ - «نعم الطالب من يعمل بما يتعلّمه». (سراسرى ٨٤)

(الف) من: اسم غيرمتصرف، من أدوات الشرط، معرفة / مخصوص للمدح و مرفوع على أنه مبتدأ مؤخر.
(ب) ما: موصول عام لغير ذوى العقول عادة، نكرة، مبنى على السكون / مجرور محلاً بحرف الباء.
(ج) نعم: فعل للإشياء المدح، مبنى على الفتح / فعل و فاعله ضمير «هو» المستتر و الجملة فعلية و خبر مقدم.
(د) يتعلّم: مزيد ثلاثى بزيادة حرفين من باب تفعل / فعل و مع فاعله جملة فعلية وصلّة، و عائدها ضمير الهاء.

٣٧ - «الراشى و المرتشى كلاهما فى النار». (سراسرى ٨٤)

(الف) الراشى: اسم، مشتق و اسم فاعل من مصدر «ارتشاء»، منسوب، معرب / مبتدأ و مرفوع تقديراً.
(ب) المرتشى: مفرد مذكر، مشتق و اسم فاعل من مصدر «ارتشاء»، منقوص / معطوف و مرفوع بضمّة مقدرة.
(ج) النار: مفرد مذكر، جامد، معرب / مجرور بحرف الجرّ، فى النار: جار و مجرور و متعلقهما «الراشى».
(د) كلا: ملحق بالمشئى، معرفّ بالإضافة، معرب، مقصور / مؤكّد معنوى و مرفوع بالأف بالتبعية.

٣٨ - «سرت و شاطئ التهر، و الشمس مشرفة فى كبد السماء». (سراسرى ٨٤)

(الف) شاطئ: مفرد مذكر، جامد، معرفّ بالإضافة، معرب، منقوص / مفعول معه و منصوب.
(ب) الشمس: اسم غيرمتصرف، مؤنث (معنوى، مجازى) / مبتدأ و مرفوع و الجملة اسمية و حالية.
(ج) سرت: ماضٍ، مجرد ثلاثى، معتل و اجوف (إعلاله بالحذف) / فعل و فاعله ضمير «ت» و الجملة فعلية.
(د) السماء: جامد و غيرمصدر، معرفّ بأل، معرب، مقصور، ممنوع من الصرف / مضاف اليه و مجرور.

٣٩ - «أن للعالمين أن ينفثوا على الإسلام و يستضيئوا بقبساته». (سراسرى ٨٤)

(الف) أن: فعل ماضٍ، للغائب، معتل و ناقص (اعلاله بالحذف)، لازم / فعل و فاعله مصدر مؤول و الجملة فعلية.
(ب) العالمين: جمع سالم للمذكر بالإلحاق، معرب، صحيح الآخر، منصرف / مجرور بحرف الجرّ و علامة جرّه الياء.
(ج) ينفثوا: للغائبين / فعل منصوب بحذف نون الإعراب و الجملة فعلية و مصدر مؤول و مفعول به و منصوب محلاً.
(د) يستضيئوا: مزيد ثلاثى من باب استفعال، معتل و اجوف (إعلاله بالقلب) / فعل و مرفوع و فاعله ضمير الواو.

٤٠ - «إذا تجتهد اجتهاد المخلصين يكتب لك فى صحيفه أعمالك أجر عظيم». (سراسرى ٨٥)

(الف) إذا: اسم غيرمتصرف، من أدوات الشرط غيرالجازمة و من الاسماء الملازمة للإضافة / مفعول فيه للمكان و منصوب محلاً.
(ب) اجتهاد: مفرد مذكر، جامد و مصدر من باب افتعال، معرفّ بالإضافة، معرب، منصرف / مفعول مطلق تأكيدى و منصوب.
(ج) يكتب: مضارع، للغائب، صحيح و سالم، متعدّد، مبنى للمجهول / فعل مرفوع و نائب فاعله ضمير «هو» المستتر.
(د) أجر: اسم، مفرد مذكر، جامد، نكرة مختصّة، معرب، صحيح الآخر، منصرف / نائب فاعل و مرفوع.

٤١ - «إنّما هي أمثلة يأتي بها النّحاة لتقريب القواعد من أذهان المتعلّمين». (سراسرى ٨٥)
 (الف) إنّما: من أدوات الحصر و هي من النواسخ، مؤلّفه من إنّ المشبّهة بالفعل و «ما» المصدرية.
 (ب) يأتي: للغائب، معتل و ناقص، متعدّد بالباء / فعل و فاعله «النّحاة» و الجملة فعلية و نعت و فى محل رفع.
 (ج) النّحاة: جمع تكسير (مفردة «ناح» مذكر)، مشتق و اسم فاعل من مصدر «نحو»، ممنوع من الصرف / فاعل و مرفوع .
 (د) القواعد: مشتق و اسم فاعل، ممنوع من الصرف / مضاف إليه و مجرور فى اللفظ، و فاعل لشبهه فعل «تقريب» و مرفوع محلاً.

٤٢ - «لم توجه بعد أمّة قد سمت إلى هذا المستوى الرفيع». (سراسرى ٨٥)
 (الف) توجه: مضارع، للغائبة، معتل و مثال (اعلاله بالحذف)، مبنى للمجهول / فعل مجزوم ب«لم» و نائب فاعله «أمّة».
 (ب) بعد: اسم غير متصرف من الاسماء الملازمة للإضافة / مفعول فيه للمكان و مبنى على الضم ببناء عرضى و منصوب محلاً.
 (ج) سمت: فعل ماضٍ، مجرد ثلاثى، معتل و ناقص (اعلاله بالحذف) / فعل و فاعله ضمير «هى» المستتر، مرجعه «أمّة».
 (د) المستوى: مشتق و اسم مكان من مصدر «استواء»، معرب، مقصور، ممنوع من الصرف / عطف بيان و مجرور تقديرًا.

عين الصحيح عن الاعراب و التحليل الصرفى فى هذه العبارة: «وَجَعَلْنَاكُمْ شُعُوبًا وَقَبَائِلَ لِتَعَارَفُوا» (رقم ٤٣ الى ٤٦) (آزاد ٨٤)
 ٤٣ - «جَعَلْنَا»

(الف) مجرد ثلاثى، متعدّد، مبنى للمجهول، مبنى على السكون / فعل و فاعل.
 (ب) للمتكلم وحده، مجرد ثلاثى، صحيح و سالم / فعل و فاعل، الجملة فعلية.
 (ج) فعل ماضٍ، للمتكلم مع الغير، مبنى / فعل و فاعله الضمير «نا» البارز.
 (د) صحيح و سالم، لازم، مبنى للمعلوم، معرب / فعل و فاعله الضمير البارز، الجملة فعلية.

٤٤ - «شُعُوبًا»

(الف) جمع تكسير (مفردة «شعب» مذكر)، نكرة، معرب / مفعول به و منصوب.
 (ب) جامد و غير مصدر، نكرة، معرب، مقصور / حال مفردة و منصوب.
 (ج) مشتق و صفت مشبّهة، معرب، صحيح الآخر، ممنوع من الصرف / مفعول به و منصوب.
 (د) اسم، جمع تكسير، مشتق و اسم مبالغة، معرب، منصرف / حال مفردة و منصوب.

٤٥ - «قَبَائِلَ»

(الف) معرب، صحيح الآخر، ممنوع من الصرف (منتهى الجموع) / حال مفردة و منصوب.
 (ب) اسم، جمع تكسير (مفردة «قبيلة» مؤنث)، نكرة / مفعول به و منصوب.
 (ج) جامد و غير مصدر، معرب، منصرف / معطوف و منصوب بالتبعية للمعطوف.
 (د) نكرة، معرب، صحيح الآخر، ممنوع من الصرف / معطوف و منصوب بالتبعية.

٤٦ - «تَعَارَفُوا»

(الف) معتل و اجوف (اعلاله بالقلب) / فعل و منصوب بحذف نون الإعراب و الجملة فعلية.
 (ب) فعل ماضٍ، للغائبين، مزيد ثلاثى من باب تفاعل / فعل و منصوب بحرف اللام.
 (ج) مزيد ثلاثى بزيادة حرفين من باب تفاعل، معرب / فعل مرفوع و فاعله الضمير البارز.
 (د) مضارع، للمخاطبين، صحيح و سالم، معرب / فعل منصوب و فاعله ضمير الواو البارز.

٤٧ - «أنت الجوادُ و منك الجود أوله فإن هلكت فما جودٌ بوجود». (سراسرى ٨٦)

(الف) الجود: مشتق و صفت مشبّهة، معرّف بأل / مبتدأ مؤخر و مرفوع و الجملة اسمية و معطوفة.

(ب) أول: اسم، من الاعداد الترتيبية، نكرة، صحيح الآخر / بدل و مرفوع بالتبعية للمبدل منه «الجود»
(ج) الجواد: مشتق و صفت مشبهة، صحيح الآخر، منصرف / نعت و مرفوع بالتبعية لمنعوته «انت»
(د) موجود: مشتق و اسم مفعول، مصدر «وجود» / خبر مفرد لما المشتبه بليس، مجرور في اللفظ و منصوب محلاً

٤٨- «لقد أسمعته لو ناديت حياً ولكن لأحياء لمن تنادى». (سراسرى ٨٦)

(الف) حياً: اسم، مفرد مذكر، جامد مصدر، نكرة مخصصة، معرب، منقوص، منصرف / مفعول به و منصوب
(ب) حياً: مشتق و صفت مشبهة، نكرة / اسم «لا» النافية للجنس و مفرد، مبني على علامة النصب ببناء عرضي و منصوب
(ج) من: اسم غير متصرف، من ادوات الشرط، معرفة / مجرور محلاً بحرف الجر، لمن: جار و مجرور و متعلقهما محذوف
(د) تنادى: للمخاطب، مزيد ثلاثي من باب مفاعلة / فعل مرفوع بضمه مقدرة، فاعله الضمير المستتر فيه وجوباً، تقديره «انت»

٤٩- «أتانى هواها قبل أن أعرف الهوى فصادف قلباً فارغاً فتمكنا». (سراسرى ٨٦)

(الف) أتى: فعل ماضٍ، معتل و ليف مفروق، مبني للمعلوم، مبني على الفتحة المقدرة / فعل و فاعله «هوى» والجملة فعلية
(ب) أعرف: للمتكلم وحده، مجرد ثلاثي / فعل منصوب ب«أن» و مع فاعله جملة فعلية و مصدر مؤول و مضاف اليه و مجرور محلاً
(ج) قبل: اسم غير متصرف، من الاسماء الملازمة للإضافة، نكرة، مبني / ظرف أو مفعول فيه للمكان و متعلقه «أتى»
(د) ي: اسم، ضمير متصل للرفع، للمتكلم وحده، معرفة، مبني على السكون / مفعول به أو منصوب محلاً بنزع الخافض

٥٠- «و كنت إذا غمزت قناه قوم كسرت كعوبها أو تستقيما». (سراسرى ٨٦)

(الف) كنت: مجرد ثلاثي، معتل و أجوف (إعلاله بالحذف) / فعل من افعال الناقصة و هي من النواسخ، اسمه ضمير «ت» البارز
(ب) إذا: اسم، من الاسماء للإضافة الى جملة فعلية / ظرف غير متصرف أو مفعول فيه للزمان و متعلقه فعل «غمزت»
(ج) كعوب: جمع تكسير (مفردة: كعب، مذكر)، جامد غير مصدر، صحيح الآخر، ممنوع من الصرف / مفعول به و منصوب
(د) تستقيما: مضارع، للمخاطب، مزيد ثلاثي من باب افتعال / فعل منصوب بحرف «أن» المقدرة فى «أو» بمعنى «إلا»

٥١- «إليك عنى يا دنيا لا حاجة لى فيك» (سراسرى ٨٧)

(الف) حاجة: مفرد مؤنث، معرف بالإضافة / اسم «لا»، و مفرد و مبني على علامة النصب و هنا الفتح، منصوب محلاً
(ب) ي: ضمير متصل للرفع، مبني على الكسر / مجرور محلاً بحرف الجر، عنى: جار و مجرور و متعلقهما «إليك»
(ج) دنيا: مفرد مؤنث، مشتق و اسم تفضيل / منادى نكرة مقصودة مبني على الضمة المقدرة
(د) إليك: اسم فعل مرتجل بمعنى الأمر، لازم، مبني / فاعله ضمير الكاف البارز

٥٢- «ما أحلى هذه الحياة لو لا الممات». (سراسرى ٨٧)

(الف) أحلى: فعل جامد على وزن الماضى لإنشاء المدح / فعل و فاعله «هذه» و الجملة فعلية و خبر مقدم
(ب) الحياة: مشتق و صفت مشبهة، معرف بأل، معرب، منصرف / عطف بيان و منصوب بالتبعية
(ج) الممات: مفرد مؤنث، جامد و مصدر ميمى، معرب / مبتدأ و مرفوع و خبره محذوف وجوباً
(د) هذه: إشارة للقريبة، معرفة، مبني على الكسر / متعجب منه و منصوب محلاً على المفعولية

٥٣- «يجب علينا أن نُوفى الكيل إذا كلنا و نزن بالقسطاس المستقيم». (سراسرى ٨٨)

(الف) يجب: فعل مضارع، للغائب، معتل و أجوف (إعلاله بالحذف)، متعد، مبني للمعلوم / فعل و فاعله ضمير «هو» المستتر فيه جوازاً والجملة فعلية
(ب) نزن: مجرد ثلاثي، للمتكلم مع الغير، معتل و ناقص (إعلاله بالحذف)، لازم، مبني للمعلوم، معرب / فعل مرفوع و فاعله الضمير المستتر فيه جوازاً تقديره «نحن»

ج) نُوفِي: للمتكلم مع الغير، مجرد ثلاثي، معتل و لفيف مقرون (إعلاله بالإسكان في اللام) / فعل و فاعله ضمير «تحن» المستتر
والجملة فعلية و مصدر مؤول
د) كلنا: مجرد ثلاثي، معتل وأجوف (إعلاله بالحذف)، متعدّد، مبني للمعلوم، مبني / فعل و فاعله ضمير «نا» البارز والجملة فعلية ومضاف اليه
وفي محلّ جر

٥٤ - «إذا أقبلت الدنيا على أحد أعارته محاسن غيره». (سراسرى ٨٨)

الف) الدنيا: مفرد مؤنث، مشتق وصفت مشبهة (مصدر: دنوّ)، معرّف بأل، معرب، ممدود، ممنوع من الصرف / فاعل و مرفوع بضمّة مقدّرة
ب) أعارت: ماضٍ للغائب، مزيد ثلاثي بزيادة حرف واحد من باب إفعال، معتل و أجوف (اعلاله بالقلب) / فعل و فاعله الضمير المستتر
فيه جوازاً تقديره «هى»

ج) محاسن: جمع تكسير (مفردة: محسن، مذكر)، مشتق وصفت مشبهة، معرب، صحيح الآخر، ممنوع من الصرف (و لكنّه يقبل
الكسر بسبب إضافته) / مفعول به و منصوب
د) إذا: اسم غير متصرف، من أدوات الشرط الجازمة و من الاسماء الملازمة للإضافة، مبني على السكون / ظرف و غير متصرف أو
مفعول فيه للزمان و منصوب محلاً، متعلقه فعل «أقبلت»

٥٥ - «يلزم أن تكون الأرض فى منطقة ظلّ القمر حتى يحدث ما يعرف بالكسوف». (سراسرى ٨٨)

الف) يحدث: مضارع، مجرد ثلاثي، معتل و مثال (إعلال بالحذف)، متعدّد، مبني للمعلوم، معرب / فعل منصوب به حرف «أن» المقدّرة و
فاعله «ما» و الجملة فعلية و مجرور محلاً بحرف الجرّ

ب) تكون: للغائب، مجرد ثلاثي، معتل و أجوف (اعلاله بالإسكان بحذف الحركة) / فعل من لأفعال الناقصة و فاعله «هى» المستتر، و
الجملة فعلية و مصدر مؤول و فاعل لفعل «يلزم»

ج) ما: اسم غير متصرف، موصول عامّ (أو مشترك لغير ذوى العقول عادة)، معرفة، مبني على السكون / فاعل و مرفوع محلاً
د) يعرف: صحيح و سالم، متعدّد، مبني للمجهول / فعل مرفوع و نائب فاعله «الكسوف» و الجملة صلة و عائدها ضمير «هو» المستتر

٥٦ - «و ما أمروا إلاّ ليعبّدوا الله مخلصين له الدّين». (سراسرى ٨٩)

الف) الدّين: مفرد، مذكر، معرّف بأل، معرب، صحيح الآخر / مفعول به و منصوب لشبه فعل «مخلصين»
ب) يعبّدوا: مضارع، للغائبين، مجرد ثلاثي، صحيح و سالم، متعدّد، مبني للمعلوم، معرب / فعل مجزوم بلام الأمر و علامة جزمه حذف
نون الاعراب

ج) مخلصين: جمع سالم للمذكر، مشتق و اسم فاعل (مصدره خلوص)، نكرة / حال مفردة و منصوب بالياء و صاحب الحال ضمير
الواو فى «أمروا»

د) أمروا: فعل امر، مجرد ثلاثي، صحيح و مهموز الفاء، مبني للمجهول / فعل و نائب فاعله ضمير الواو البارز

٥٧ - «أنت أذى ما لم تكن لى حاجة فإن أعرضت أيقنت أن لا أخاليا». (سراسرى ٨٩)

الف) أيقنت: ماضٍ، للمتكلم وحده، مزيد ثلاثي، صحيح و مهموز الفاء / فعل و فاعله ضمير التاء البارز، والجملة فعلية و جواب شرط
ب) تكن: مضارع، للمخاطب، مجرد ثلاثي، معتل و أجوف / فعل مجزوم بحذف حرف العلة اسمه «حاجة» و الجملة فعلية و مصدر مؤول
ج) أن: حرف من الحروف الناصبة للفعل المضارع و هى مخففة من «أن» / مع صلتها مصدر مؤول و مفعول فيه و منصوب محلاً
د) ما: حرف مصدرى و ظرفى، غير عامل، مبني على السكون / مع صلتها مصدر مؤول و مفعول فيه و منصوب محلاً

٥٨ - «أحدت أخباراً يضيق بها مصدرى و أحمل أصاراً ينوء بها ظهري».

الف) ظهر: مفرد، مذكر، مشتق وصفت مشبهة (مصدره: ظهور)، معرف بالإضافة، معرب، منصرف / فاعل و مرفوع محلاً

(ب) أُحَدِّثُ: مضارع، للمتكلم وحده، مزيد ثلاثي بزيادة حرفين، متعدّد، مبني للمجهول / فعل مرفوع و نائب فاعله ضميرى «هو» المستتر و الجملة فعلية

(ج) ينوء: مضارع، للغائب، معتل و اجوف و كذلك مهموز اللام/فعل مرفوع و فاعله «ظهر» و الجملة فعلية و نعت و منصوب محلاً بالتبعية

(د) أخباراً: جمع تكسير (مفردة: «خبر» مؤنث)، جامد و غير مصدر، نكرة، معرب، صحيح الآخر، منصرف / مفعول به اول و منصوب

٥٩ - «أحسن إلى الناس تستعبد قلوبهم فطالما استعبد الانسان إحسان». (سراسرى ٨٩)

(الف) الانسان: اسم، مفرد، مذكر، جامد و غير مصدر، معرّف بأل، معرب، صحيح الآخر، منصرف / فاعل و مرفوع

(ب) أحسن: فعل امر، للمخاطب، مجرد ثلاثي، صحيح و سالم، مبني على السكون / فعل و فاعله الضمير المستتر فيه و جوباً تقديره «انت» و الجملة فعلية و طلبية

(ج) تستعبد: مضارع، للمخاطب، مزيد ثلاثي بزيادة ثلاثة أحرف من باب استفعال / فعل جواب طلب و مجزوم على أنه جواب لشرط محذوف

(د) طالما: فعل ماضٍ و جامد، مجرد ثلاثي، معتل و اجوف، متعدّد، مبني للمعلوم / فعل و فاعله «ما» الزائدة و الجملة فعلية.

٦٠ - «ذَلِكَ جَزَيْنَاهُمْ بِمَا كَفَرُوا وَ هَلْ نُجَازِي إِلَّا الْكُفُورَ». (سراسرى ٩٠)

(الف) الْكُفُورُ: مفرد، مذكر، مشتق و اسم مبالغه (مصدره: كفر)، معرّف بأل، معرب، صحيح الآخر، منصرف / مستنى متصل غير ايجابى و منصوب و جوباً

(ب) جَزَيْنَا: ماضٍ، للمتكلم مع الغير، مجرد ثلاثي، معتل و ناقص يايى (إعلاله بالإسكان)، لازم، مبني على السكون / فعل و فاعله ضمير «نا» البارز و الجملة فعلية و خبر

(ج) نُجَازِي: مضارع، مزيد ثلاثي بزيادة حرف واحد من باب افعال، معتل و لفيف مفروق، معرب / فعل مرفوع بضمّة مقدرة فاعله ضمير مستتر فيه و جوباً تقديره «نحن»

(د) كَفَرُوا: للغائبين، مجرد ثلاثي، صحيح و سالم، مبني للمعلوم أو للفاعل، مبني / فعل و فاعله ضمير الواو البارز، و الجملة فعلية و مصدر مؤوّل و مجرور محلاً بحرف الجرّ

٦١ - «نعم المطلوب ما يطلبه الانسان لغيره إيثاراً منه». (سراسرى ٩٠)

(الف) المطلوب: مفرد، مذكر، مشتق و اسم مفعول (مصدره: مطالبة)، معرّف بأل، معرب، صحيح الآخر، منصرف / مضاف اليه و مجرور فى اللفظ و فى المعنى فاعل و مرفوع محلاً

(ب) ما: اسم غير متصرف، موصول عام (أو مشترك لغير ذوى العقول عادة)، معرفة، مبني على السكون / مخصص بالمدح و مرفوع محلاً على أنه مبتدأ مؤخر و الجملة اسمية

(ج) يطلب: مضارع، للغائب، مجرد ثلاثي، صحيح و سالم، لازم، مبني للمعلوم، معرب / فعل مرفوع و فاعله ضمير مستتر فيه جوازاً تقديره «هو» و الجملة فعلية

(د) إيثاراً: مفرد، مذكر، جامد و مصدر (من باب إفعال)، نكرة، معرب، مقصور، منصرف / مفعول لأجله و عامله «الانسان»

٦٢ - «رَبَّتْ اِلاَمَ هَذَا الطِّفْلِ تَرْبِيَةً لَا يَرْبِيهَا غَيْرُهَا». (سراسرى ٩٠)

(الف) رَبَّتْ: ماضٍ، للغائبة، مجرد ثلاثي، معتل و ناقص يايى (إعلاله بالحذف)، متعدّد، مبني للمعلوم / فعل و فاعله الامّ و الجملة فعلية

(ب) يَرْبِي: للغائبة معتل و ناقص (إعلاله بالإسكان بحذف الحركة) / فعل و فاعله «غير» و الجملة فعلية و نعت و رابطها ضمير «ها»

(ج) ها (يربّيها): اسم غير متصرف، ضمير متصل للنصب أو للجر، للغائبة، معرفة مبني على السكون / مفعول به و منصوب محلاً

(د) تربية: جامد و مصدر (من باب تفعل)، نكرة مخصّصة، معرب، صحيح الآخر، منصرف / مفعول مطلق للتأكيد و منصوب

٦٣ - «هي الدنيا تقول لساكنيها حذار حذار من بطشى وفتكى». (سراسرى ٩٠)

(الف) بطش: مفرد، مذكر، جامد ومصدر (فاعله ضمير الياء)، معرف بالإضافة / مجرور بكسرة مقدرة بحرف الجر، من بطش: جار و مجرور و متعلقها فعل «تقول»

(ب) الدنيا: مفرد مؤنث، مشتق و اسم تفضيل، معرفّ بأل، معرب، مقصور / مبتدأ ومرفوع بضمه مقدرة و الجملة اسمية وخبر مرفوع محلاً
(ج) هي: اسم غير متصرف، ضمير منفصل للرفع، للغائبة، معرفه، مبنى على الفتح، منقوص / ضمير قرصة ومرفوع محلاً على أنه خبر مقدم
(د) حذار: اسم فعل منقول (من فعل الامر)، جامد، مبنى على الكسر / اسم فعل و فاعله ضمير مستتر فيه وجوباً تقديره «انت» و الجملة فعلية

٦٤ - «لو لا ما نهى الله عنه من تزكية المرء نفسه لذكر ذاك فضائل جمه تعرفها قلوب المؤمنين...». (سراسرى ٩١)

(الف) نفس: اسم، مفرد مؤنث (معنوى)، جامد و غير مصدر، معرفّ بالإضافة، معرب ، صحيح الآخر، منصرف / مضاف اليه و مجرور
(ب) المرء: مفرد مذكر، جامد، معرفّ بأل، معرب، صحيح الآخر، منصرف / مضاف اليه و مجرور فى اللفظ، و مرفوع على أنه فاعل لشبه فعل «تزكية»

(ج) تعرف: مضارع، للمخاطب، مجرد ثلاثى، صحيح و سالم / فعل مرفوع و فاعله «قلوب» و الجملة فعلية و نعت و منصوب بالتبعية محلاً، و رابطها الضمير المستتر

(د) فضائل: جمع تكسير (مفرده فضيلة، مؤنث)، مشتق و صفة مشبّهه (مصدره: فضل)، معرفّ بالإضافة، معرب ، ممنوع من الصرف (جمع كثرة) / مفعول به و منصوب

٦٥ - «أرني ما كنت تعدنى أن تُرينى من الصراط المستقيم». (سراسرى ٩١)

(الف) تعد: للمخاطب، مجرد ثلاثى، معتل و مثال (إعلاله بالحذف)، لازم، مبنى للمعلوم / فعل و خبر «كان» و منصوب بفتحته ظاهرة، و الجملة فعلية

(ب) أر: فعل امر، للمخاطب، مجرد ثلاثى، معتل و ناقص (إعلاله بالحذف)، مبنى على حذف حرف العلة / فعل و فاعله ضمير «أنت» المستتر و مفعوله «ما» الموصول العام

(ج) نى: النون حرف وقاية، غير عامل، مبنى على السكون. و الياء: ضمير متصل للنصب أو للجر، للمتكلم وحده، معرفة، مبنى على الكسر / مفعول به ثانٍ و منصوب محلاً

(د) تُرى: مضارع، للمخاطب، مزيد ثلاثى من باب أفعال، معتل و ناقص (و كذلك مهموز العين) / فعل منصوب بحرف «أن» المصدرية، و فاعله ضمير «أنت» المستتر فيه وجوباً

٦٦ - «فلما تفرّقنا كآنى و مالكا ل طول اجتماعٍ لم نبت ليلةً معاً». (سراسرى ٩١)

(الف) تفرّقنا: ماضى، للمتكلم مع الغير، مزيد ثلاثى بزيادة حرفين من باب تفعل، لازم / فعل و فاعله ضمير «نا» البارز، و الجملة فعلية و مضاف اليه و مجرور محلاً

(ب) نبت: مجرد ثلاثى، معتل و أجوف (إعلاله بالإسكان و الحذف)، متعدّ، مبنى للمعلوم / فعل تامّ و مجزوم بحذف حرف العلة، و فاعله ضمير «نحن» المستتر فيه وجوباً

(ج) لَمّا: من الأسماء الملازمة للإضافة إلى جملة فعلية فعلها المضارع، نكره، مبنى على السكون / ظرف غير متصرف أو مفعول فيه للزمان و منصوب محلاً و متعلقه فعل «تفرّقنا»

(د) معاً: اسم غير متصرف، من الأسماء الملازمة للإضافة، نكره مخصصه، معرب، منصرف / ظرف أو مفعول فيه للزمان و منصوب، و التنوين عوض عن المضاف إليه المحذوف

٦٧- «قُلْ... لا أَعْلَمُ الْغَيْبَ... إِنْ أَتَّبِعُ إِلَّا مَا يُوحَى إِلَيَّ»: (سراسرى ٩٢)

(١) ى: ضمير متصل للنصب أو للجر - للمتكلم وحده - معرفة - مبنى على الفتح لرفع التقاء الساكنين / مجرور محلاً بحرف الجر؛ إلى: جار و متعلقها فعل «أَتَّبِعُ».

(٢) ما: اسم غير متصرف - موصول عام أو مشترك - نكرة - مبنى على الفتح / مستثنى مفرغ و منصوب محلاً بالتبعية للمستثنى منه المحذوف على أنه بدل، و المحذوف مفعول به.

(٣) أَتَّبِعُ: مضارع - للمتكلم وحده - مزيد ثلاثى (من باب افتعال) - صحيح و سالم (و له إبدال واو العلة إلى التاء) - متعدّد / فعل و فاعله ضمير «أنا» المستتر فيه وجوباً، و الجملة فعلية و منفية بحرف النفي «إِنْ».

(٤) يوحى: للغائب - مزيد ثلاثى بزيادة حرف واحد (من باب أفعال) - معتل و ليف مفرق (له إعلال القلب فى اللام) - مبنى للمجهول / فعل مرفوع بضمه مقدّرة، و الجملة صلة و عائدها الضمير المستتر

٦٨ - «نحن أهل البيت منها بمنجاء و لسنا فيها بدعاء!»: (سراسرى ٩٢)

(١) أهل: جامد (غير مصدر) - معرّف بالإضافة - معرب - صحيح الآخر - منصرف / مفعول به و منصوب لفعل محذوف وجوباً من باب الإغراء، و الجملة فعلية.

(٢) منجاء: مفرد مؤنث - جامد (مصدر ميمي) - معرب / مجرور بحرف الجر؛ بمنجاء: جار و مجرور و متعلقها «أهل» و شبه الجملة خبر و مرفوع محلاً.

(٣) دعاء: جمع تكسير (مفردة: داع، مذكّر) - مشتق و اسم فاعل (مصدره: دعوة) - نكرة / مجرور فى اللفظ بالباء الزائدة و منصوب محلاً على أنه خبر مفرد لفعل «ليس».

(٤) لسنا: للمتكلم مع الغير - مجرد ثلاثى - معتل و أجوف (له الإعلال بالحذف) - مبنى / فعل من الأفعال ناقصة و هى من النواسخ؛ اسمه ضمير «نحن» المستتر فيه وجوباً و الجملة فعلية.

٦٩- «إِنِّي لأرجو أن أقيم عليك نائحة الجنائز من ضربة نجلاء يبقى ذكرها عند الهزاهز!»: (سراسرى ٩٢)

(١) نجلاء: مفرد مؤنث - مشتق و صفة مشبهة (مصدره: نجل) - نكرة - معرب - ممدود - منصرف / نعت مفرد و حقيقى و مجرور بالكسرة بالتبعية للمنعوت «ضربة».

(٢) يبقى: مضارع - مجرد ثلاثى - معتل و ناقص (إعلاله بالقلب) - لازم - مبنى للمعلوم / فعل مرفوع بضمه مقدّرة، و فاعله ضمير «هو» المستتر فيه جوازاً، و الجملة فعلية و نعت.

(٣) ضربة: اسم - مفرد مؤنث - جامد و اسم المرة (و التاء للإفراد) - نكرة مخصّصة معرب - صحيح الآخر - منصرف / مجرور بحرف الجر؛ من ضربة: جار و مجرور و متعلقها فعل «أرجو».

(٤) أقيم: للمتكلم و حوه - مزيد ثلاثى (من باب أفعال) - معتل و أجوف (إعلاله بالإسكان و القلب) - متعدّد / فعل منصوب بحرف «أَنْ» و الجملة فعلية و مصدر مؤوّل و مفعول به لفعل «أرجو» و منصوب محلاً.

التشكيل

عين التشكيل الصحيح فى الأسئلة

١ - «إِنْ تظفروا فالغنيمة و الفتح و إِنْ تغلبوا فالجنة...»: (سراسرى ٧١)

الف) فالغنيمة - و الفتح - تَغْلِبُوا

ب) فالغنيمة - و الفتح - تُغْلِبُوا

ج) فالغنيمة - و الفتح - تَغْلِبُوا

د) فالغنيمة - و الفتح - تَغْلِبُوا

٢ - (سراسرى ٧٢)

(الف) الفَنُّ هَامٌّ بِابْنَتِهِ مَقَاوِدَ النَّفْسِ بَوَّجِهٍ اَوْضَحٍ وَ كَلْفَهُ اَقْلٌ
(ج) الفَنُّ هَامٌّ بِابْنَتِهِ مَقَاوِدَ النَّفْسِ بَوَّجِهٍ اَوْضَحٍ وَ كَلْفَهُ اَقْلَةٌ

(ب) الفَنُّ هَامٌّ بِابْنَتِهِ مَقَاوِدَ النَّفْسِ بَوَّجِهٍ اَوْضَحٍ وَ كَلْفَهُ اَقْلٌ
(د) الفَنُّ هَامٌّ بِابْنَتِهِ مَقَاوِدَ النَّفْسِ بَوَّجِهٍ اَوْضَحٍ وَ كَلْفَهُ اَقْلٌ

٣ - (سراسرى ٧٢)

(الف) تُخَلِّدُ ذَكَرَ الْعَالَمِ الْكُتُبُ، يُودَعُ فِيهَا آيَاتِ عِبْقَرِيَّتِهِ وَ يُهَيَّئُ لِلْجَمَاعَةِ مِثْلًا اَعْلَى لَمْ تَعْرِفُهُ مِنْ قَبْلِهِ
(ب) تَخَلَّدَ ذَكَرَ الْعَالَمِ الْكُتُبُ، يُودَعُ فِيهَا آيَاتِ عِبْقَرِيَّتِهِ وَ يُهَيَّئُ لِلْجَمَاعَةِ مِثْلًا اَعْلَى لَمْ تَعْرِفُهُ مِنْ قَبْلِهِ
(ج) تَخَلَّدُ ذَكَرَ الْعَالَمِ الْكُتُبُ، يُودَعُ فِيهَا آيَاتِ عِبْقَرِيَّتِهِ وَ يُهَيَّئُ لِلْجَمَاعَةِ مِثْلًا اَعْلَى لَمْ تَعْرِفُهُ مِنْ قَبْلِهِ
(د) تَخَلَّدَ ذَكَرَ الْعَالَمِ الْكُتُبُ، يُودَعُ فِيهَا آيَاتِ عِبْقَرِيَّتِهِ وَ يُهَيَّئُ لِلْجَمَاعَةِ مِثْلًا اَعْلًا لَمْ تَعْرِفُهُ مِنْ قَبْلِهِ

٤ - (سراسرى ٧٢)

(الف) وَ جَمَالُ الدِّينِ مُصْلِحٌ جَرِيٌّ حَاوِلٌ الْهَدْمِ وَ الْبِنَاءِ فِي اَقْدَسِ هَيْكَلٍ عِنْدَ الْبَشَرِ فِيمَا يَعْتَبِرُهُ النَّاسُ دِيَانَةً
(ب) وَ جَمَالُ الدِّينِ مُصْلِحٌ جَرِيٌّ حَاوِلٌ الْهَدْمِ وَ الْبِنَاءِ فِي اَقْدَسِ هَيْكَلٍ عِنْدَ الْبَشَرِ فِيمَا يَعْتَبِرُهُ النَّاسُ دِيَانَةً
(ج) وَ جَمَالُ الدِّينِ مُصْلِحًا جَرِيٌّ حَاوِلٌ الْهَدْمِ وَ الْبِنَاءِ فِي اَقْدَسِ هَيْكَلٍ عِنْدَ الْبَشَرِ فِيمَا يَعْتَبِرُهُ النَّاسُ دِيَانَةً
(د) وَ جَمَالُ الدِّينِ مُصْلِحٌ جَرِيٌّ حَاوِلٌ الْهَدْمِ وَ الْبِنَاءِ فِي اَقْدَسِ هَيْكَلٍ عِنْدَ الْبَشَرِ فِيمَا يَعْتَبِرُهُ النَّاسُ دِيَانَةً

٥ - (سراسرى ٧٢)

(الف) اِنَّ رِعَاةَ الْمُسْلِمِيْنَ فِضْلًا عَمَّنْ عَلَاهُمْ تَتَّصَعِدُ زَفْرَاتُهُمْ وَ تُفِيضُ اَعْيُنُهُمْ بَكَاءً
(ب) اِنَّ رِعَاةَ الْمُسْلِمِيْنَ فِضْلًا عَمَّنْ عَلَاهُمْ تَتَّصَعِدُ زَفْرَاتِهِمْ وَ تُفِيضُ اَعْيُنُهُمْ بَكَاءً
(ج) اِنَّ رِعَاةَ الْمُسْلِمِيْنَ فِضْلًا عَمَّنْ عَلَاهُمْ تَتَّصَعِدُ زَفْرَاتُهُمْ وَ تُفِيضُ اَعْيُنَهُمْ بَكَاءً
(د) اِنَّ رِعَاةَ الْمُسْلِمِيْنَ فِضْلًا عَمَّنْ عَلَاهُمْ تُتَّصَعِدُ زَفْرَاتُهُمْ وَ تُفِيضُ اَعْيُنَهُمْ بَكَاءً

٦ - (سراسرى ٧٢)

(الف) مَا كَانَ اَشَدَّ ذَهْوَلَ الْكُفْرَارِ لَخَطْبِ الْاِسْلَامِ وَ اَنْزَعَاجِهِمْ لَوْقِعِهِ
(ب) مَا كَانَ اَشَدَّ ذَهْوَلَ الْكُفْرَارِ لَخَطْبِ الْاِسْلَامِ وَ اَنْزَعَاجِهِمْ لَوْقِعِهِ
(ج) مَا كَانَ اَشَدَّ ذَهْوَلَ الْكُفْرَارِ لَخَطْبِ الْاِسْلَامِ وَ اَنْزَعَاجِهِمْ لَوْقِعِهِ
(د) مَا كَانَ اَشَدَّ ذَهْوَلَ الْكُفْرَارِ لَخَطْبِ الْاِسْلَامِ وَ اَنْزَعَاجِهِمْ لَوْقِعِهِ

٧ - (سراسرى ٧٢)

(الف) جَاءَ النَّبِيُّ (ص) حَامِلًا بِاِحْدَى يَدَيْهِ قِرْآنًا يَدْعُو النَّاسَ اِلَيْهِ
(ب) جَاءَ النَّبِيُّ (ص) حَامِلًا بِاِحْدَى يَدَيْهِ قِرْآنًا يَدْعُو النَّاسَ اِلَيْهِ
(ج) جَاءَ النَّبِيُّ (ص) حَامِلًا بِاِحْدَى يَدَيْهِ قِرْآنًا يَدْعُو النَّاسَ اِلَيْهِ
(د) جَاءَ النَّبِيُّ (ص) حَامِلًا بِاِحْدَى يَدَيْهِ قِرْآنًا يَدْعُو النَّاسَ اِلَيْهِ

٨ - (سراسرى ٧٢)

(الف) غَيْرَ اَنْ الظَّرُوفَ السِّيَاسِيَّةَ لَمْ تَجْعَلْهُ بَعْدُ يَنْظُمُ اُمُورَ الْبِلَادِ
(ب) غَيْرَ اَنْ الظَّرُوفَ السِّيَاسِيَّةَ لَمْ تَجْعَلْهُ بَعْدًا يَنْظُمُ اُمُورَ الْبِلَادِ
(ج) غَيْرَ اَنْ الظَّرُوفَ السِّيَاسِيَّةَ لَمْ تَجْعَلْهُ بَعْدُ اَنْ يَنْظُمُ اُمُورَ الْبِلَادِ
(د) غَيْرَ اَنْ الظَّرُوفَ السِّيَاسِيَّةَ لَمْ تَجْعَلْهُ بَعْدُ اَنْ يَنْظُمُ اُمُورَ الْبِلَادِ

٩ - (سراسرى ٧٢)

(الف) لَا تَتَّصِدِقُوا اِنَّ هُنَاكَ قَوَاعِدَ يَرْجِعُ اِلَيْهَا الْحَاكِمُ الظَّالِمُ اَوْ مُوَاظِنٌ تُوزَنُ بِهَا الْجِزَاةُ
(ب) لَا تَتَّصِدِقُوا اِنَّ هُنَاكَ قَوَاعِدَ يَرْجِعُ اِلَيْهَا الْحَاكِمُ الظَّالِمُ اَوْ مُوَاظِنٌ تُوزَنُ بِهَا الْجِزَاةُ
(ج) لَا تَتَّصِدِقُوا اِنَّ هُنَاكَ قَوَاعِدًا يَرْجِعُ اِلَيْهَا الْحَاكِمُ الظَّالِمُ اَوْ مُوَاظِنًا تُوزَنُ بِهَا الْجِزَاةُ
(د) لَا تَتَّصِدِقُوا اِنَّ هُنَاكَ قَوَاعِدَ يَرْجِعُ اِلَيْهَا الْحَاكِمُ الظَّالِمُ اَوْ مُوَاظِنٌ تُوزَنُ بِهَا الْجِزَاةُ

١٠ - (سراسرى ٧٢)

- (الف) أخذوا يضعونَ فى ضروبٍ من العلمِ مختلفهً مولفاتٍ ليست شروحاً و لاحواشى و لاتقاريرَ
(ب) أخذوا يضعونَ فى ضروبٍ من العلمِ مختلفهً مولفاتٍ ليست شروحاً و لاحواشياً و لاتقاريراً
(ج) أخذوا يضعونَ فى ضروبٍ من العلمِ مختلفهً مولفاتٍ ليست شروحاً و لاحواشياً و لاتقاريراً
(د) أخذوا يضعونَ فى ضروبٍ من العلمِ مختلفهً مولفاتٍ ليست شروحاً و لاحواشى و لاتقاريرَ

١١ - (سراسرى ٧٢)

- (الف) أرسلَ بعثاتٍ علميةً من الأزهرِ فذهبتُ متينةً بأخلاقها الدينية و عادت أوفرَ كفايةً
(ب) أرسلَ بعثاتٍ علميةً من الأزهرِ فذهبتُ متينةً بأخلاقها الدينية و عادت أوفرَ كفايةً
(ج) أرسلَ بعثاتٍ علميةً من الأزهرِ فذهبتُ متينةً بأخلاقها الدينية و عادت أوفرَ كفايةً
(د) أرسلَ بعثاتٍ علميةً من الأزهرِ فذهبتُ متينةً بأخلاقها الدينية و عادت أوفرَ كفايةً

١٢ - (سراسرى ٧٣)

- (الف) عينَ معاويةً زياداً ابنَ أبيه والى على الكوفةَ ليلاحقَ شيعةَ الامامِ عليّ (ع)
(ب) عينَ معاويةً زياداً ابنَ أبيه والياً على الكوفةَ ليلاحقَ شيعةَ الامامِ عليّ (ع)
(ج) عينَ معاويةً زياداً ابنَ أبيه والياً على الكوفةَ ليلاحقَ شيعةَ الامامِ عليّ (ع)
(د) عينَ معاويةً زياداً ابنَ أبيه والياً على الكوفةَ ليلاحقَ شيعةَ الامامِ عليّ (ع)

١٣ - (سراسرى ٧٣)

- (الف) عجباً للمتكبرِ الفخورِ الذى كان بالامسِ نطفةً ثم هو غداً جيفةً
(ب) عجباً للمتكبرِ الفخورِ الذى كان بالامسِ نطفةً ثم هو غداً جيفةً
(ج) عجباً للمتكبرِ الفخورِ الذى كان بالامسِ نطفةً ثم هو غداً جيفةً
(د) عجباً للمتكبرِ الفخورِ الذى كان بالامسِ نطفةً ثم هو غداً جيفةً

١٤ - (سراسرى ٧٣)

- (الف) ليتَ شعرى أىُّ شىءٍ أدركَ من فاته الادبُ
(ب) ليتَ شعرى أىُّ شىءٍ أدركَ من فاته الادبُ
(ج) ليتَ شعرى أىُّ شىءٍ أدركَ من فاته الادبُ
(د) ليتَ شعرى أىُّ شىءٍ أدركَ من فاته الادبُ

١٥ - (سراسرى ٧٣)

- (الف) ما أجملُ ما يكون نتائجُ الامتحانات
(ب) ما أجملُ ما يكون نتائجُ الامتحانات
(ج) ما أجملُ ما تكون نتائجُ الامتحانات
(د) ما أجملُ ما تكون نتائجُ الامتحانات

١٦ - (سراسرى ٧٣)

- (الف) ولتكنْ غرضكُ فى الحياةِ سامياً صعبُ المنالِ
(ب) وليكنْ غرضكُ فى الحياةِ سامياً صعبُ المنالِ
(ج) ولتكنْ غرضكُ فى الحياةِ سامٍ صعبُ المنالِ
(د) ولتكنْ غرضكُ فى الحياةِ سامٍ صعبُ المنالِ

١٧ - (سراسرى ٧٣)

- (الف) علمتنا الطبيعيةً أن الدنيا لاتخلو من متاعٍ و أن الانسانَ سيلاقى فى حياته بعضَ الشدائدِ
(ب) علمتنا الطبيعيةً أن الدنيا لاتخلو من متاعٍ و إن الانسانَ سيلاقى فى حياته بعضَ الشدائدِ
(ج) علمتنا الطبيعيةً أن الدنيا لاتخلو من متاعٍ و أن الانسانَ سيلاقى فى حياته بعضَ الشدائدِ

(د) علّمتنا الطبيعية أن الدنيا لا تخلو من مُتاعب و أن الانسان سيلاقى في حياته بعضَ الشدائد

١٨ - (سراسرى ٧٤)

(الف) إلزم الحق يُنزلك منازلَ أهلِ الحقِّ يومَ لا يقضى إلا بالحقِّ
(ب) ألزم الحقُّ يُنزلكَ منازلَ أهلِ الحقِّ يوماً لا يقضى إلا بالحقِّ

(ج) ألزم الحقُّ يُنزلكَ منازلَ أهلِ الحقِّ يومَ لا يقضى إلا بالحقِّ
(د) ألزم الحقُّ يُنزلكَ منازلَ أهلِ الحقِّ يومَ لا يقضى إلا بالحقِّ

١٩ - (سراسرى ٧٤)

(الف) بِئسَ العبدُ عبدٌ يكونُ ذى وَجهينِ و ذى لسانينِ
(ب) بِئسَ العبدُ عبداً يكونُ ذو وَجهينِ و ذو لسانينِ
(ج) بِئسَ العبدُ عبداً يكونُ ذا وَجهينِ و ذا لسانينِ
(د) بِئسَ العبدُ عبدٌ يكونُ ذا وَجهينِ و ذا لسانينِ

٢٠ - (سراسرى ٧٤)

(الف) الظلمُ من شِيَمِ النفوسِ فإنْ تجدْ
(ب) الظلمُ من شِيَمِ النفوسِ فإنْ تجدْ
(ج) الظلمُ من شِيَمِ النفوسِ فإنْ تجدْ
(د) الظلمُ من شِيَمِ النفوسِ فإنْ تجدْ

٢١ - (سراسرى ٧٤)

(الف) مشكلَةُ الإنسانِ المهممةُ خلالَ تاريخهِ الطويلِ، كانتِ الظلمُ الاقتصاديُّ
(ب) مشكلَةُ الإنسانِ المهممةُ خلالَ تاريخهِ الطويلِ، كانتِ الظلمُ الاقتصاديُّ
(ج) مشكلَةُ الإنسانِ المهممةُ خلالَ تاريخهِ الطويلِ، كانتِ الظلمُ الاقتصاديُّ
(د) مشكلَةُ الإنسانِ المهممةُ خلالَ تاريخهِ الطويلِ، كانتِ الظلمُ الاقتصاديُّ

٢٢ - (سراسرى ٧٤)

(الف) تَعَدَّ دراسةُ اللهجاتِ أحدثَ الاتجاهاتِ فى البحوثِ اللغويةِ
(ب) تَعَدَّ دراسةُ اللهجاتِ من أحدثِ الاتجاهاتِ فى البحوثِ اللغويةِ
(ج) تُعَدُّ دراسةُ اللهجاتِ من أحدثِ الاتجاهاتِ فى البحوثِ اللغويةِ
(د) تَعَدُّ دراسةُ اللهجاتِ من أحدثِ الاتجاهاتِ فى البحوثِ اللغويةِ

٢٣ - (سراسرى ٧٤)

(الف) لَمَّا دَخَلتِ الاستاذةُ مريمُ الصفِ قامَ الطلبةُ كلُّهمِ احتراماً لها إلا بعضُهمِ
(ب) لَمَّا دَخَلَ الاستاذةُ مريمُ الصفِ قامَ الطلبةُ كلُّهمِ احتراماً لها إلا بعضُهمِ
(ج) لَمَّا دَخَلتِ الاستاذةُ مريمُ الصفِ قامَ الطلبةُ كلُّهمِ احتراماً لها إلا بعضُهمِ
(د) لَمَّا دَخَلتِ الاستاذةُ مريمُ الصفِ قامَ الطلبةُ كلُّهمِ احتراماً لها إلا بعضُهمِ

٢٤ - «لا يرجون أحد منكم إلا ربّه» ماهو الصحيح فى التشكيل؟ (سراسرى ٧٥)

(الف) يَرْجُونَ - أَحَدٍ - رَبَّهُ (ب) يَرْجُونَ - أَحَدٌ - رَبَّهُ
(ج) يَرْجُونَ - أَحَدٌ - رَبَّهُ (د) يَرْجُونَ - أَحَدٌ - رَبَّهُ

٢٥ - «اقتلَع الإسلامُ أصولَ التقليدِ الراسخَةَ فى المداركِ و نفسَ ما كان له من دعائم» ماهو الصحيح فى التشكيل؟ (سراسرى ٧٥)

(الف) الإسلامُ - الراسخَةُ - المداركِ - نَسَفَ - دَعَائِمُ
(ب) أقتلَع - أصول - التقليد - الراسخَةُ - كان - مِن

(ج) أصول - الراسخَةُ - المداركِ - نَسَفَ - دَعَائِمُ
(د) التقليد - الراسخَةُ - المدارك - كان - مِن

دَعَائِمُ

٢٦ - «ماهو سبب هذه العصبيات المتنافرة التي تمزق جسم امتنا» ماهو الصحيح فى التشكيل؟ (سراسرى ٧٥)
 (الف) العَصَبِيَّاتِ - المُتَنَافِرَةُ - الَّتِي - تَمزِقُ - جِسْمَ
 (ب) سَبَبُ - العَصَبِيَّاتِ - تَمزِقُ - جِسْمَ - أُمَّةِ
 (ج) هُوَ - سَبَبِ - العَصَبِيَّاتِ - المُتَنَافِرَةُ - جِسْمَ
 (د) هَذِهِ - المُتَنَافِرَةُ - تَمزِقُ - جِسْمَ - أُمَّةِ

٢٧ - «كل شىء خلقناه بقدر و وضع موضعه ليؤدى دوره». (سراسرى ٧٦)
 (الف) خُلِقَ - قَدِرَ - مَوْضِعَ - يُؤدَى - دَوْرَ
 (ب) شَيْءٍ - خُلِقَ - قَدِرَ - مَوْضِعَ - يُؤدَى
 (ج) قَدِرَ - وُضِعَ - مَوْضِعَ - لَ - دَوْرَ
 (د) كَلَّ - خُلِقَ - قَدِرَ - وُضِعَ - دَوْرَ

٢٨ - «طالب الاسلام بالعمل كل قادر عليه و قرر ان لكل نفس ماكسبت». (سراسرى ٧٦)
 (الف) الاسلامُ - كُلُّ - عَلَيْهِ - قَرَّرَ - نَفْسٍ - كَسَبَتْ
 (ب) طَالِبُ - الاسلامِ - كُلِّ - قَادِرٍ - قَرَّرَ - أَنْ
 (ج) طَالِبَ - عَمَلِ - قَادِرٍ - قَرَّرَ - إِنَّ - نَفْسٍ
 (د) عَمَلِ - كُلِّ - قَرَّرَ - نَفْسٍ - كَسَبَتْ

٢٩ - «كانت شهرته الذائعة قدسبقته و علاذكره بين الانام». (سراسرى ٧٦)
 (الف) الذَّائِعَةُ - سَبَقَتْ - عَلَا - ذِكْرُ - بَيْنَ
 (ب) شَهْرُهُ - سَبَقَتْ - عَلَا - ذِكْرُ - بَيْنَ
 (ج) قَدِ - عَلَا - ذِكْرُ - بَيْنَ - الأَنَامِ
 (د) كَانَتْ - الذَّائِعَةُ - قَدِ - بَيْنَ - الأَنَامِ

٣٠ - «احسست ان الجرادة تطير واثقة كل الوثوق بنفسها» (سراسرى ٧٧)
 (الف) إِنَّ - الجَرَادَةَ - تَطِيرُ - كُلِّ
 (ب) أَحَسَّسْتُ - تَطِيرُ - وَاثِقَةٌ - كُلِّ - الوُثُوقِ
 (ج) أَنْ - تَطِيرُ - وَاثِقَةٌ - كُلِّ - نَفْسٍ
 (د) أَحَسَّسْتُ - الجَرَادَةَ - وَاثِقَةٌ - بِنَفْسٍ

٣١ - «من اثقل القيود الداخلية و اشدّها وطأه قيدالمادة». (سراسرى ٧٧)
 (الف) القِيُودَ - الداخليَّةَ - أَشَدَّ - وَطَأَهُ - قَيْدُ
 (ب) أَثْقَلَ - الداخليَّةَ - أَشَدَّ - قَيْدُ
 (ج) مَنْ - القِيُودِ - الداخليَّةَ - وَطَأَهُ
 (د) مَنْ - أَثْقَلَ - القِيُودَ - وَطَأَهُ - المادَّةِ

٣٢ - «نحن معشر الطالبات نحب استاذاتنا»
 (الف) مَعَشَرَ - الطَّالِبَاتِ - نُحِبُّ
 (ب) مَعَشَرَ - الطَّالِبَاتِ - نُحِبُّ
 (ج) نَحْنُ - مَعَشَرَ - الطَّالِبَاتِ - نُحِبُّ
 (د) نَحْنُ - الطَّالِبَاتِ - نُحِبُّ - استاذاتِ

٣٣ - (سراسرى ٧٧)
 (الف) حَضَرَتِ الطَّالِبَاتُ عِداً واحِدةً مِنْهُنَّ
 (ب) غَابَ التَّلَامِيذُ ماخِلَاتِقِيَّ
 (ج) لَمْ يَحْضُرْ فى الصَّفِّ إِلا طالِبَتَيْنِ
 (د) نَجَحَ جَمِيعُ الطَّلَبَةِ سِوَى إِثْنانٍ مِنْهُم

٣٤ - «الاسلام يجعل الفقير شريك الغنى فى ماله، إذ يفرض له نصيباً منه». (سراسرى ٧٨)
 (الف) الاسلامُ - الفقيرُ - شَرِيكُ - الغِنَى
 (ب) الفقيرُ - الغِنَى - مالٍ - يَفْرَضُ
 (ج) يَجْعَلُ - شَرِيكُ - مالٍ - يَفْرَضُ
 (د) شَرِيكُ - الغِنَى - مالُهُ - يَفْرَضُ

٣٥ - «تكفل أبناء الاسلام الغرباء عن القارة الاروبية بنقل حكمتها فى الأندلس و إفريقيا الشمالية». (سراسرى ٧٨)
 (الف) أبنَاءُ - الغُرَبَاءِ - الاروبيَّةِ - إفريقيا - الشماليَّةِ
 (ب) الغُرَبَاءُ - القارَّةِ - حِكْمَةِ - إفريقيا - الشماليَّةِ
 (ج) تَكْفُلُ - الاسلامِ - القارَّةِ - نقلِ - حِكْمَةِ
 (د) تَكْفُلُ - أبنَاءِ - الغُرَبَاءِ - الأندلسِ - إفريقيا

٣٦ - «كانت شهرته الذائعة قدسبقتته و علاذكره بين الانام». (سراسرى ٧٨)

(الف) الذائعة - ذكره - بين - سبقت - شهرة - الذائعة (ب) سبقت - شهرة - الذائعة (ج) شهرة - ذكر - بين (د) كانت - سبقت - شهرة

٣٧ - «لما اقيمت الحرب الداميه، استعد الشعب للدفاع عن البلاد حتى النساء و الاطفال». (سراسرى ٧٨)

(الف) اقيمت - الحرب - استعد - البلاد (ب) اقيمت - الداميه - الشعب - النساء (ج) لما - الحرب - استعد - البلاد (د) لما - الداميه - الشعب - الاطفال

٣٨ - «كان السيد جمال الدين فى باريس سنه الف و ثمانمائه و ثلاث وثمانين». (سراسرى ٧٨)

(الف) السيد - الدين - سنه - ثمانمائه - ثلاث (ب) جمال - باريس - الف - ثلاث - ثمانين (ج) جمال - الدين - باريس - سنه - ثلاث (د) كان - السيد - الف - ثمانمائه - ثمانين

٣٩ - «كان من آثار هذه النهضه رفع مستوى الانشاء العربى الذى كان قد بلغ الحضيض فى أوائل القرن الماضى». (سراسرى ٧٩)

(الف) آثار - هذه - الإنشاء - رفع (ب) النهضه - العربى - الحضيض - أوائل - الماضى (ج) رفع - مستوى - الإنشاء - الحضيض - أوائل (د) كان - النهضه - مستوى - العربى - بلغ

٤٠ - «لاتأتى ليله العيد حتى يطلع فى سمائها نجمان مختلفان: نجم سعود و نجم نحوس». (سراسرى ٧٩)

(الف) تأتى - ليله - العيد - يطلع - نجمان (ب) تأتى - العيد - مختلفان - نجم - نحوس (ج) ليله - العيد - سماء - نجم - سعود (د) ليله - يطلع - سماء - نجم - نحوس

٤١ - أتى و أب أحمد مع مريم إلى الكليه قبل دقائق. (سراسرى ٧٩)

(الف) أب - أحمد - الكليه - قبل (ب) أب - أحمد - الكليه - دقائق (ج) أتى - مريم - قبل - دقائق (د)

٤٢ - «فاستعدوا للخروج فرادى و كتبوا إلى من كان منهم بالبصره و كربلاء». (سراسرى ٨٠)

(الف) الخروج - فرادى - كان - كربلاء (ب) استعدوا - الخروج - كتبوا - البصره (ج) استعدوا - فرادى - كتبوا - من (د) فرادى - من - البصره - كربلاء

٤٣ - «لم تحدث نفسك بالخوف و انت برىء الساحه من معايب كثيره». (سراسرى ٨٠)

(الف) تحدث - الخوف - برىء - معايب - كثيره (ب) لم - تحدث - نفس - برىء - كثيره (ج) لم - نفس - انت - الساحه - معايب (د) نفس - الخوف - انت - الساحه - معايب

٤٤ - «أجاد الخطباء فى خطبهم و لاسيما هذا الخطيب الحديث السن». (سراسرى ٨٠)

(الف) الخطباء - خطبهم - هذا - الخطيب - الحديث (ب) الخطباء - سيمما - الخطيب - الحديث - السن (ج) أجاد - خطب - سيمما - الخطيب - السن (د) خطب - سيمما - الحديث - السن

٤٥ - «يوشك العمال أن يضربوا عن العمل إذا لم تضاعف اجورهم». (سراسرى ٨١)

(الف) يضربوا - العمل - تضاعف - اجور (ب) يوشك - العمال - يضربوا - العمل (ج) العمال - يضربوا - إذا - تضاعف (د) العمال - إذا - تضاعف - اجورهم

٤٦ - «لم تعد هناك حاجة لنسخ الكتب و روايتها و المحافظة عليها من بعد». (سراسرى ٨١)
 (الف) هُنَاكَ - نَسَخَ - الكُتُبِ - رِوَايَةُ - المَحَافِظَةُ
 (ب) حَاجَةٌ - الكُتُبِ - رِوَايَةُ - المَحَافِظَةُ - بَعْدُ
 (ج) تَعَدُّ - هُنَاكَ - حَاجَةٌ - نَسَخَ - بَعْدِ
 (د) تَعَدَّ - حَاجَةٌ - الكُتُبِ - رِوَايَةُ - المَحَافِظَةُ

٤٧ - «لم يكن من هم الاديب أن يعنى عناية الفقيه و اللغوى، بما نال الحديث من اختلاف و تبديل». (سراسرى ٨١)
 (الف) الأديبِ - أنْ - يُعْنَى - عِنَايَةُ - الحَدِيثَ
 (ب) أنْ - يُعْنَى - عِنَايَةُ - الفَقِيهَ - اللُّغَوِيَّ
 (ج) هَمٌّ - عِنَايَةُ - اللُّغَوِيَّ - الحَدِيثُ - تَبْدِيلِ
 (د) يَكُنُّ - مَنْ - هَمٌّ - الأديبِ - يُعْنَى

٤٨ - «كان سابع ثلاثة عشر من ابناء أبيه و يشعر بان له بين هذا العدد الضخيم مكانة خاصة». (سراسرى ٨٢)
 (الف) أبنَاءِ - أبِيهِ - بَيْنَ - الضَّخْمِ - مَكَانَةً
 (ب) ثَلَاثَةٌ عَشَرَ - بَانَ - العَدَدِ - مَكَانَةً - خَاصَّةً
 (ج) سَابِعَ - ثَلَاثَةٌ عَشَرَ - أبنَاءِ - يَشْعُرُ - بَانَ
 (د) سَابِعُ - أبنَاءِ - بَيْنَ - العَدَدِ - خَاصَّةً

٤٩ - «إذا اعتقدت انك مخلوقه لعظائم شعرت بهمة تكسر الحدود و الحواجز». (سراسرى ٨٢)
 (الف) إنَّكَ - مَخْلُوقَةٌ - شَعَرْتَ - تَكْسِرُ - الحَوَاجِزَ
 (ب) أنَّكَ - مَخْلُوقَةٌ - عَظَائِمٍ - تَكْسِرُ - الحُدُودَ
 (ج) إِذَا - اِعْتَقَدْتَ - شَعَرْتَ - هِمَّةٌ - الحَوَاجِزَ
 (د) اِعْتَقَدْتَ - أنَّكَ - عَظَائِمٍ - هِمَّةٌ - الحُدُودَ

٥٠ - «تحول عن بلده اصفهان و صرف عنانه نحو الاهواز». (سراسرى ٨٢)
 (الف) تَحَوَّلَ - بَلَدِهِ - صَرَفَ - عِنَانَ - الأَهْوَازِ
 (ب) تَحَوَّلُ - إِصْفَهَانَ - صَرَفَ - عِنَانَ - نَحْوُ
 (ج) بَلَدِهِ - أَصْفَهَانَ - صَرَفَ - عِنَانَهُ - نَحْوُ
 (د) إِصْفَهَانَ - صَرَفَ - عِنَانَ - الأَهْوَازَ

٥١ - «المرأة بطبعها باسمه، لو لا ما يعرض لها من طمع و شره و أنانيه تجعلها عابسة للحياة». (سراسرى ٨٣)
 (الف) المَرَأَةُ - طَبِيعَ - بِاسْمِهِ - يُعْرَضُ - شَرَهُ
 (ب) بِاسْمِهِ - طَمَعٍ - أَنَانِيَّةٍ - عَابِسَةً - الحَيَاةِ
 (ج) طَبِيعَ - يُعْرَضُ - طَمَعٍ - شَرَهُ - تَجْعَلُ
 (د) يُعْرَضُ - مَنْ - طَمَعٍ - أَنَانِيَّةٍ - عَابِسَةً

٥٢ - «قدرت كبت كبار الفرق الاسلامية بعضهم بعض و انشعبت عن كل فرقة أصناف لتصل الى ثلاث و سبعين فرقة». (سراسرى ٨٣)

(الف) الفِرْقِ - الإِسْلَامِيَّةِ - بَعْضُهَا - ثَلَاثٌ - فِرْقَةٌ
 (ب) اُنْشَعَبَتْ - فِرْقَةٌ - أَصْنَافٌ - لِتَصِلَ - ثَلَاثٌ
 (ج) تَرَكَّبَتْ - كِبَارُ - الإِسْلَامِيَّةِ - بَعْضُهَا - بَعْضٍ
 (د) كِبَارُ - الفِرْقِ - بَعْضٌ - اِنْشَعَبَتْ - أَصْنَافٌ

٥٣ - «لم يترك الناس دورهم الابدع ان دخل الاعداء المدينة». (سراسرى ٨٣)
 (الف) النَّاسُ - دَوْرَ - بَعْدَ - دَخَلَ - الأَعْدَاءِ
 (ب) بَعْدَ - أنْ - دَخَلَ - الأَعْدَاءِ - المَدِينَةَ
 (ج) دَوْرَهُمْ - أَلَّا - أنْ - دَخَلَ - الأَعْدَاءِ
 (د) يَتْرُكُ - دَوْرَ - أنْ - الأَعْدَاءِ - المَدِينَةَ

٥٤ - «من يعط باليد القصيره يعط باليد الطويلة». (سراسرى ٨٤)
 (الف) يُعْطِ - بِالْيَدِ - القَصِيرَةَ - يُعْطِ
 (ب) مَنْ - يُعْطِ - بِالْيَدِ - القَصِيرَةَ
 (ج) القَصِيرَةَ - يُعْطِ - بِالْيَدِ - الطَّوِيلَةَ
 (د) اليَدِ - القَصِيرَةَ - يُعْطِ - اليَدِ

٥٥ - «هذه الكائنات كلها فى قيامها على ابداع الاشكال ألا تدل على وجود إله منزه عن الجسمانية». (الف) الكائناتُ - الأشكالِ - أَلَّا - وُجُودِ
 (ب) قِيَامِ - الإِشْكَالِ - مُنْزَهُ - الجِسْمَانِيَّةِ

(ج) كُلٌّ - قِيَامٍ - أَبَدَعٍ - تَدَلُّ (د) هَذِهِ - الكَائِنَاتُ - كُلٌّ - أَبَدَعٍ

٥٦ - «المعرفة التي تخلق الحرية غاية بعيدة المنال محرمة إلا على الذين يدفعون ثمنها». (آزاد ٨٤)

(الف) غَايَةٌ - بَعِيدَةٌ - مُحَرَّمَةٌ - يُدْفَعُونَ
(ب) المَعْرِفَةُ - الحُرِّيَّةُ - بَعِيدَةٌ
(ج) الحُرِّيَّةُ - غَايَةٌ - بَعِيدَةٌ - المَنَالُ
(د) تَخْلُقُ - غَايَةٌ - المَنَالُ - ثَمَنٌ

٥٧ - «خالطوا الناس مخالطة إن متم بكوا عليكم و إن عشتم حنوا إليكم». (آزاد ٨٣)

(الف) خَالَطُوا - النَّاسَ - بَكُوا - إِنْ
(ب) النَّاسَ - مُخَالَطَةٌ - مِتُّمْ - عَشْتُمْ
(ج) مُخَالَطَةٌ - مِتُّمْ - عَلَيكُمْ - عَشْتُمْ
(د) مِتُّمْ - بَكُوا - عَلَيكُمْ - عَشْتُمْ

٥٨ - «معرفة الانسان لكل شيء تعنى قدره على كل شيء». (آزاد ٨٤)

(الف) مَعْرِفَةٌ - كُلٌّ - شَيْءٌ - القُدْرَةُ
(ب) الإِنْسَانِ - شَيْءٌ - القُدْرَةُ - كُلٌّ
(ج) كُلٌّ - تَعْنَى - القُدْرَةُ - شَيْءٌ
(د) شَيْءٌ - تَعْنَى - القُدْرَةُ - كُلٌّ

٥٩ - «ان مقولة الانسان وصلته بالله أساس محور تفكير كثير من علماء الاديان». (آزاد ٨٤)

(الف) مَقُولَةٌ - صِلَتُهُ - بِاللَّهِ - أَاسَاسٌ
(ب) إِنْ - الإِنْسَانِ - صِلَتِهِ - مَحْوَرٌ
(ج) الإِنْسَانِ - بِاللَّهِ - تَفْكِيرٌ - كَثِيرٌ
(د) صِلَتُهُ - أَاسَاسٌ - مَحْوَرٌ - عُلَمَاءُ

٦٠ - «قد تركزت الفرق الدينية المختلفة بعضها مع بعض وانشعبت عن كل فرقة أصناف اخرى». (سراسرى ٨٤)

(الف) تَرَكَّزَتِ - الفِرْقُ - الدِّينِيَّةُ - المُخْتَلِفَةُ - اُنْشَعَبَتِ
(ب) الفِرْقُ - المُخْتَلِفَةُ - بَعْضٌ - كُلٌّ - فِرْقَةٌ
(ج) الدِّينِيَّةُ - المُخْتَلِفَةُ - بَعْضٌ - أَصْنَافٌ - أُخْرَى
(د) بَعْضُهَا - بَعْضٌ - اِنْشَعَبَتِ - كُلٌّ - أَصْنَافٌ

٦١ - «هو الذى ذلل البحار فعلا الانسان متونها بمراكبه مدى العصور المختلفة». (سراسرى ٨٥ / ٨٧)

(الف) فَعَلَا - مُتُونٌ - مَرَاقِبُ - المُخْتَلِفَةُ
(ب) ذَلَّلَ - عَلَا - مُتُونٌ - مَدَى
(ج) البِحَارَ - الإِنْسَانُ - مُتُونٌ - العُصُورَ
(د) الذِّى - البِحَارَ - فِعَلَا - الإِنْسَانُ

٦٢ - «لاتمارين احاك و لاتمازحنه و لاتعدن فتخلفه وعدك». (سراسرى ٨٥)

(الف) أَحَاكَ - تُمَارِضُنَ - تَعِدُنَ - وَعَدَ
(ب) أَحَاكَ - تُمَارِضُنَ - تَعِدُنَ - تُخَلِفُ
(ج) تُمَارِضُنَ - تُمَارِضُنَ - تَعِدُنَ - تُخَلِفُ
(د) تُمَارِضُنَ - أَحَاكَ - تُمَارِضُنَ - تَعِدُنَ

٦٣ - عين الخطأ. (سراسرى ٨٥)

(الف) الإِنْسَانُ إِنْ يَحْتَرِمَ الآخِرِينَ وَاللَّهُ يَحْتَرِمُوهُ
(ب) إِنْ يَحْتَرِمُ الإِنْسَانُ الآخِرِينَ فَوَاللَّهِ يَحْتَرِمُوهُ
(ج) إِنْ يَحْتَرِمُ الإِنْسَانُ الآخِرِينَ وَاللَّهُ يَحْتَرِمُوهُ
(د) الإِنْسَانُ إِنْ يَحْتَرِمُ الآخِرِينَ وَاللَّهُ يَحْتَرِمُوهُ

٦٤ - «إذا ركبوا فى الفلك دعوا الله مخلصين له الدين». (سراسرى ٨٦)

(الف) إِذَا - رَكِبُوا - الفُلْكَ - اللهُ
(ب) الفُلْكَ - دَعَا - اللهُ - الدِّينَ
(ج) دَعَا - اللهُ - مُخْلِصِينَ - الدِّينَ
(د) رَكِبُوا - الفُلْكَ - دَعَا - مُخْلِصِينَ

٦٥ - «له من الكتب كتاب سماه الذينة، كبير نحو لاثمائه و سبع عشره ورقه». (سراسرى ٨٦)

(الف) كِتَابٌ - كَبِيرٌ - ثَلَاثِمِائَةٍ - وَرَقَةٌ
(ب) الزَيْنَةُ - نَحْوٌ - ثَلَاثِمِائَةٍ - وَرَقَةٌ
(ج) سَمَاءُ - الزَيْنَةُ - سَبْعٌ - عَشْرَةٌ
(د) الكُتُبِ - كِتَابٌ - كَبِيرٌ - ثَلَاثِمِائَةٍ

٦٦ - «و لست ابالي بالجنان و باللطى
الف) اللطى - تلك - الديار - مقام
ب) الجنان - اللطى - تلك - الديار
ج) ابالي - الجنان - اللطى - الديار
د) لست - ابالي - الجنان - مقام

٦٧ - «انفرد بسرّك و لاتودعه الحازم فيزل و لالجاهل فيخون». (سراسرى ٨٧)
الف) الحازم - يزل - الجاهل - يخون
ب) انفرد - سرّك - تودع - الحازم
ج) تودع - الحازم - يزل - الجاهل
د) سرّك - تودع - يزل - يخون

٦٨ - «اظهر بخيل الجزع بعد ان سرق منه عشرة آلاف من دراهم، فقبل له: اجعل تحت رأسك الحجر عوضاً عنها». (سراسرى ٨٧)
الف) الجزع - سرق - آلاف - دراهم
ب) اجعل - تحت - رأس - الحجر
ج) اظهر - بخيل - عشرة - آلاف
د) بخيل - الجزع - سرق - عشرة

٦٩ - «حذار الكذب، فهيهات النجاح من الكاذب؛ اف له». (سراسرى ٨٨)
الف) النجاح - من - الكاذب - اف
ب) الكذب - النجاح - الكاذب - اف
ج) حذار - الكذب - هيهات - النجاح
د) هيهات - النجاح - من - الكاذب

٧٠ - «مر نفسك بالمعروف اولا ثم اسال غيرك عنه تفز في حياتك». (سراسرى ٨٨)
الف) اسأل - غير - تفز - حياه
ب) المعروف - اولاً - اسأل - عنه
ج) مر - نفس - المعروف - غير
د) نفس - المعروف - اسأل - تفز

٧١ - «متسول ثيابه رثه تقتحمها الاعين و لاتميّز لونها اقترب منى فحيّته بهدوء فتهلل». (سراسرى ٨٨)
الف) الاعين - تميّز - هدوء - تهلل
ب) تقتحم - الاعين - تميّز - لون
ج) ثياب - الاعين - لون - حيّت
د) متسول - ثياب - رثه - تقتحم

٧٢ - «وقهم السيئات و من تق السيئات يومئذ فقد رحمته». (سراسرى ٨٩)
الف) السيئات - من - تق - رحمت
ب) وقهم - السيئات - من - تق
ج) من - تق - يومئذ - رحمت
د) قهم - السيئات - تق - يومئذ

٧٣ - «الصحة لايعرف مقدارها إلّا الإنسان الذى اصيب بمرض عضال». (سراسرى ٨٩)
الف) الصحة - يعرف - مقدار - الإنسان
ب) يعرف - الإنسان - مرض - عضال
ج) مقدار - الذى - اصيب - مرض
د) الصحة - مقدار - الإنسان - اصيب

٧٤ - عيّن الصحيح. (سراسرى ٨٩)
الف) ما اجمل أبيات هذا الشاعر
ب) ما اشد أصوات الحوادث الطبيعیه
ج) ما ابعد الخيرات عن أهل الكسل
د) ما أكثر الأموات عند حوادث الدهر

٧٥ - «أنشد كعب بن زهير قصيدته المذهبه بعد أن وبّخه أخوه و استحثه». (سراسرى ٩٠)
الف) أنشد - كعب - زهير - المذهبه
ب) بن - المذهبه - أن - وبّخه
ج) أنشد - كعب - زهير - المذهبه
د) بن - المذهبه - أن - وبّخه

ج) زُهَيْرٌ - الْمُذْهَبَةُ - وَبِحَ - اسْتَحْتَّ

د) كَعْبٌ - بِنٍ - قَصِيدَةٌ - الْمُذْهَبَةُ

٧٦ - «حذا بعض المتفائلين حذو الموشحات الاندلسية فانتجوا انتاجات بديعة». (سراسرى ٩٠)

الف) حَذَا - بَعْضٌ - الْمُتَفَائِلِينَ - حَذُوٌّ

ب) حَذُوٌّ - الْمُؤَشَّحَاتِ - اَنْتَجَوْا - اِنْتَاجَاتٍ

ج) بَعْضٌ - الْمُتَفَائِلِينَ - حَذُوٌّ - الْمُؤَشَّحَاتِ

د) حَذُوٌّ - اَنْتَجَوْا - اِنْتَاجَاتٍ - بَدِيعَةٌ

٧٧ - «يمثل كل من عمر أبى ريشة و سعيد عقل مدرسة المبدعين فى العصر ذاته». (سراسرى ٩٠)

الف) كلٌّ - رِيشَةٌ - مَدْرَسَةٌ - المُبْدِعِينَ

ب) رِيشَةٌ - سَعِيدٌ - المُبْدِعِينَ - ذاتِ

د) يُمَثِّلُ - كُلُّ - مَنْ - عُمَرُ - أبى

ج) عُمَرُ - رِيشَةٌ - سَعِيدٌ - عَقْلٌ

٧٨ - «يدعى بزعمه أنه يرجو الله، كذب و العظيم ما باله لا يتبين رجاؤه فى عمله» (سراسرى ٩١)

الف) يُدْعَى - أَنَّهُ - كَذَبٌ - بِالْهُ

ب) زَعْمِهِ - يَرْجُو - كَذَّبَ - الْعَظِيمُ

ج) أَنَّهُ - اللَّهُ - يَتَبَيَّنُ - عَمَلٌ

د) اللَّهُ - الْعَظِيمُ - بِالٌ - يَتَبَيَّنُ

٧٩ - «هؤلاء المؤمنات فتحن المصحف و تلون آيات منه، حيث ان من يطع الخالق لم يبال بسخط المخلوق» (سراسرى ٩١)

الف) الْمُؤْمِنَاتُ - فَتَحْنَ - تَلَوْنَ - أَنْ

ب) الْمُصْحَفَ - تَلَوْنَ - يَبَالٌ - الْمَخْلُوقِ

ج) تَلَوْنَ - إِنْ - يُطِيعُ - يَبَالٌ

د) فَتَحْنَ - آيَاتٍ - يُطِيعُ - سُخْطِ

٨٠ - «من يرض بالحياة الدنيا من الآخرة، فلا يتوقع الرحمة الإلهية يوم قيام الساعة»: (سراسرى ٩٢)

١) الدُّنْيَا - مِنْ - الآخِرَةِ - يَتَوَقَّعُ

٢) مِنْ - الحَيَاةِ - الدُّنْيَا - الرَّحْمَةَ

٣) يَتَوَقَّعُ - يَوْمَ - قِيَامِ - السَّاعَةِ

٤) يَرْضَى - الآخِرَةَ - يَتَوَقَّعُ - الإِلَهِيَّةَ

٨١ - «و تذكر أخلاق الفتى و عظامه

١) أَخْلَاقٌ - عِظَامٌ - بِالٍ - رَمِيمٌ

٢) الفَتَى - عِظَامٌ - مَعْيَبَةٌ - اللَّحْدِ

٣) تَذَكَّرُ - أَخْلَاقَ - الفَتَى - مَعْيَبَةٌ

٤) عِظَامٌ - مَعْيَبَةٌ - اللَّحْدِ - بِالٌ